# فرهنگ عبّاسی



ابراهیم. ط. ی. عبّاسی

فرهنگ آبادی

جنوب ایران

۲

۵

۱۶

# فرهنگ عبّاسی



ابراهیم ط. ی. عبّاسی



سال چاپ

۱٤۳۱ هـ ق - ۲۰۱۰ م
1431 هـ ق - 2010 م

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خدا

## پیشگفتار

در دفتر زمانه فتد نامش از قلم آن ملتی که مردم صاحب قلم نداشت

شکر و سپاس بی حد خداوند عالمیان را که از میان موجودات عالم انسان را به نطق بر گزید.ودر تکریمش به فراخور حال ومقال، برهر قومی از اقوام راهنمائی همزبان برگمارد.وبا ارسال والاترین رسل با رساترین زبان،مارا به هدایت فرا خواند.ودرود وسلام خدا بر او که پیام حق را به انجام رساند.ثنای بی انتها بر ایزد یکتا که به این حقیر بی بضاعت عنایت فرمود، تا بتوانم پس از چندین سال از عمرم که در کسب وکار وتجارت سپری گردید،همزمان از مطالعه ونوشتن غافل نباشم.و با احساس نیاز وعلاقه ای که حاصل لطف او بود در سفر وحضر دست به قلم برم وبا احتیاط و اعتماد اندوخته ها وتجربه های خود را یاد داشت نمایم.وکتابی را با عنوان (اجداد ونیاکان خود را بهتر بشناسیم) در دو مرحله تألیف جلد اول و ویرایش وافزایش جلد دوم اولین تجربه مکتوب خود را تقدیم حضور علاقمندان نمایم.اظهار لطف ومحبت وتشویق دوستان شفیق واظهارنظرهای سازنده در عین وقوف به کاستی ها وکم مایگی های دانش خود باعث ایجاد شوق وعلاقه مضاعف گردید، تا بتوانم گام های دیگری در این راه نا آشنا بردارم وکتاب ها وکتابچه هائی تحت عنوان ( آیا میدانید...) وباز نویسی

منثورکتاب بسیارارزشمندمنظوم(مبداء ومعاد) وچندین کار دیگر را به دست تحریر وتألیف برگیرم٠اما کار تازه ای که در دست دارید فرهنگ یا لغت نامه ای است با حجم ده هزار واژه، مجموعه ای است شامل لغات وکلمات واصطلاحات روزمره، در گذشته وحال که در زبان محاوره ای وگویش آنان معمول ومرسوم وبه کار می رود٠اگر سخنی بگزاف نباشد این کار تازه در نوع خود گنجینه ای است لغوی، که اگر به نوشته در نیاید درطول زمان دراثرتأثیر وتأثر زبان ها وگویش ها بر یکدیگر،چه در آینده بطور کامل به فراموشی سپرده شود٠بنحوی که در نسل های آینده هیچ فهم وتفاهمی از این زبان ملی وآثار فرهنگی در میان نباشد٠بعنوان شاهد مثال: می توان به محاوره ای افراد جوان ونوجوان ونونهالان حاضر توجه کرد، که تا چه اندازه دچار تحول ودگرگونی گردیده است که یقیناً بسیاری از کلمات و واژه های موجود در این فرهنگ برای آنان قابل فهم نمی باشند٠ دانشمندانی که در فرهنگستان یک زبان مشغول به خدمت هستند هر از چند سال یک فرهنگ لغت را ویرایش نموده ولغات مصطلحات غیرمعمول و مرسوم که در زمان معاصر مورد استفاده قرار نمی گیرد،از آن ها حذف و واژه ها و اصطلاحات جدید که کاربرد دارند، جایگزین می کنند در جای خود لازم ومطلوب است اما هدف ما آن نیست،بلکه ما می خواهیم علاوه بر اعتنا و أرج گذاشتن به این روش معمول، آثار ارزشمند و واژه های پرمعنائی که مورد استفاده نیاکان وگذشتگان ما بوده است، بعنوان حفظ آثار فرهنگی یک قوم حفظ نمائیم٠ویلی میان

فرهنگ گذشته وحال ایجاد نمائیم، تا پیوندی که سالیان متمادی از نظر فرهنگی میان نسل گذشته و حال وجود داشته است،مستحکم تر گردانیم.وتجربه فرهنگی گذشته که دارای باری غنی بوده است،چراغی پرفروغ فرا راه آیندگان قرار گیرد.با نگاهی اجمالی میتوان دریافت که این فرهنگ کاری تقلیدی نیست،بلکه سَبک جدیدی است، بدین صورت که آنچه در گویش مردم بطور پراکنده وغیر منسجم مسموع بوده ودر ذهن قرار داشته است بازنویسی گردیده است.به جرأت می توان گفت تعدادی از لغات واصطلاحاتی که در این فرهنگ وجود دارد در اثر عدم تکرار واستفاده، بسیاری از معمرین سنین بالای شصت سال، معانی آنها را فراموش کرده و از ذهنشان خارج گردیده است.

از آن جا که نوشتن این فرهنگ نتیجه ی تراوش فکری شخصی خویش و کاری ابتکاری است،نام آن را (فرهنگ عباسی ) انتخاب نموده ام که البته از نقصان وکاستی ونقد عاری نیست اما به امید پذیرش عذر تقصیر، که إنَ الإعتراف بالنقص کفیلٌ بنیل العفو.در خاتمه پیشاپیش ازاستادان فرزانه وصاحب نظران گران مایه تقاضا دارم از تذکرات نقارانه واظهار نظرهای مصلحانه که ره گشا وسازنده خواهد بود دریغ نفرمایند که بی نهایت قدردان وامتنان دارم.

توضیح : آنچه در ذهنم بوده به اندازه کافی نبوده،بقیه ی کلمات از قرآن کریم استفاده نموده ام.

ابراهیم ط. ی.عباسی.

# حرف الف

**آب**- مایعی است روان، بی طعم ، بی بو و زلال که سه چهارم سطح زمین را پوشانده است. نیروی آن اهمیت اقتصادی فراوان دارد. از آبهای عمیق برای دریانوردی و ماهیگیری استفاده می شود.

**آب انبار**- بنائی زیر زمینی، سرپوشیده و ساخته شده از آجر که برای جمع آوری آب مورد استفاده قرار می گیرد.

**آب جو- حلال**- نوشابه ای تهیه شده از جوانه جو و رازك با تركيبي از مخمّر که نوع الکلی آن است امّا نوع حلال آن بدون الکل میباشد که حاوی املاح معدنی ، فسفر و ویتامین های فراوان است.

**آب میوه**- عصاره میوه ها ، افشره.

**آباء**- اجداد ، نیاکان ، والدین.

**آبادان** - آباد، محلّی با آب و زرع و نیز شـــهری نفت خیز در استان خوزستان.

**آباده** - شهری در نزدیکی شیراز ، آباد بودن.

**آبرفت**- گل و لائی که به وسیله جریـــان آب رودخانه در محلی جمع می شود.

**آبرو**- شرف ، ناموس.

**آبستن**- باردار ، حامله.

**آبشار**- ریزش آب رودخانه و یا جوییـــــار از ارتفاعات به پائین و نیز ضربه زدن شدید به توپ هنگام بازی والیبال و تنیس.

**آبگین**- آیینه، شیشه بلور.

**آبگینه**- آبگین ، شیشه و یا تنگ بلور.

**آبله**- نوعی بیماری که بیشتر در کودکـــــان دیده می شود و با تب شدید و بروز تاولهائـــــی بر روی پوست همراه است.

**آبیاری**- جمع آوری آب و توزیع آن برسطـــــح زمین به منظور کشاورزی . بیشتر درمناطقی انجام می شود که میزان بارندگی کم است .

**آثار**- جمع اثر، نشانه، آن چـــه از کسی یا چیزی بجای بماند.

**آثارهم** - آنچه را که ازخوبی و بدی انجام داده اند.

**آثام**- جمع اثم ، گناه، عمل نادرست.

**آثرك الله** -علینا شما را انتخاب کرد و برتر از ما دانست.

**آجیل**- تنقلات خوردنی مانند **پسته، فندق، بادام** انواع تخمه ، خشکبار.

**آخر**- دیگر، غیر، پسین.

**آخرین منهم** - دیگر کسان ازاعراب.

**آداب**- رفتار نیك ، اصول معاشرت.

**آدرس**- نشانی ، محلّ معین و مشخص.

**آدم**- انسان ، اولّین خلقت خداوند.

**آدم علیه الصلاة والسلام**- پدر بشریّت واولّین پیامبر خداوند.

**آدینه**- روز جمعه ، آخرین روز هفته ، تعطیلی مسلمانان.

**آذر**- آتش ، نهمین ماه سال خورشیدی ایرانی.

**آذنتکم** - شما را ازدستورهایم مطلع نمودم.

**آراء**- جمع رأی ، نظر، تفکّر.

**آراسته**- مرتب ، تمیز، با ظاهر پسندیده .

**آرام**- آهسته ، بی حرکت .

**آرام دل**- آسوده خاطر، مطمئن.

**آرامکو**- شرکت نفتی در عربستان سعودی.

**آرامگاه**- محل دفن متوفی ، قبر.

**آرایش**- زینت ، زیبا ساختن.

**آرزو**- تمنّا ، خواستن ، امید داشتن.

**آرمیده**- آرام گرفته ، آسوده شده.

**آزاد**- رها ، بی قید و بند.

**آزار**- اذیّت ، رنج ، درد.

**آزرده**- رنجیده، ملول، دل شکسته.

**آزمایش**- امتحان، سنجش.

**آزمودن**- امتحان کردن، سنجیدن.

**آزموده**- امتحان شد ، تجربه شده.

**آژیر**- زنگ خطر.

**آسان**- سهل ، ساده.

**آسایش**- استراحت ، آرامش.

**آسپرو**- نوعی قرص مسکن.

**آسپرین**- داروئی به شکل قرص که به عنوان مسکن مصرف می گردد.

**آستین**- قسمتی از لباس که دستها را می پوشاند.

**آسفونا** - مارا شدیدا خشمگین کردند

**آسمان**- گنبد ظاهری نیلگون اطراف کره زمین و زمینه ابرها و ستارگان.

**آسوده**- راحت ، مطمئن.

**آسی** - اندوه .

**آسیا**- بزرگترین قارّه جهان که چون بیشتر ساکنین آن زرد پوست هستند به قارّه زرد معروف است.

**آسیه**- همسر مهربان فرعون که حضرت موسی را مانند فرزندش بزرگ کرد.

**آشتی**- صلح ، صفا.

**آشفته**- درهم برهم ، پریشان.

**آشکار**- پیدا ، عیان.

**آشیانه**- لانه ، لانه پرندگان ، کاشانه.

**آفریقا**- یکی از قاره های جهان که چون بیشتر ساکنین آن را سیاه پوستان تشکیل می دهند به قارّه سیاه معروف است.

**آفرین**- بالاترین تشویق ، افتخار.

**آقا**- کلمه ای مغولی بمعنی برادر، عنوان احترام آمیز برای یك مرد ، سرور.

**آکنده**- پر ، انباشته.

**آگهی**- به اطلاع رساندن ، برملا ساختن.

**آل عمران** - عیسی و مریم مادر او دختر عمران.

**آلاء الله** - نعمت ها ، بخشش خدا.

**آلان** - اکنون به مجازات اعتقاد پیدا کردید.

**آلمان**- کشوری در مرکز اروپا که پایتخت آن شهر بن می باشد.

**آمار**- شماره ، مجموعه داده های عددی مربوط به یك موضوع مانند جمعیت ، متوفّیات، میزان تجارت داخلی یا خارجی وغیره.

**آمال**- جمع امل، امید، آرزو.

**آمبولانس**- اتومبیل مخصوص حمل بیماران.

**آمرزش**- رحمت ، مغفرت.

**آمریکا**- کشوری بزرگ و پرجمعیت درقاره آمریکای شمالی.

**آمستردام**- شهری در هلند.

**آمن به** - خدا و مبعث ایمان آورد.

**آمنة منه** - در أمان خدا و با پشتیبانی او.

**آمنه**- امن، بدون دردسر، نام مادرحضرت محمد(ص) .

**آموختن**- یادگیری ، کسب معلومات.

**آنچه**- چیزی که می دانیم.

**آنست ناراُ**- آتش را بوضوح دید.

**آنستم** - تعلیم و لیاقت نشان دادید.

**آنکه**- اشاره به فرد یا چیزی.

**آنها را** - اشاره به چند نفر یا چند چیز.

**آوا** - ندا ، صدا.

**آوی الی رکن** - به گوشه ای پناه برد.

**آوی الیه اخاه** - برادر خودرا در آغوش گرفت.

**آوی الیه والدیه** - پدر ومادر خودرا در آغوش کشید .

**آهن**- فلز پرمصرف که به فلّز مادر معروف است.

**آهنگری** - حرفه فردی که با آهن سروکار دارد.

**آهو**- غزال ، حیوانی تیزپا با چشمانی بسیار زیبا.

**آیا** - کلمه ای سؤالی.

**آیات الله هزؤا** - تمسخر از آیات خدا.

**آیات محکمات** - روشن و بدون اشتباه.

**آیان مرساها**- خداوند کی آنرا برپا و ثابت نگه خواهد داشت.

**آیة**-معجزه دلالت یر صداقـــت.

**آیة** - نشانه ای بر بارداری همسرم.

**آیة النهار مبصرة** - خورشید دیده ها را روشن میکند

**آیدین**- مرکورکرم ، محلول ضدّ عفونی کننده زخم.

**آینده**- آتیه ، مستقبل.

**ابتدا**- شروع ، آغاز، اول

**ابتداء ابتسام**- نام مونث ، خندیدن ، تبسّم.

**ابتکار**- اختراع ، نوآوری.

**ابتلی**- آزمایش ، امتحان .

**ابحار**- دریانوردی ، مسافرت با کشتی بادبانی.

**ابد** - دائم ، همیشگی ، جاویدان .

**ابداً**- هرگز، هیچ وقت ، محال.

**ابداع**- بوجود آوردن ، کشف فوق العاده.

**ابر**- بخار آب غلیظ شده سطح دریاها که در ارتفاعات سرد شده و به صورت باران ، برف و یا تگرگ بر زمین می بارد.

**ابرار**- نیکوکاران ، پاکان ، بی گناهـــــان.

**ابراز**- نشان دادن ، علنی نمودن ، اظهارداشتن.

**ابراهیم**- یکی از پیامبران اولـــوالعــــزم فرزند آزر بود. چون سارا همســـرش باردار نمی شد، کنیز خود هاجر را به زنی درآورد و از او صاحب فرزندی به نام اسماعیل شد . خانه کعبه را نیز وی بنا نهاد.

**ابریق**- ظرف سفالین ، چینی و یا فلّزی دارای لوله و دسته که برای مایعات استفاده می شود.

**ابزار**- وسائل ، لوازم.

**ابزلنا علیکم** - به شما عطا کردیم.

**ابلیس**- شیطان ، اهریمن.

**ابن السبیل**- مسافر غریبه ، مهمان.

**ابن السبیل**- مسافری که دسترسی به خانواده ندارد

**ابناء**- فرزندان ، پسران ودختران

**ابوجهل**- عمروبن هشام ابن مغیـــــــره المخزومی از بازرگانان و توانگران معـــــروف قریش که به علت زیرکی و شجاعت ابوالحکـــم خوانده می شد امّا به سبب دشمنی با پیامبـــــر او را ابوجهل نامیدند و نیز بمعنی هندوانـــــه کوچك و تلخ ، حنظل.

**ابوذر**- ابوذر غفاری از صحابه پیامبر و بقولی چهارمین و یا پنجمین کسی بود که اسلام آورد. مردی راستگو و با شهامت بود که بر ضد زر پرستان و توانگران سخنرانی میکرد . گویند هنگام وفات از وی مالی نماند که اورا با آن دفن نمایند.

**ابوطالب**- فرزند عبدالمطلب وپدر حضرت علی، عمو و حامی پیغمبر از بزرگان قریش که با حمایت وی از رسول الله افراد قریش نتوانستند آزار زیادی به مسلمانان برسانند.

**ابی سفیان**- صخرابن حرب ابن امیّه از بزرگان قریش بود. درجنگ بدرازمسلمین شکست خورد. درفتح مکّه اسلام آورد . پدرمعاویه بود.

**ابی عبیده**- ابوعبیده معمر ابن المثنی یکی از بزرگترین فضلای عرب و مؤلف کتابهای بسیاری در باره قرآن بود. ابوعبیده جرّاح نیز از صحابه پیامبر بود که دربیشتر غزوات پیغمبر را همراهی می کرد. عمربن خطاب او را به جای خالد بن ولید به فرماندهی لشکر اسلام منصوب کرد.

**ابیات**- سخنان منظوم ، جمع بیت.

**اتباع**- جمع تبع، پیروان.

**اتخذتم العجل**-گوساله را مورد پرستش قرار دادید.

**اترفناهم** - آنان را توانگر کردیم.

**اثاث**- وسائل ، لوازم خانه.

**اثر**- علامت ، نشانه.

**اثم**- گناه.

**اجبار**- زور، وادار کردن کسی به کاری که مایل به انجام دادن آن نیست .

**اجتثت** - از ریشه کنده شدن.

**اجترحوا السیئات** - کفر ومعصیت را فرا گرفتند.

**اجتستها** -خود آنرا خلق وبوجود آورده اید.

**اجداد**- جمع جد، نیاکان ، پدران.

**اجر**- پاداش عمل ، دستمزد کار.

**اجراء**- انجام دادن کاری، جاری ساختن.

**اجرت**- دست مزد.

**اجل**- پایان ، نهایت ، زمان مرگ.

**اجمعوا امرهم** - بر علیه یوسف توطئه کردند.

**اجنبنی** - مرا پناه داد.

**اجیال**- جمع جیل ، نسل.

**اجیر**- مزد گیر، کسی که با گرفتن پول کاری را برای دیگری انجام دهد، مزدور.

**احترام**- بزرگ داشتن ، حرمت گذاشتن.

**احداث**- به کسر الف ساختن، بنا نهـــادن به فتح الف واقعه ها ، اتفاقات.

**احرام**- در حج ، بر خود حرام کردن بعضی چیزها مانند استعمال بوی خوش و پیرایش مو و واجـــب کردن امور دیگری مانند پوشیدن لباس ندوخته .

**احزاب**- جمع حزب،گروهی با یك مرام ویك عقیده.

**احشام** - نام شهری ، جمع حشم ، نزدیکان.

**احصروا**- جهاد آنان را در بر گرفته.

**احصروهم**- آنان را محاصره کنید.

**احضار**- جلب ، دعوت به حضور.

**احکام**- مجموعه دستورهائی که باید به آن عمل کرد.

**احمد**- ستوده ، بزرگوار، نام دوّم پیغمبر.

**احوال**- جمع حال ، وضعیت ، مزاج.

**احیاء**- زنده کردن ، برپا نمودن.

**اخبار**-جمع خبر، آگاهی ، اطلاع رسانی.

**اختیار**- انتخاب ، اراده ، برگزیدن.

**اخراج**- بیرون کردن، راندن.

**اخسئوا فیها**- از آنان ناراحت شده و ایشانرا مانند سگها راندند

**اخفض جناحك** - نرم و متواضع باش

**اخلد الی الأرض**- در زمین جا یگاه گزیده وبه آن رضایت داد.

**اخلق لکم**- نمایان و توانائی روبروئی، انکار شما.

**اخوان**- برادران.

**ادارکوا فیها** - روانه آتش شدند.

**ادامه**- دوام داشتن، پایدار بودن.

**ادب**- معرفت، فرهنگ، رفتاروکردار پسندیده.

**ادباء**- دانشمندان ، نویسندگان.

**ادبار**- سیاه بختی ، پشت کردن طالع.

**ادراك**- فهمیدن ، دریافتن مطلب.

**ادّعاء**- مدّعی شدن ، اقامه دعوی ، شکایت.

**ادعوا ربکم** - تقاضاهای خودرا از پروردگار خود طلب نمائید.

**ادعوا شهدائکم** - خدایان یا پشتیبانان خود را احضار کنید.

**ادکر بعدأمة** - بعد از مدتی بیاد آورد.

**اذکار**- جمع ذکر، به یاد آوردن.

**اذن**- اجازه دادن ، دستور دادن.

**اذهان**- جمع ذهن ، عقل ، هوش ، خرد.

**ارابه** - درشکه ، گاری

**اراجیف**- بیهوده گوئی ، اطلاعات غلط

**ارادتمند**- مخلص ، وفادار

**اراك**- استان و شهری در مرکز ایران

**اراوی**- نام شهری

**ارباب**- رئیس ، صاحب کار

**ارتداد**- از دین برگشتن ، مرتد شدن

**ارتش**- نیروی نظامی یك کشور، سپاه

**ارتکاب**- انجام کاری غیر قانونی

**ارث**- ماترك ، چیزی که بعد از کسی بـــرای نزدیکانش باقی می ماند

**ارج**- بها، قیمت ، ارزش ، مقام

**ارجاء**- عقب انداختن ، امید دادن

**ارجاع**- باز پس فرستادن ، برگشت دادن

**اردبیل**- استان و شهری در شمال غربی ایران.

**اردن**- کشوری پادشاهی در شمال عربستان و مغرب عراق.

**اردو**- زبان رسمی پاکستان.

**اردوگاه**- محلّ اقامت نظامیان خارج از پادگان ، مکان اقامت و تفریح.

**ارده**- کنجد نرم کوبیده مخلوط با روغن.

**ارز**- پول بیگانه، بها، نرخ.

**ارزان**- کم بها.

**ارزش**- قیمت ، بها، نرخ.

**ارزیاب**- کسی که قیمت اجناس را تعیین میکند.

**ارسطو**- فیلسوف یونانی معروف به معلم اول.

**ارشد** - بزرگتر، کسیکه درمیان عده ای درجه بالاتری دارد.

**ارصادا** - در انتظار و چشم براه بودن.

**ارکسوا فیها** - شدیدا در کفـــر غـــرق گشتند.

**ارکسهم**- آنان را سرنگون کرد.

**ارمغان**- هدیه، تحفه، سوغات.

**ارمك**- پارچه ای نخی خاکستری که سابقا روپوش مدارس را از آن تهیه می کردند، ریش بز، بوته ای که از آن مـــادّه ای داروئی تهیّه می کنند.

**ارمنستان**- یکی از جمهوری های شوروی سابق ، هم مرز با ایران و ترکیه ، ایروان پایتخت آن است.

**ارمنی**- افراد کشور ارمنستان.

**ارمیره**- استر ، اسب.

**ارنا مناسکنا** - اماکن  ووظایف حج را بما بنما.

**ارواح**- جمع روح ، روان ، جان.

**اروپا**- قاره ای در نیم کره شرقی که به آن قاره سبز نیز گفته می شود.

**ارومیه**- رضائیه سابق، مرکزاستان آذربایجان غربی که دریاچه آن نیز معروف می باشد.

**ارهاب**- ترسانیدن، تهدید کردن.

**ارهابیون**- افرادی که با انجام اعمال تروریستی در میان مردم ایجاد ترس و وحشت می کنند.

**ازدواج**- زناشویی ، ارتباط شرعی و قانونی زن و مرد.

**ازدیاد**- تکثیر، زیاد شدن، فراوانی.

**اساتید**- جمع استاد ، معلّم ، آموزش دهنده.

**اساس**- پی ، بنیاد ، پایه.

**اسامه**- اسامه بن زید از صحابه بزرك پیامبر.

**اسب**- حیوانی که برای سوار کاری و بارکشی ازآن استفاده می کنند و بسیار باهوش و وفادار است.

**اسباب**- جمع سبب ، علل ، وسائل ، اثاثیه.

**اسباطا** - گروه ها مانند قبایل عــرب.

**اسپرتو**- الکل طبّی و یا صنعتی.

**استاد بنّا**- معمارورزیده وخبره ، سازنده ساختمان.

**استاد نجّار**- نجار ماهر.

**استان**- ایالت ، مجموع چند شهروشهرستان و دهستان.

**استانبول**- بزرگترین شهر و بندر ترکیه که قسمتی از آن در اروپا واقع شده است.

**استبرق**- ابریشم کلفت.

**استجارك** - پایان چهار ماه عهد.

**استحبوا**- انتخاب کردند و پسندیدند.

**استحبوا الکفر**- پیروان کفر شدند.

**استحیوا نسائهم** - پسران آنان را بکشید و زنانرا برای خدمت نگه دارید.

**استخر**- حوض بزرگ ، آبگیر عمیق.

**استرالیا**- قارّه ای در نیم کره جنوبی.

**استرق السمع** - دزدانه گوش میداد.

**استرهبوهم** - آنانرا شدیدا ترساندند.

**استزلهم الشیطان**- با وسوسه خود آنان را به گمراهی کشاند.

**استشهاد**- شهادت دادن ، گواه شدن ، شهید شدن.

**استطاعت**- توانائی ، قدرت مالی.

**استعانت**- كمك خواستن.

**استعداد**- توانائی ، نبوغ ، ذوق و قریحه.

**استعلام**- طلب آگاهی ، استفسار.

**استعمال**- مصرف کردن

**استغشوا ثیابهم** - در پوشش مبالغه کردند .

**استغفار**- طلب آمرزش از خداوند ، توبه.

**استغفر الله**- بخشایش خواستن از پروردگار.

**استفاده**- بهره و سود بردن ، منفعت.

**استفتحوا** - پیغمبران با یاری خدا بر کفار پیروز شدند.

**استقلال**- عدم وابستگی ، آزاد بودن.

**استماع**- گوش دادن.

**استوقد نارا** - بشدت خشمگین گردید.

**استولی**- با زور گرفتن ، تحت تسلط در آوردن.

**استوی الی السماء**- با اراده وتصمیم آنرا خلق کرد.

**استوی علی العرش**- پس از آفریدن جهان خدای متعال به عرش نشست.

**استوی علی العرش**- سپس بر عرش نشست.

**استیأس الرسل** - از پیروزی نا امید شدند.

**استیشسوا منه**- از پاسخ دادن به یوسف ناتوان ماندند.

**اسجدوا لآدم** - به آدم سجده کنید.

**اسحق**- پسر ابراهیم خلیل الله ازساره به دنیا آمد.

**اسرائیل**- کشوری در خاورمیانه ، موطن یهودیان تل آویو پایتخت آن است.

**اسرائیل**- لقب یعقوب علیه السلام.

**اسرائیل**- یعقوب فرزند اسحاق علیهما السلام.

**اسرار**- جمع سر، راز.

**اسره**- خانواده ، راز داری.

**اسری بعبده** - براق او را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد.

**اسطبل**- طویله ، محل نگهداری حیوانات.

**اسعار**- جمع سعر، قیمت.

**اسکثرتهم من الأنس**- زیاده روی درگمراهی آنان

**اسکندر**- سردار مقدونی و جهانگشای معروف که با حمله به ایران تخت جمشید را به آتش کشید.

**اسلام**- دین مبین نازل شده از سوی خداوند بر محمّد (ص) آخرین پیامبر.

**اسلم**- رهائی ، عبادات خود را به خدا خالصانه انجام میدهد.

**اسلم وجهه الی الله**- در نیت وعبادت خود نسبت به خدا مخلص است.

**اسلمت وجهی لله** -عبادات وخودرا خالصانه به خدا واگذار کردم.

**اسلوب**- روش ، طریقه.

**اسماء**- جمع اسم ، نامها.

**اسماعيل**- فرزند ابراهيم خليل الله و هاجر که خداوند فرمان به قربانی کردن او داد.

**اسمع غير مسمع** - منظور از يهود.

**اسناد**- جمع سند ، مدرك ، وثيقه.

**اسهال**- شکم روش ، آسان شدن.

**اسهم**- جمع سهم ، قسمت ، تير.

**اشباع**- سير شدن ، انحلال جسم در مايع.

**اشتروا به انفسهم**- خودرا به آن فروختند.

**اشتياق**- ميل ، علاقه.

**اشد تنكيلا** - شکنجه و مجازات شديدتر.

**اشد تثبيتا**- نزديك به پايداری ومحکم شدن ايمان آنان.

**اشراف**- با(فتح الف) اعيان ، بزرگان ، (با کسر الف) مشرف بودن ، از بلندی نگريستن.

**اشعار**- جمع شعر ، با( کسر الف) آگاه کردن.

**اشمأزت** - متنفر شدن.

اشهد ان محمّد رسول الله- شهادت بر حقانيّت محمّد (ص).

**اشهدان لا اله الا الله** - شهادت بريگانگی خداوند.

**اشياء**- جمع شئ ، اجناس ، چيز ها.

**اصالت**- اصيل بودن ، نجابت.

**اصبر نفسك** - صبور باش.

**اصحاب الرس** - پيغمبر خودرا کشتند و در چاه افکندند.

**اصدار**- صدور ، نشر و انتشار، فرستادن.

**اصرار**- پافشاری ، ايستادگی.

**اصری**- پيمان.

**اصطبر**- بر آزار و اذيت آنان به او صبر کرد.

**اصطلاح**- امری متداول ميان مردم ، اتفاق نظر.

**اصطنعتك لنفسي**- برای پيغمبری وپيام رسانی تورا انتخاب کردم.

**اصل**- پايه ، ريشه ، قانون.

**اصول**- جمع اصل ، بن ، اساس ، پايه.

**اصيل**- با اصل و نسب ، ريشه دار.

**اضمم اليك جناحك** - دست راست خودرا به سينه نگهدار.

**اضطر**- مجبور به خوردن شد.

**اضطره** - بنا به ضرورت آنرا خورد.

**اضطره** - وادار ، هدايت.

**اطراف**- جمع طرف ، پيرامون ، کناره.

**اطريش**- اتريش ،کشوری اروپائی که رود معروف دانوب در آن جريان دارد و وين پايتخت آن است.

**اطفال**- جمع طفل ، کودکان.

**اطّلاع**- خبر ، آگاهی.

**اطّلاعات**- جمع اطّلاع ، اخبار.

**اظهار** - آشکار ، ظاهر شدن.

**اعتدال**- میانه روی.

**اعتراف**- اقرار.

**اعتراك**- شما را مورد اصابت قـرار داد.

**اعتصموا بحبل الله** - پایدار دین خود.

**اعتمر** - زیارت خانه خدا.

**اعجاز** - تنه درختان بدون سر.

**اعجلتم** - سبقت گرفتن جهت عبادت گوساله.

**اعجوبه** - شخص عجیب ، شگفت آور.

**اعراض**- جلوگیری ، بازداشتن ، مخالفت.

**اعصار** - طوفان ، تند باد.

**اعضاء**- جمع عضو ، افراد يك مجموعه.

**اعلام**- آگاه ساختن ، پخش خبر.

**اعوذ**- به او پناه میبرم.

**اعیان**- بزرگان ، توانگران.

**اغترف** - بدست گرفتن تا بازو.

**اغشیت وجوههم** - روی آنان را پوشانید.

**اغضض**- کم کردن و پائین آوردن.

**اغیار**- غریبه ها، بیگانگان.

**افتخار**- سربلندی ، سرافرازی.

**افراد**- جمع فرد ، شخص.

**افراشته**- بالا رفته ، پر کشیده.

**افزایش**- زیاد شدن ، فزونی.

**افسران**- جمع افسر ، درجه داران ارتشی و نیز به معنی تاج پادشاهی.

**افسرده**- غمگین ، دردمند.

**افشاء**- آشکار ساختن ، بر ملا کردن.

**افعال**- جمع فعل ، کارها.

**افغانستان**- کشوری آسیائی در شمال شرقی ایران که پایتخت آن شهر کابل است.

**افق**- خط فرضی تلاقی آسمان با زمین.

**افکار** - جمع فکر، اندیشه.

**افلاطون**- فیلسوف بزرگ یونانی.

**افلاك** - جمع فلك ، اجسام کروی که حرکت دورانی دارند ، آسمان ، ماه و غیره.

**اقتدار** - توانائی ، قدرت.

**اقتصاد**- میانه روی ، علم بررسی وسائلی که برای رفع احتیاجات مادّی بشر استفاده می شوند.

**اقرار** - اعتراف ، گفتار برای ثابت کردن عملی.

**اقشار** - جمع قشر، مردم ، گروه.

**اقضوا الی**- آنچه را که میخواهید انجام دهید.

**اقلت سحابا** - ابر را با خود آورد.

**اقمار**- جمع قمر ، ماه و سیارات دیگر.

**اقمار صناعی**- ماهواره هائی که برای انجام امور مخابراتی به فضا فرستاده می شوند.

**اقنتي** - خالصانه ومدام اطاعت کن.

**اقیموا وجوهکم** - مستقیما به عبادت بپردازید

**اکراد**- جمع کرد ، اقوامی که در ایران ، ترکیه ، عراق و سوریه سکونت دارند.

**اکلها دائم** - میوه آن همیشگی است.

**اکننتم** - پنهان کردن.

**اکنون**- حالا ، این زمان.

**اگر**- حرف شرط ، شاید.

**الآن** - اکنون بعد ازاینکه به مجازات معتقد شدید ایمان می آورید.

**الاغ**- خر، دراز گوش ، حیوانی بارکش.

**الأبکار**- بامدادان.

**الأحسان**- انجام کاری برای منفعت خلق.

**الأخلاء** - معبودان بغیر از خدا.

**الأذل** - ذلیلترین و ناتوانترین.

**الأرائك** - تکیه گاه.

**الأرض فراشا**- همانند فرش یا مکانی برای مستقر شدن.

**الأرض کفاتا**- همانند ظرفی که مردم درآن نگه داشته شده اند.

**الأسباب** - معراج به هفت آسمان.

**الأسباط** - اولاد و نوه های یعقوب.

**الأسلام**- یگانگی خداوند و سنت پیغمبر.

**الأسماء الحسنی**- نامهائی که بر بهترین معناها دلالت دارد.

**الأشهاد** - فرشتگان و پیغمبران.

**الأصال**- جمع اصیل آخر روز.

**الأعراف** - بلندی های سور یا دیوار و بالکن های آن.

**الأغلال**- وظایف سنگین تورات.

**الأکرام** - با کرم و عظمت.

**الأکل** - هرچیز خوردنی.

**الأکمة** - نابینایان.

**الألواح** - لوح های تورات.

**الأمد** - وقت و مدت یامهلت دادن.

**الأمر**- چاره اندیشی.

**الأمیین** - اعراب کافر.

**الأنعام** - شتر، گاو ، آهو و بز.

**الأنعام** - احشام.

**الأنفال** - غنیمت های جنك بدر.

**الأیمان** - دستورات مفصل خداوند که تنها با وحی فراگرفته میشود.

**الإسلام** - اعتقاد به يگانگی خداوند.

**الباد** - گذرنده از آن مكان.

**البارئ** - بوجود آورنده.

**البأساء و الضراء** - بيچارگی ، بی بضاعت ، بيماری و رنج.

**البحار سجرت**- درياها به آتش كشيده شد.

**البحر رهوا** - دريا آرام يا باز شده است.

**البدو** - صحرا نشينان.

**البر**- تعمق در اطاعت پروردگار خود.

**البر** - نيكی.

**البرتون**- نام شركتی.

**البرز**- سلسله كوههای شمال ايران به طول متجاوز از هزار كيلومتر كه از ساحل غربی دريای خزر تا شمال خراسان ادامه دارد . بلندترين قلّه آن دماوند است.

**البركات**- جمع بركة ، خير، عطای مبارك.

**البركة**- چيز با بركت ، خيرات.

**التاليات ذكرا**- آيات خدا را ميخوانند.

**التعفف**- گذشت از پرسش ديگران.

**التهلكة**- نابودی بعلت عدم مشاركت در جهاد و تأمين هزينه آن.

**الجار الجنب**- افرادی كه نزديك هم سكونت ميكنند ونسبتی باهم ندارند.

**الجارية**- نام كشتی نوح.

**الجبار**- توانا وبزرگ.

**الجبال سيرت**- از جای كنده شدند.

**الجبال كالعهن** - همانند پشم رنگ شده.

**الجحيم سعرت** - دوزخ روشن وبرای كفار آتش آن افزوده شد.

**الجن**- الشياطين.

**الجنة ازلفت** - بهشت به نزديك متقيان آورده شد

**الجوار**- شناورهای روان.

**الجوارح** - پرنده و حيوانات شكاری.

**الجياد** - اسبهای تندرو.

**الحافا** - اصرار ورزی در سئوال كردن.

**الحاقة** - هنگاميكه همه چيز بر ملا ميشود.

**الحال**- زمان كنونی ، اينك.

**الحج**- زيارت خانه خدا.

**الحجة البالغة** - با فرستادن انبياء و فروفرستادن كتاب های آسمانی

**الحجر**- منطقه اقامت ثمود بين مدينه و شام.

**الحرث** - كاشتن يا زمين آماده شده برای زراعت.

**الحرث** - كشت.

**الحرمات** –چیزی که دوست دارید نگه دارید.

**الحرور**– گرمای شدید شبانگاه.

**الحسنی** – مقام خوب ( بهشت ).

**الحسنين** – یاری و شهادت.

**الحكم**– درك تورات و عبادت.

**الحكم** – دانائی .

**الحكم** – قضاوت میان مردم.

**الحكمة**– پیغمبری.

**الحكمة**– فقه یا دانائی گفتن و عملا.

**الحميد** – ستوده و ستایش شونده.

**الحنث** – گناهان كبيره مانند زنا.

**الحواريون** – دوستان عیسی ویاران ونزدیکان وی.

**الحوايا** – خوردن آن حلال است.

**الحي** – همیشه زنده ، جاویدان.

**الخاشعين**– با تواضع و آرام.

**الخالفين**– كسانيكه به جهاد نرفته و مانند زنان در خانه ماندند.

**الخلطا** – شرکاء.

**الخناس** – پنهان.

**الخوالف** – زنانیکه به جهاد نرفته اند.

**الدرك الأسفل** – قعر جهنم.

**الدم** – خون ریخته شده.

**الدين** – اطاعت ، پیروی از خداوند.

**الدين** – دین مبین اسلام.

**الدين القيم** – دین حقیقت وراست که به ثبوت رسیده است.

**الذاريات** – تند باد که همراه باخاك باشد.

**الذلة** – ذليل ، كوچك ، وخوار.

**الذلة** – خواری.

**الذي حاج ابراهيم** – لجاجت با ابراهیم (یعنی نمرود فرزند كنعان متكبر).

**الذين عقدت ايمانكم** – هم پیمانان بر وراثت شما.

**الذين يلمزون** – عیب کنندگان (منافقين).

**الربانيون** – عابدان و فقهای یهود.

**الرجز**– شکنجه همانند آنچه در آیات یاد شده .

**الرجز فأهجر** – از گناه موجب مجازات دوری کن.

**الرجس** – زجر وسرکوفتگی.

**الرسول صلى الله عليه و سلّم** – محمّد (ص) آخرین پیامبر خدا.

**الرعب** – ترس و وحشت.

**الرفث** – آمیزش.

**الرفد المرفود** – آنچه که به آنان داده شده وآن لعنت است.

**الروع** – ترس ووحشت.

**الزاجرات زجرا** - دور از گناه.

**الزبر**- کتابهای موعظه.

**الزبور** - کتابهای آسمانی.

**الزكوة**- دادن قسمتی از دارائی به فقرا و نیازمندان.

**السائحون** - جنگجویان مجاهد یا روزه داران.

**الساعه**- همین الآن ، روز رستاخیز.

**السبیل یسره** - راه هدایت و گمراهی را به اونشان داد.

**السدین**- دو کوه بلند.

**السراء و الضراء** - خوشی و ناخوشی.

**السفهاء** - کم عقل ، یهودیان و امثال آنان.

**السقایة** - ظرف آب خوری و کیل (پیمانه)در نظر گرفته شده.

**السلام**- صلح ، صفا.

**السلام** - تسلیم شدن یا درود وسلام .

**السلم** - تسلیم شدن به احکام ودانائی خدا صلح و تسلیم شدن کفار.

**السلم** - تسلیم و صلح کردن.

**السلوی** - یك نوع پرنده ( قرقاول ).

**السماء كشطت**- آسمان همانند سقفی برکنده شد

**السماء بناء** - سقف بلند مانند قبه ای زده شده است.

**السماء بناء - باران.**

**السماء كالمهل** - آسمان همانند معدن ذوب شده.

**السماة** - باران.

**السيارة** - مسافرین.

**الشجرة الملعونة** - درخت زقوم .

**الشح** - خسیس بودن.

**الشقة** - مسافتی که به سختی پیموده شود.

**الشمس كورت** - نور آن از بین رفت.

**الشمس و القمر**- خورشید وماه.

**الشهر الحرام** - چهار ماه حرام.

**الصائبین**- پرستش کنندگان فرشته ها یا ستاره ها.

**الصابرین**- صبر کنندگان.

**الصاحب بالجنب**- دوست در امری شایسته.

**الصاعقة** - آتشی ویا فریادی از آسمان.

**الصاعقة** - آتشی که از آسمان میبارد.

**الصاغرین**- خوار و اهانت شدگان.

**الصافات صفا** - در ردیفهای مرتب ایستادن برای عبادت.

**الصافنات**- اسبهائی که بر روی سه پاایستاده باشند.

**الصافون** – خادمان در حالت عبادت کردن.

**الصحف نشرت**– پرونده اعمال هرکس منتشر شد.

**الصدقه**– بخشیدن مقداری پول و یا چیز دیگر به مستمندان.

**الصلاة**– پایه و ستون دین ، نماز.

**الصلاة الوسطی**– نماز بعد الظهر (عصر) بخاطر ثواب فزاینده آن.

**الصور**– شاخی که اسرافیل در آن میدمید.

**الصیام**– یکی از پایه های دین ، روزه.

**الصیحة** – صدائی نابود کننده از آسمان.

**الضالین**– گمراه شدگان منظور مسیحیان وهمانند آنان.

**الضر**– از گرسنگی لاغری شدید.

**الضر**– خستگی ، بلا ، وگرفتاری.

**الطائفتین**– هر دو گروه.

**الطاغوت**– الضلیل کعب ابن الأشرف الیهودی.

**الطاغوت**– شیطان وروش کفر او.

**الطاف**– جمع لطف ، خوبی ، نیکی.

**الطامة الکبری**– روز قیامت.

**الطلاق مرتان**– دوبار طلاق دادن وبازگرداندن پشت سرهم.

**الطیبات**– آنچه خوردن آن حلال است.

**العائدون**– بازگشته گان.

**العالمین**– جهان ، زمان.

**العالمین**– دانا بامور روزگار خویش.

**العاملین علیها** – مأموران جمع اموال ، دفتر داران و نگهبانان.

**العبّار**– کسی و یا وسیله ای که عمل جابجایی را انجام می دهد.

**العزة** – مناعت طبع ، نیرومندی ، پیروزی.

**العزیز**– باقدرت و پیروز.

**العزیز**– خداوند پیروزمند ستوده.

**العشار عطلت** – ماده شترهای باردار رها شدند.

**العشیر**– رفیق و هم صحبت.

**العنکبوت** – حشره ای شناخته شده.

**العیر**– کاروانی که بار دارد.

**الغائط** – محل قضای حاجت.

**الغابرین**– گرفتار در عذاب الهی

**الغارمین** –طلبکارانی که قاضی در دسترس ندارند.

**الغاشیة** – روز قیامت.

**الغاوین** – گمراه شدگان و نابود شوندگان.

**الغرور** – حیله ونیرنگ.

**الغمام** – ابر سفید نازك.

**الفت**– انس ، همدمی.

**الفتح**- فتح مکه در سال هشتم هجری.

**الفتنه**- شریك مقررداشتن به خدا.

**الفحشاء**- کارهای ناروا ، زشترین گناهان.

**الفردوس**- بهشت.

**الفرقان** - حکم شرع که تفاوت میان حلال وحرام را تعیین میکند.

**الفواحش** - گناهان کبیره مانند زنا.

**الفینا**- پیدا کردیم ، بدست آوردیم.

**القاء**- انداختن ، مطلبی را به ذهن کسی انداختن.

**القانتین** - اطاعت وپیروان خداوند متعال.

**القدوس**- کاملا بِی عیب و منزه.

**القرون** - ملت ها.

**القرون** - ملت هائی مانند قوم نوح ، عهد و ثمود.

**القلائد** - طوق معرفی احشام اهدائی.

**القمل** - شپش .

**القیوم** - همیشه مواظب امور خلق و نگهداری از آنان.

**الکاظمین الغیظ** - آنان که خشم خودرا پنهان میدارند.

**الکبیر**- بزرگ که همتا ندارد.

**الکتاب**- با زیباترین دست نویسی.

**الکتاب و الحکمة** - قرآن وسنت پیغامبر (ص).

**الکتاب والحکمة** - قرآن ، سنت و اجتهاد در دین.

**الکرة** - توانائی وپیروزی.

**الکل**- مایعی بی رنگ با بوئی تند که قابل اشتعال است و برای ضد عفونی به کار برده می شود.

**الکلالة**- مرده ای که نه پدر و نه فرزندی داشته باشد.

**الکلم الطیب** - کلمه توحید و کلیه عبادات.

**اللعنة** - رانده شدن بابت اظهار ناراحتی .

**الله اسرع مکرا**- خدا در مجازات سریعتر است.

**الله الصمد**- در گرفتاریها او یاری دهنده است .

**الله العزیز**- خداوند قدرتمند .

**الله مولاکم**- خداوند یار ویاور شما.

**الله واسع**- خداوند مهربان وبخشنده.

**الله هو خالق کل شئ**-خداوند آفریننده همه چیز است.

**المؤتکفات** - المنقلبات اماکن اقامت قوم لوط .

**المؤدة** - دختر بچه زنده به خاك سپرده شد.

**المؤمن**- پشتیبان فرستادگان.

**المتعال**- بالاتر از هر چیز.

**المتکبر**- با عظمت و والا.

**المثلات** - مجازاتهای علنی برای ترساندن دیگران.

**المحتضر**- اصطبل برای احشام خود ساخته است.

**المحراب**- مکان عبادت مریم در بیت المقدس.

**المحصناتِ**- زنان بی شوهر.

**المحصنات**- همسرداران.

**المرسل**- پیام رسان ، پیغام دهنده.

**المس**- دیوانگی و کم عقلی.

**المسکنة**- بی مایگی.

**المسکنة**- ضعیف و ناچیز.

**المسومة**- علامت گذاری شده ، تزئین شده.

**المشحون**- مملو از مردم و چهار پایان و احشام.

**المشرکون نجس**- کفار نجس و خائن که از درون فاسد هستند.

**المشعر الحرام**- تمامی منطقه مزدلفه ویا کوه قزح.

**المصور**- بوجود آورنده بهر شکل که میخواهد.

**المعتر**- کسیکه بدون سبب تعرض میکند.

**المعذورون**- بهانه جویان دروغین برای فرار از جهاد.

**المعصرات**- ابرهای باردار که وقت بارش آنست.

**المعوقین منکم**- منافقین که سعی دارند مجاهدین را گمراه نمایند.

**المغضوب علیهم**- کسانی را که مورد خشم قرار داده اید.

**المقدس**- طاهر و مبارك.

**المقر**- فقیر و بی بضاعت.

**المقسطین**- حاکمان با عدالت.

**المقنطرة**- محکم و پشتبانی شده.

**الملاء - بزرگان و اعیان ملت.**

**الملأ**- اهل مشورت و رؤساء.

**الملة الأخرة** - دین قریش که برآن هستند.

**الملك** - مالك همه چیز.

**الممترین**- شك کنندگان در حقانیت.

**الممترین**- شکوه کنان درنا حق گفتن با علم به آن.

**الممترین** - شکوه کنندگان .

**المن**- شیرینی گز.

**المنخنقة** - مرده خفه شده.

**الموسع**- توانگر و دارا.

**الموقوذة** – مرده ای که از بلندی پرتاب شده باشد.

**المهيمن** – ناظر همه چيز.

**الميزان** – عدالت و تساوی.

**النار مثواكم** – آتش مكان ومقام است.

**النّبی**– پيغمبر، فرستاده خدا.

**النجم** – سبزه ای كه بلند نميشود و ساقه ندارد.

**النجم اذا هوی** – چنانچه ستاره ای ريزش كند.

**النجوم انكدرت** – افتاد و از بين رفت.

**النذر**– فرستادگان ، هشدار دهندگان.

**النسئ**– نا حرمتی به ديگری.

**النشوز**– بيرون آوردن مردگان از قبر برای مجازات.

**النصب** – سنگی در كعبه كه مورد تعظيم ميباشد.

**النطيحة**– مرده ای كه دراثر شاخ به شاخ شدن از بين رفته باشد.

**النفاثات فی العقد**– جادوگران زن كه با گره ها جادوگری ميكنند.

**النفوس زوجت** – آدمها همانند و شبيه هم گشتند.

**الو**– كلمه آغاز مكالمات تلفنی.

**الوان**– جمع لون ، رنگ ، رنگارنگ.

**الوتين**– رگهای قلب يا نخاع.

**الوحوش جمعت** – حيوانات ازهمه سو جمع شدند.

**الورد المورود**– نام در ورودی دروازه جهنم.

**الوسواس**– وسوسه كننده.

**الوصية**– وصيت نامه.

**الهدی** – احشام هديه شده به كعبه.

**الياس**– يكی از پيامبران قوم بنی اسرائيل.

**الياف**– رشته ها، نخهای باريك روئيده از ساقه گياهان.

**ام آر آی**–دستگاه عكس برداری بسياردقيق در پزشكی.

**امّا**– ليكن ، ولی.

**امارات عربی**– امارات متحده عربی از هفت امارت تشكيل شده ، در حاشيه جنوبی خليج قرار دارد و مركز آن ابوظبی است.

**اماكن**– جمع مكان ، جا ، محل.

**امام**– پيشوا، راهنما، جلو، پيش.

**امان**– بدون ترس ، امنيت داشتن.

**امّت**– مردم يك مملكت يا مردم پيرو يك دين.

**امتحان**– آزمايش ، اختبار.

**امتداد**– طول ، دوره زمانی ، فاصله.

**امتياز**– برتری ، مزيّت.

**امثال**– جمع مثل ، مانند ، شبیه ، ضرب المثل.

**امجد**– بزرگوارتر، بهتر.

**امجدیه**– مجموعه ورزشی در تهران که نام آن به شهید شیرودی تغییر یافته است.

**امداد**– جمع مدد ، کمك رسانی ، یاری.

**امر**– دستور ، فرمان.

**امراء**– جمع امیر، حاکم ، امر کننده.

**امرنا مترفیها** – به توانگران آنان امر اطاعت از خدا داده شد.

**امطار**– جمع مطر، باران.

**امکان**– قدرت ، توانائی.

**امکانات**– تسهیلات ، پول ، قدرت.

**املاء**– دیکته ، مطلبی را از حفظ نوشتن.

**اموات**– جمع میت، مردگان.

**اموال**– جمع مال، دارائی.

**اموی**– افراد بنی امیّه.

**امیال**– خواسته ها، آرزوها.

**امیر**– شاهزاده (مذکّر) ، حاکم.

**امیره**– شاهزاده (مؤنث).

**امین**– درستکار، امانت دار، لقب حضرت رسول.

**ان**– غیر ، نفی ، حرف جَر در عربی.

**ان ترنزیت**– غیر ترانزیت ، مقیم.

**انار**– میوه ای با پوست قرمز و کلفت با دانه های شیرین و آبدار.

**انبار**– محل جمع آوری و نگهداری کالا.

**انبعاثهم** – دوباره زنده شدن آنان.

**انبوه**– زیاد ، فراوان.

**انبیاء**– پیغمبران.

**انتخابات**– جمع انتخاب ، گزیدن ، رأی دادن به یکی از جمع پیشنهاد شدگان.

**انترنت**– شبکه مخابراتی و اطلاعاتی.

**انترویو**– مصاحبه ، مقابله.

**انتظار**– منتظر بودن ، چشم براهی.

**انتقال**– جابجائی.

**انتم مدهنون** – شما دروغگو یا سر شکسته هستید.

**انتهاء**– پایان ، خاتمه.

**انثی**– مادّه ، زن.

**انجمن**– مجلس ، گروه ، دسته.

**انجیر**– میوه ای لذیذ و شیرین .

**انجیل**– کتاب مقدّس مسیحیان.

**انجینیر**– مهندس.

**انحصار**– در اختیار داشتن.

**انداد** – بتهائی که عبادت میکنید.

**اندماج**– توافق کردن ، بهم پیوستن.

**اندوخته**– ذخیره ، پس انداز.

**اندود**- روکش کردن ، کاهگل کردن.

**اندونزی**- کشوری جزیره ای در قاره آسیا که مرکز آن جاکارتا است.

**اندوه**- غم ، غصه.

**انسلخ الأشهر**- چهار ماه حرام گذشت.

**انشاء**- ساختن ، به وجود آوردن ، نوشتن مطلب.

**انصاف**- عدل ، داد.

**انصح لكم** - بصلاح شما است.

**انظريني**- در انتظار نگه داشتن.

**انقلاب**- کودتا ، تغییر دادن.

**انقلابیون**- قیام کنندگان ، افراد کودتاچی.

**انکحوا الأيامي** - با زنانی که همسر ندارند ازدواج کنید.

**انگلستان**- کشوری جزیره ای در اروپا .

**انگلیس**- همان کشور انگلستان است که پایتخت آن لندن است.

**انگور**- میوه ای حبه ای وشیرین.

**انگیزه**- سبب ، علت.

**انور**- نورانی تر ، درخشان تر.

**انوشیروان**- یکی از پادشاهان ساسانی که به عدل و داد معروف بود.

**انوه**- نام شهری در بندرلنگه.

**انها لكبيرة** - سخت وبا مشقت و سنگین.

**انهم** - آنان.

**اوامر الهی**- دستورات خداوند.

**اوباما**- رئیس جمهور فعلی آمریکا.

**اوباما ٤٤ ر ج آمریکا**- باراك اوباما رئیس جمهور فعلی آمریکا.

**اورشلیم**- بیت المقدس.

**اوز**- شهرستانی در نزدیکی لار.

**اوضاع** - جمع وضع ، حالت.

**اوکراین** - یکی از جمهوری های شوروی سابق که مرکز آن کییف است.

**اوَل**- نخست.

**اولاد** - فرزندان.

**اهجرنی ملیا**- مرا برای مدتی ترك کن.

**اهدنا صراط المستقیم**- مارا به راه راست هدایت بفرما .

**اهرام** - جمع هرم ، آرامگاه فراعنه مصر.

**اهمال** - سهل انگاری ، انجام ندادن کاری.

**اهواز**- شهری در جنوب غربی ایران که مرکز استان خوزستان است.

**ایداع**- سپردن ، گذاشتن.

**ایراد**- بیان کردن ، حرف زدن ، بهانه جوئی.

**ایران**- کشوری پهناور در آسیا در همسایگی عراق ترکیه ، افغانستان، پاکستان

و جمهوری های شوروی سابق ، پایتخت آن تهران است.

**ایصال**- رساندن ، پیوند ، پیوستن.

**ایفاء**- وفا کردن ، انجام پیمان.

**ایکاش**- کلمه ای در مقام آرزو ، امید.

**ایلام**- استانی در غرب ایران.

**ایمان**- عقیده راستین.

**این**- اشاره به نزدیك.

**این ما کنتم**- کجایند خدایان شما.

**این ها را**- اشاره به اشیاء نزدیك.

**اینان**- جمع این، اشاره به افراد و یا چیزهای نزدیك.

**اینقدر**- این اندازه ، این مقدار.

**ایّوب**- یکی از پیامبران خداوند که با وجود بلاهای بسیار ، صبور بود.

**أئن ذکرتم** - چنانچه یاد می آورید.

**أأشفقتم**- از ترس بی بضاعتی ترسیدید

**ألذین ظاهروهم** - یهود قبیله قریظه که به یاری احزاب رفتند.

**أأعجمي وعربي**- قرآن عجمی و پیغمبری عربی.

**إإفکا** - دروغ و باطل.

**أبا** - کاه .

**أباریق** - ظرفهای آب ، تنگ ها.

**أبتغیت** - خواستن.

**أبتلوا الیتامی**- آنان را در دخل وتصرف در اموال ایتام آزمایش کنید.

**أبرئ الأکمة** - نابینا را بینا میکنم.

**أبصر بهم** - خدا به آنان داناتر است.

**أبغیکم إلها** - معبودی برای شما خواهانم.

**أبق** - فرار کرد.

**أبی** - خودداری کرد.

**أبیضت عیناه**- نابینا شد.

**أتبع ادبارهم** - پشت سر آنان برو تا از احوالشان مطلع شوی.

**أتدعون بعلا** - آیا بت بعل را میخوانید.

**أتراب** - مراتب جوانی.

**أترابا** - در سنهای مختلف.

**أتق الله** - عبادت خداوند را ادامه بده.

**أتل** - بخوان.

**أتوکأ علیها** - بر آن تکیه میکنم.

**أتیا** - درخواست را انجام وآنرا بیاورید.

**أثاقلتم** - معطل کردید و خانه نشین شدید.

**أثر الرسول** - أثر نام اسب جبرئیل (ع).

**أثرهم طریقة** - با عدالت و با نظر و دین.

**أثقلت** - بارش سنگین گردیده.

**أثمه**- به گمراهی کشانده شد.

**أجتبيناهم** – برای پیغمبری آنان را انتخاب کردیم.

**أجداث** – قبرها.

**أجدر**– با استحقاق و لایق.

**أجرمنا**– مرتکب گناه شدیم.

**أجل مسمی عنده** – مدت معینی برای دوباره زنده کردن.

**أجلب عليهم** – آنانرا بهر نحوی با خود همراه کن.

**أجورهن** – مهریه آنان.

**أحاطت به** – به وی چشم دوخت وبر او مسلط شد.

**أحببت حب الخير**– اسبان را دوست دارم.

**أحس**– دانائی بدون تردید.

**أحسن أثاثا**– بهترین اثاثیه و ما یحتاج زندگی.

**أحسن تأويلا**– عاقبت خوب و دارائی فراوان.

**أحسن نديا** – در مکان و جای نیك.

**أحصرتهم** – تمام نمودن فرایض بعد از احرام.

**أحقابا** – سالیان متوالی بدون پایان.

**أحياء وامواتا**– زندگان در روی آن و مردگان در درون آن.

**أخا عاد**– هود (ع)

**أخبتوا الى ربهم** – به خدا اطمینان کرده و ویرا عبادت میکنند.

**أخذا و بيلا**– گرفتاری وخیم.

**أخذ بناصيتها**– مالك ایشان و برآن توانا است .

**أخذناهم بغة**– ناگهان آنان را مجازات دادیم.

**أخراهم**– بی مایگان ، پست فطرتان.

**أخرجوا انفسكم** – خود را از عذابی که درآن گرفتار شدید برهانید.

**أخزيته**– رسوا ، نکوهش و نابودی.

**أخلده** – اورا در دنیا به جاودانگی رساند.

**أدبار السجود**– پس از پایان نماز.

**أدنى**– نزدیکتر.

**أدنى الأض**– نزدیکترین منطق رومیان به فارس ها

**أدوا الى عباد الاه** – به بنی اسرائیل تسلیم شدند.

**أذاعوا به** – بر ملأ شد و منتشر کردن آن تباهی است.

**أذلة** – با تعداد کم افراد و تسلیحات.

**أذلة على المؤمنين**– بردشمنان با عاطفه و نسبت به آنان رحیم میباشند.

**أذن الخير لكم**- خوبی را شنونده و بدی را نمی شنود.

**أذن لكم** - حلال وحرام به اطلاع رساند.

**أذن مؤذن** - اذانی بر پا شد .

**أذى** - آسیب ، ضرر.

**أذى** - اسراف و تفاخر به خرج زیادی.

**أراكم بخير** - شما را دارا خواهیم کرد لذا ازکسری ترازو خودداری نمائید.

**أرأيتكم** - از حال و احوال خود مرا مطلع سازید.

**أرأيتم** - آیا مشاهده کردید.

**أربابا** - همانند اطاعت از خدا از آنان اطاعت میکنند.

**أربعة حرم**- چهارماه رجب ، ذی قعدة، ذی حجة و محرم .

**أرتقبوا** - منتظر عاقبت و خیر باشید.

**أرجه وأخاه** - مجازات آنان را بتعویق انداخت

**أرداكم** - شمارا نابود کرد.

**أرذل العمر**- بدترین مرحله سن ، خرفتی و پیری.

**أركض برجلك** - پایت را به زمین بکوب.

**أزرى**- پشت و یا قدرت من.

**أزكى طعاما** - حلال یا بهترین غذاها.

**أزكى لكم** - با سود ومنفعت.

**أزلفا ثم الآخرين** - قوم فرعون را به دریا نزدیك کردیم.

**أزواجا منهم**- گروهی از کفار.

**أسارى** - اسیر شدگان.

**أساطير الأولين** - دروغهائی که در کتابهای آنان آمده است.

**أستعمركم فيها** - شمارا به ساخت آن واداروا‌جبارا درآنجا مقیم شدید.

**أستوت على الجودي**- بر کوهی نزدیك شهر موصل لنگر انداخت.

**أسرحكن**- شما را طلاق داد.

**أسروا الندامة**- اندوه وحسرت را پنهان کردند.

**أسرى التناجى**- نجوا کردن با خدا را پنهان کردند.

**أسفا** - به شدت غضبناك ، غمگین.

**أسلم وجهه لله**- با خود وفا کرده وبه عبادت خدا پرداخته است.

**أسلموا**- تابع احکام تورات خدا.

**أسمع بهم وابصر**- آنچه را میشنوم و میبینم.

**أشد بأسا** - قویتر و با مهاجم مقتدر.

**أشدد على قلوبهم**- دلهای آنان را روشن بنما .

**أشفقن منها**- از خیانت ترسیدند.

**أصابهم القرح**- در روز احد به شدت زخمی شدند.

**أصحاب الأيكة**-مردم ساكن منطقه ای پرازدرخت.

**أصحاب مدين** - قوم شعيب ( ع )

**أضطر**- مجبور به خوردن خوراك حرام شدن.

**أضعف جندا**- با لشكر كمی.

**أضغاث احلام**- پريشانی در خوابها.

**أطرحوه ارضا** - با قدرت ايشان را به زمين بزنيد

**أطلع الغيب**- با اطلاع از آينده .

**أطمس على اموالهم**- دارائی آنان را نابود ساخت

**أطيرنا**- هنگام گرفتاری بد بين شديم.

**أعثرنا عليهم**-از وجود آنان مردم رامطلع ساختيم.

**أعز نفرا** - ياران يا قبيله قويتر.

**أعزه على الكافرين**- با كفارشديد و خشن ميباشند.

**أعيذها بك** - در پناه شما اورا قرار ميدهم.

**أغطش ليلها**- شب را تاريك كرد.

**أغفلنا قلبه** - او را غافل نموديم.

**أغلظ عليهم** - با شدت با آنان رفتار كرد.

**أف** - كلمه ابراز ناراحتی و تنفر.

**أفئدتهم هواء** - دلهای آنان از حيرت خالی است.

**أفاك كثير**- دروغگو وگناهكار مانند كاهنان.

**أفأصفاكم ربكم** - خداوند شما را انتخاب كرده و برتر دانسته.

**أفتضرب عنكم الذكر** - آيا شما را يادآوری نكنيم.

**أفدك اثيم** - دروغگوی گناهكار.

**أفرغ علينا** - خالی كرد يا بروی ما ريخت.

**أفضتم** - بيش از حد بخود فشار آوردن.

**أفضتم فيه** - در دروغ گفتن تبحر پيدا كرديد.

**أفضى بعضكم** - در خلوت و انجام عمل .

**أفل** - در افق غيب شد.

**أفلح المؤمنون**- مؤمنين پيروز و خوشحال گشتند.

**أفيضواعلينا**- به سوی ما نشانه رفتند وتيرانداختند.

**أقتده** - پيروی كردن.

**أقرب رحما**- با مهربانی و وفا داری .

**أقسط**- عدالت كردن.

**أقلعي** - باران را قطع بفرما

**أفلم ييأس** - آيا فرا نگرفت و ندانست.

**أقوم**- عدالت ودرست كارى.

**أقوم للشهادة** - گواه ، شاهد شدن و كمك نمودن.

**أقيم وجهك للدين**- روح خودرا كاملا براى دين حنيف خدا واگذار كن.

**أكاد اخفيها** - تا توانم آنرا پنهان ميكنم.

**أكالون للسحت** - مال حرام خوردن.

**أكفلنيها**- اورا به من واگذار كنيد تا كفيل او شوم.

**أكل خمط** - ميوه تلخ و ترش.

**أكلها** - ثمر آن خوردنى است.

**أكنة** - پوشش فراوان.

**أكنة** - نفهم ويا عقب افتاده.

**أكيد كيدا**- به آنچه كردند آنانرا مجازات خواهم كرد

**ألا تعولوا**- درخرج وساير حقوق آنان مقصر شويد.

**ألا تقسطوا**- مبادا عدل وانصاف را رعايت ننمائيد.

**ألأجداث** - قبرها.

**ألخصم**- دو فرشته درصورت آدمها نمايان ميشوند.

**ألزمناه طائره** - وظيفه اى معين در برداشت.

**ألم نستحوذ عليكم** - آيا شما را شكست نداديم وليكن نگه داشتيم.

**ألم يأن**- تا كنون نيامده .

**أم القرى**- مردم مكه .

**أم الكتاب**- نسبت دادن مرد به زن ومعتقد بودن آنان .

**أماني**- دروغهائى از گذشتگان خود به آنان رسيده.

**أمانيهم** - خواسته ها و آرزوهاى بنا حق.

**أمة صديقة** - با خدا با صداقت هستند.

**أمة قائمة** - گروهى پيرو راه راست وحق شناس.

**أمة مجدوده** - گروهى معدودى.

**أمة مقتصدة** -هميارى به آنان كه مسلمان شدند.

**أمة وسطا**- ميانه رو ، در وسط قرار گرفتن.

**أمتعكن**- به شما اجازه طلاق داد.

**أمر حكيم**- دانائى.

**أمر قد قدر**- هلاك شدن با طوفان.

**أمرنا** - آفاتى كه به محصولات كشاورزى ميزند.

**أمشاج** - از نطفه آميخته خلق كرديم.

**أمضي حقبا** – راه دور میروم.

**أملی لهم**– با آنان کنار می آید.

**أملی لهم**– به آنان مهلت ده تا غرق در کفر شوند.

**أمليت لها**– به آن زن مهلت دادم.

**أمم امثالكم**– ملتهائی مانند شما.

**أمن هذا**– این کیست.

**أمنة**– در امان وبدون ترس.

**أميون**– به کتاب آسمانی خود نادانند (تورات).

**أمين البيت**– حجاج وعمره کنندگان عازم خانه خدا.

**أن تعدلوا**– درمحبت وعشق وهمدردی عدالت کنید.

**أن تعدلوا**– عدالت نمائید.

**أن تفشلا**– ترسو وناتوان از جنگیدن.

**أن لا تكلم الناس**– نتوانید با مردم صحبت کنید.

**أن لونشاء اصبناهم** – چنانچه خواهیم آنان را مورد اصابت قرارمیدهیم.

**أن ما نمد** – هم به آنچه را که برای کمك به آنان میفرستیم.

**أن يحيف**– مجاز بودن.

**أن يخسف بكم**– که شما را به زیر خاك برد.

**أن يسبقونا**– ما را خسته کرده تا از ما بگذرند.

**أن يغويكم** – شما را گمراه میکند.

**أن يقضى اليك** – راز خود را با شما در میان میگذارد.

**أن يمدكم** – روز بدرشما را یاری داد.

**أن يمل هو**– اعتراف و اقرار کردن خود شخص.

**أناب**– بازگشت خالصانه به خدای یگانه.

**أنباء**– اخبار آنچه مجازات آنان چه خواهد بود.

**أنبعث اشقاها**– بسرعت رفت و پای شتر را قطع کرد.

**أنتبذت** – کناره جو و گوشه گیر.

**أندا دا**– برخی از بتهای مورد عبادت.

**أندادا**– نمونه هائی از بتان.

**أنزل الفرقان** – قرآن را برای تشخیص میان حق و باطل فرو فرستاد .

**أنشره** – وی را دوباره زنده کرد.

**أنفروا**– برای جنگ تبوك بیرون روید.

**أنكاثا**– سوگندهای دروغین.

**أنكالا**– قید و بند سنگین.

**أنما نملى لهم**- با وجود كفر آنان را مهلت داديم.

**أنهم رجس** - بيرون ودرون آنان نجس است.

**أنى لك هذا**- چگونه واز كجا اين را آورده اى.

**أنى هذا**- ازكجا دچاراين سرشكستگى شديم.

**أنى يؤفكون**- چگونه بعد از بروز حق رفتار خواهند كرد.

**أنى يؤفكون**- با ناراحتى خرج ميكنند.

**أنى يكون**- چگونه و كيست.

**أني معكم** - من همراه شما هستم جهت پايدارى مؤمنين.

**أنّي يحيا**- چگونه و چه وقت زنده ميشود.

**أني يكون**- ازكجا و كيست.

**أواء** - از ترس خدا ناله بسيار ميكند.

**أوبى معه**- با وى براى عظمت خدا حمد وتسبيح انجام بده.

**أوتيت سؤلك** - خواست و وظيفه شما تعيين شده است.

**أوجس منهم خيفة**- در دل خود ترسى از آنان احساس كرد .

**أوزارا**- بارهاى سنگين.

**أوزارهم**- گناهان و خطاهاى آنان.

**أوزعنى**- به من الهام داده و تحريك كرده.

**أولوا الطول منهم** - توانگران منافقين.

**أولوا بقية**- فاضل و آدم هاى خوب.

**أولى الضرر**- كسانيكه براى رفتن به جهاد بهانه جوئى ميكنند.

**أولى لك**- هلاك كننده تو به نزديكى تورسيده است.

**أولي البأس** - نيرومند و باقدرت در جنگيدن.

**أولياء**-به برادرى خوانده ايد وآنان را يارى داده ايد

**أولياء** - پشيبان و ياران.

**أوى الفتيه**- براى حفظ دين خود به غار پناه بردند.

**أوينا** - پناه بردن.

**أهش بها** - درخت ها را با آن تكان ميدهم.

**أهل لغير الله** - به هنگام ذبح نامى غير از نام خدا گفت.

**أهوى** - به زمين انداخت.

**أيان نرساها** - مكان و تاريخ اتفاق كى بوده است.

**إثما**- به عمد مرتكب گناه شدن.

**إذن لی**- درخواست اجازه برای عدم مشارکت در جهاد.

**إرادا فصالا**- ازشیر گرفتن پسر قبل از اتمام دو سالگی وی.

**إرم**- پدربزرگ قوم هود که قبیله اش نام ویرا بر خود گذاشت.

**إصرا** - بار سنگین ، وظایف زیاد.

**إصرهم** - تعهد به انجام از فرمانهای تورات .

**إفك مفتری** - دروغ ساختگی.

**إفکهم** - دروغ بستن به خدا.

**إلا** - رحمت و فامیلی یا هم پیمانی و تعهد.

**إلا بالحق** - مگر بصورتیکه به حق باشد.

**إلا رمزا** - تنها با اشاره.

**إلا علیها**- مرتکب گناهی که مستلزم مجازات باشد.

**إله الناس** - معبود به حق.

**إلی جنحك** - زیر بغل چپ خود قرار ده.

**إلی ربنا راغبون**- خواهان مغفرت و برکت از خدای خود میباشیم.

**إلیاسین**- إلیاس و پیروان وی.

**إلیه المآب** - بازگشت و مجازات ما با اوست.

**إملاق**- فقر.

**إن العزة لله** - پیروزی در مکه از آن خدا است.

**إن سعیکم لشتی**- هرکس مجازات عمل خود را میگیرد.

**إنا لضالون** - ما گمراه شده ایم.

**إناثا** - بتان را همانند زنان در می آورند.

**إنکم متبعون** - لشکر فرعون بدنبال شما است.

**إنما النجوی** - چیزی که باید از آن پرهیز کرد.

**إنه أ واب** - به خدای یگانه بازگشته

**إنه لذکر**- قرآن برای راهنمائی و هدایت است.

**إنه لفرح**- ازتوانگری خود خوشنود ومغرور است.

**إنه لفسق**- خروج از اطاعت خدا.

**إنه لیئوس**- نا امید و ناسپاس است.

**إنها لظي**- دوزخ یا طبقه دوم آن.

**إنی لسقیم**- دل شکسته.

**إهتزت** - تکان خورد.

**إی وربي**- بله وخدایا.

**إی وربي**- بله وخدایا

# حرف ب

**بئس المهاد**- بدترين جايگاه ، جهنم.

**بازغا** - درافق پديدار شد.

**باء بسخط** - بازگشت با غضب بسيار.

**باؤا بغضب** - استحقاق مجازات خداوند را داشتند.

**باؤا بغضب** - بازگشتند به آنچه استحقاق آنرا داشتند .

**بائين لار**- منطقه ای در لارستان ايران.

**بااجازه**- با رخصت.

**بااهميّت**- مهم ، مورد توجّه.

**باألسنة حداد** - چنان سعی درگمراهی شما دارند كه گويا حامی شما هستند.

**بابا بوش ٤١ ر ج آمريكا**- جرج بوش پدر، رئيس جمهور سابق آمريكا.

**باتجربه**- كاردان ، خبره ، مطلع.

**باثمر**- نتيجه دار، ميوه دار.

**باحجاب**- پوشيده ، مستور.

**باختگان**- بازند گان، مال باختگان.

**باختن**- ازدست دادن، ضرر كردن.

**باخع نفسك**- با نفس خود مبارزه كرد.

**باخع نفسك**- خودرا از غم وغصه هلاك ميكنيد.

**باد**- جريان هوا، هوای متحرك.

**بادام**- يكی از اجزاء خشكبار، كه ميوه سبز و نارس آن هم مورد استفاده قرار می گيرد.

**بادبان**- شراع، وسيله حركت دادن كشتی توسط باد.

**بادبزن**- وسيله خنك كننده دستی و يا برقی.

**بادكوبه**- نام قديم باكو پايتخت جمهوری آذربايجان.

**بادگير**- برج هواكش ، بنائی در بالای ساختمانهای قديم كه با تيغه های آجری می ساختند و بهمين علت باد در آنها جريان می يافت.

**بادمجان**- گياهی است خوراكی و برنگهای مختلف.

**بادی الرأي** - نشانه ای بدون تعمق و دليل.

**بادی گارد**- محافظ شخصی.

**باديه**- بيابان ، صحرا ، كاسه بزرگ مسی.

**باديه نشين**- صحرا نشين.

**بار**- ميخانه ، محل نوشيدن مشروبات الكلی.

**بارانداز**- اسکله ، محل تخلیه و بارگیـــــری محموله های دریائی.

**بارحم**- مهربان ، رئوف.

**بارز**- نمایان ، پیدا.

**بارگیری**- حمل بار با وسائل مختلف.

**بارلکم** - آفریننده و هم سخن شما.

**بارنامه**- مدرکی که حاوی مشخصات بار می باشد.

**باروت**- ماده سیاه رنگ قابل انفجار که در اکثر سلاح های آتشین به کار می رود.

**باری**- یك بار، یك دفعه، و نیز یکی از نامهای خداوند باری تعالی.

**بازجو**- بازپرس ، محقق.

**بازجوئی**- تحقیق و پرس وجو.

**بازخرید**- حق الزحمه خدمات چند ساله.

**بازدهی**- نتیجه کار.

**بازگفتن**- تکرار حرف و سخن ، دوباره گوئی.

**بازگو**- کسی که سخن دیگران را تکرار می کند.

**بازماندگان**- بجاماندگان ، کسانی که پس از فوت شخصی از او ارث ببرند.

**بازمانده**- بجای مانده ، عقب مانده.

**بازنمودن**- دوباره نشان دادن.

**بازی**- تفریح ، سرگرمی.

**بازیاب**- کسیکه چیزازدست رفته را دوباره بدست آورد.

**بازیچه**- ملعبه، وسیله بازی کودکان ونیزبمعنی کسی که دیگران او را به تمسخر بگیرند.

**بازیگوش**- شوخ ، شیطان ، شنگول.

**باسابقه**- باتجربه ونیزبمعنی مجرمی که پرونده دارد.

**باسکول**- ترازوی بزرگ جهت وزن کردن بارهای سنگین.

**باشخصیّت**- معتبر ، با فرهنگ.

**باشگاه**- مکانی برای تفریح و سرگرمی.

**باشند**- فعل سوم شخص جمع ازمصدربودن.

**باشهامت**- شجاع ، دلیر.

**باشیم**- فعل اول شخص جمع از مصدر بودن.

**باطری**- پیل، قوّه ، وسیله تولید برق و انرژی.

**باطل**- ناحق ، بیهوده.

**بافت**- تار و پود ، بافتن.

**بافنده**- نسَاج ، کسی که نخ را تبدیل به فرش و یا پارچه می کند.

**باقر**– شكافنده علوم ، لقب امام پنجم شيعيان.

**باقلا**– گياهی است بادانه های خوراكی كه هم ازنوع سبزآن و هم از نوع خشك شده اش استفاده می كنند.

**باك**– ترس ، هراس، و نيز بمعنی محل انباشتن بنزين در اتومبيل.

**بالأسحار** – بيداری از آخر شب تا طلوع آفتاب.

**بالإفك** – بدترين و زشترين دروغها.

**بالباطل** – آنچه با احكام خداوند مغايرت دارد.

**البأساء والضراء** – در بيچارگی و فقر و جور زمانه.

**بالبر**– پيشرو در اطاعت خدا و انجام امور خيريه.

**بالجبت والطاغوت**– هرعبادتی برای غير از خدا.

**بالدهن** – روغن دار ، روغن زيتون.

**بالرسل**– پيغمبران خدا كه به احكام او عمل ميكنند.

**بالروح** – با وحی يعنی قرآن كريم.

**بالسنين** – در خشكسالی و قحطی.

**بالطاغوت** – كسانيكه بوجود بتها وشيطان وهمانند آنان افتخار ميكنند.

**بالطاغية** – فرياد شديد برنده همانند تيغ.

**بالعروة الوثقی**– به عقايد وپيمان خود محكم و پايبند باشند.

**بالعقود**– با قراردادهای نوشته شده.

**بالغ الكعبة**– به حرم رسيده قربانی ميكنند.

**بالغدو**– جمع غداة ، اول روز.

**بالغدو و الأصال**– در اول روز و آخر شب به عبادت بپرداز.

**بالفتح** – به ياری پيغمبر خدا.

**بالقارعة** – روز قيامت قلبها به طپش می افتند.

**بالقسط** – با عدالت و بدون كسری يا افزايش.

**بالقسط** – باعدالت ، حكم اسلام.

**بالقسط** – عدالت در امور ارث و اموال ايتام.

**بالقسطاس المستقيم** – قضاوت با عدالت.

**باللغو فی ايمانكم**– قسم خوردن بنا حق.

**بالنفس اللوامة**– پشيمانی و حسرت خوردن بر آنچه گذشت.

**بالوصيد** – درون يا در ورودی غار.

**بالياقت**– شايسته ، با كفايت.

**بامداد**– صبح زود ، سحرگاهان.

**باند هواپیما**- محل فرود و یا برخاستن هواپیما.

**بانداژ**- باند پیچی ، بستن محل زخم با باند.

**بانك خون**- محل اهداء و دریافت خون جهت بیماران نیازمند.

**بانك ملّی**- یکی ازبانکهای معتبرورسمی دولت ایران.

**بانمك**- خوشرو ، شوخ.

**بانو**- خانم ، کلمه ای برای احترام به زنان.

**بانوان**- جمع بانو، خانم ها.

**بانی**- مؤسس ، سازنده.

**باوردان**- منطقه ای در جنوب ایران.

**باهم جنبیدن**- باهم تکان خوردن.

**باهم کوشیدن**- باهم سعی و تلاش کردن.

**باهنر**- هنرمند ، شخص صاحب ذوق و قریحه.

**باهوش**- هوشمند ، دانا ، فهمیده.

**بایر**- زمین بی آب و علف و غیر قابل کشت.

**بایزید**- بایزید بسطامی از مشایخ بزرگ صوفیه و ازمشهورترین عرفای ایران ، و نیز نام سلطان بایزید پسر سلطان محمد پادشاه عثمانی.

**بأس** - پشتیبانی و شدت عمل و نابودی.

**بأعیننا**- در پناه ما .

**بألأزلام**- قدحهای علامت گذاری شده درزمان جاهلیت.

**بأیام الله**- به نعمتهای خدا.

**بأیکم المفتون**- دیوانه از کدام یك از دو گروه شما است.

**بإذن ربهم**- با توفیق ورهنمود و دستور خدا.

**بإمامهم** - به کسیکه اطمینان پیدا کرده.

**ببضاعة مزجاة**- به نرخ کالای بنجل.

**ببکة** - مکه مکرمه.

**ببهتان**- حرامزادگان به شوهران خود نسبت میدهند

**بتأویل** - عاقبت.

**بث فیها** - مورد بررسی قرار دادن.

**بث منهما** - با زاد ولد ازآن دو پراکنده شدند.

**بثي**- پراکنده کردن.

**بجا**- به موقع ، و نیز به معنی ادا کردن.

**بجنورد**- شهری در استان خراسان.

**بجهالة** - باتعدی و غرور.

**بجهالة** - به نادانی.

**بچَه**- کودك ، فرزند.

**بچَه بره**- بره کوچك.

**بچَه ها**- جمع بچه ، کودکان.

**بحبل من الله** - با تعهد از پروردگار خود.

**بحر لجي** - دریای عمیق.

**بحرين** - مجمع الجزاير بحرين در خليج بين قطر و عربستان سعودی واقع شده و پايتخت آن منامه است.

**بحفيظ** - بدون ناظر جزای گناه های شمارا میدهم.

**بحمده** - با ستايش و پيروی.

**بحيرة** - شتری که با پنجمین زایمان گوشش را سوراخ میکنند.

**بخشش**- بخشيدن ، عفو کردن.

**بد آرام**- ناآرام، کسی که آرامش خیال نداشته باشد.

**بد جنس**- نادرست ، خلاف کار.

**بد جور**- ناجور، نامناسب.

**بد حال**- بیمار، رنجور.

**بد خو**- بد اخلاق.

**بد ذات**- بد جنس ، پست.

**بد سابقه**- کسی که سابقه اعمال خلاف داشته باشد.

**بد سلوك**- بد رفتار.

**بد فعل**- بد کردار.

**بد کردار**- بد عمل ، بد کنش.

**بد گهر**- بد ذات ، بد طينت.

**بداران يكبروا** - تا برشادت و دانائی برسند.

**بداندیش**- بد فکر، بد خیال.

**بدايه**- اول کار، شروع و آغاز.

**بدبو**- کسی یا چیزی که بوی ناخوشایند بدهد.

**بدر**- ماه کامل ، ماه شب چهارده.

**بدرقه**- مشايعت.

**بدرود**- خداحافظی.

**بدری**- نام مؤنث در زبان فارسی، نام مذکَر عربی.

**بدريّه**- نام مؤنث در زبان عربی.

**بدسگال**- بد اندیش ، بد خو.

**بدن**- جسم ، تن ، اندام.

**بدنه**- پیکر و تنه.

**بدون**- فاقد ، نداشتن.

**بدون اجازه**- بدون رخصت و دستور.

**بدون غرض**- بدون قصد ، غیر عمدی.

**بدهکار**- مدیون، کسی که پول یا چیزی ازدیگران به قرض گرفته و باید پس بدهد.

**بديع** - خلاقيت ، اختراع.

**بدیع** -- کاشف و مخترع.

**بدیل**- جانشین ، جایگزین.

**بدین شرح**- به این صورت ، با این تفاصیل.

**بدین منظور**- با این قصد، با این غرض.

**بذر**- تخم گیاهان.

**بذر افشان**- کسی که تخم گیاهان را می کارد.

**بذرك**- بزرك ، تخم کتان که از آن روغن می گیرند و برزك هم گفته می شود.

**بذل**- بخشش ، کرم ، عطا.

**بر لب جوی**- در کنار جوی آب.

**برا بوالدتی**- با مادرم با بزرگواری رفتار کنید.

**برا بوالدیه**- وفا وخوش رفتاری و نگهداری از والدین.

**برائت**- بی گناهی.

**برات**- از ا سناد مهّم تجاری که بموجب آن شخص به دیگری دستور می دهد که مبلغی به رؤیت یا به وعده در وجه یا به حواله کرد خودش یا در وجه و یا به حواله کرد شخص ثالث بپردازد.

**براده**- خرده های آهن و فلزات دیگر.

**برّاق**- درخشان ، تابناك.

**براك**- پراك ، پایتخت کشور چکوسلواکی.

**براك**- شهری در لار.

**برای این**- زیرا، بخاطر این.

**برب الفلق** - به خداوند صبحگاه.

**بربهم یعدلون** - با عبادت غیر از خدا مرتکب گناه میشوند.

**بربهم یعدلون** - برای پروردگار خود شریك قائل میشوند.

**برج**- هریك از ماه های سال و نیز بمعنی بنای بلند.

**برج ایفل**- برجی بلند در پاریس مرکز فرانسه.

**برجمان**- یکی از مراکز خرید دبی.

**برحی**- نوعی نخل.

**برد**- با(فتح ب) سرما، ب(ضم ب)تیررس، مسافتی که تیرپس ازرهائی ازکمان یاتفنگ طی میکند ونیز بمعنی نوعی پارچه کتانی که دریمن بافته می شود.

**بردگان**- جمع برده، بنده، زرخرید.

**بردن**- کسب کردن ، به دست آوردن ، از جائی به جائی انتقال دادن.

**برده**- غلام ، بنده.

**بررة**- افراد اطاعت کننده.

**برزت الجحیم**- کاملا نمایان است.

**برزخ**- این لفظ بمعنی چیزی است که میان دو چیز دیگرمانع باشد. از وقت مرگ تا

روز قیامت را که میان دنیا و آخرت است نیز برزخ می گویند و همچنین مرزی است که میان بهشت و جهنّم واقع شده

**برزگر**- کشاورز، زارع.

**برزو**- پسر سهراب پهلوان افسانه ای شاهنامه و نیز نام آتشکده ای در نزدیکی شهر اراك.

**برزوا**- برای روز حساب از قبرها بیرون آمدند.

**برزوا**- بیرون آمدند.

**برزوا**- پدید و آشکار شدن.

**برشاه**- منطقه ای در جنوب ایران.

**برف**- یکی از ریزشهای آسمانی که بصورت بلورهائی از یخ متبلور بر زمین می ریزد.

**برق**- درخشیدن ، الکتریسیته که باعث پدیده های نوری و حرارتی و شیمیائی می شود.

**برق البصر** - از آنچه که دید به وحشت، تحیر ، و ترس افتاد.

**برقان**- نام شخص و نیز منطقه ای در ایران .

**برقانی**- نام فامیل ، اهل برقان.

**برکات**- جمع برکت ، زیاد شدن ، سعادتمندی.

**برکات** - خیرات مدام و رو به افزایش.

**برکوك**- سرحال.

**برکه**- تالاب ، محلّی که آب در آنجا جمع می شود.

**برکه آب**- محل جمع شدن آب جهت آشامیدن یا کشاورزی.

**برلیان**- الماس درخشان و خوش تراش.

**برم(ابرو)**- موی روئیده در بالای چشم که مانند سایه بانی از چشم مراقبت می کند.

**برمه**- کشوری کوهستانی در قاره آسیا که مرکز آن رانگون است.

**برنا**- جوان ، شاداب.

**برنج**- گیاهی است که بیشتر در نواحی استوائی و معتدل گرم می روید. دانه آن مصرف خوراکی دارد. مزارع برنج را شالیزار می نامند.

**برنده جایزه**- کسی که پول و یا چیزی را بعنوان پاداش دریافت کند.

**برنز**- فلزی مرکب از مس و روی که در صنعت و مجسمه سازی کاربرد بسیاری دارد.

**بروالدین**- احسان و نیکوئی به پدر و مادر.

**بروج** - قلعه ها و کاخ ها.

**بروجا** – درآسمان برجهائی ساختیم.

**بروجرد**– شهری در استان لرستان.

**بروح القدس**– بروح طاهر (جبرائیل علیه السلام).

**بروح القدس**– نام جبرائیل علیه السلام.

**بروح منه** – نور خودرا در دل آنان مینشاند.

**برون**– بیرون ، خارج.

**برّه**– بچه گوسفند.

**برهان** – منظور محمد (ص).

**بری**– بی گناه.

**بریان**– برشته ، کباب شده روی آتش.

**بریدن**– پاره کردن.

**بریمی**– منطقه ای در عمان.

**بز دل**– ترسو.

**بزاق**– آب دهان، مایعی که توسط غده های بزاقی ترشح می شود .

**بزچرخ**– چوپان ، شبان.

**بزغاله**– بز کوچك ، بچه بز.

**بزم**– مهمانی ، جشن و سرور.

**بزمان**– روستائی در بلوچستان.

**بزودی**– در آینده بسیار نزدیك.

**بس**– کافی ، به اندازه.

**بس ثمر**– پرمیوه ، پربار.

**بساحتهم**– در حیاط خانه خود.

**بسبب الی السماء** – بستن طناب به سقف.

**بست کلات**– روستائی تابع کنگ.

**بستابکار**– طلبکار.

**بستك**– شهرستانی در جنوب ایران.

**بستن**– مسدود کردن ، انعقاد خون ، انجماد.

**بسطام**– شهری در حوالی شاهرود و سمنان.

**بسطة** – تنومند ی ، قدرت ، نیرو مندی.

**بسکویت**– نوعی نان شیرینی خشك.

**بسمتی**– نوعی برنج هندی و پاکستانی.

**بسمه**– خنده ، لبخند.

**بسوء** – به دیوانگی.

**بسیار**– فراوان ، زیاد.

**بسیج**– آماده شدن ، آمادگی نیروی نظامی.

**بسیماهم** – با چهره سیاه و چشمان زاغ.

**بسیماهم** – فقر واحتیاج از قیافه آنان نمایان است.

**بسیماهم** – نشانهای آنان.

**بشارت**– مژده ، خبر خوش.

**بشاکرد**– منطقه ای در جنوب ایران.

**بشتاب**- باعجله ، با سرعت.

**بشر المخبتين**- آنان كه به خداوند توكل كرده اند.

**بشرا**- بشارت دادن از مرحمت خدا (يعنى آمدن باران ).

**بشرا سويا**- انسان كامل و والا.

**بشقاب**- ظرف غذا خورى.

**بشكرو**- بخش مقام.

**بشكه**- ظرف چوبى يا فلزى استوانه اى شكل شكم دار براى حفظ مايعات و مواد غذائى.

**بشير**- بشارت دهنده ، مژده دهنده.

**بصائر** - آيات و دليل براى هدايت بسوى حق.

**بصرت** - مرا ديدند.

**بصره**- شهرى در جنوب عراق.

**بصير**- بينا ، عاقل.

**بصيرت**- بينائى ، هوشمندى.

**بضاعت**- امكانات ، قدرت مالى.

**بضاعتهم** - قيمت خوراكى كه خورده بودند.

**بط** - مرغابى ، اردك.

**بطانة** - گروهى راز دار.

**بطرت معيشتها**- در زندگى خود متكبر بود.

**بطريقتكم** - به سنت و شرع دين شما.

**بطغواها** - بعلت تطاول ودشمنى.

**بطلان**- بيهوده ، بى مورد بيكارى.

**بطلبه حثيثا**- شب وروز را بسرعت طلب ميكند.

**بطول**- به درازا.

**بطي**- نام شخص.

**بظلم** - باشرك و كفر.

**بعثناهم** - از خواب دراز خود بيدارشان كرديم.

**بعجل جنيذ**- سرخ شده بر روى سنگ هاى گداخته.

**بعد ذلك** - بسوى تورات رجوع كردن.

**بعدا** - به نابودى و هلاك كشانده ميشوند .

**بعدا لثمود** - نابودى بر آنان.

**بعدا و عاد**- نابودى.

**بعذاب بئيس**- آنانرا عذاب دردمندى ميدهيم

**بعصم الكوافر**- با زنان مشرك با عقد شرعى ازدواج كنيد.

**بعضى**- برخى ، قسمتى ، پاره اى.

**بعلها** - همسر ايشان.

**بعواتهن** – همسران.

**بغتة**– ناگهانی.

**بغته**– ناگهان بدون آنكه احساس كنيد.

**بغداد**– پايتخت عراق.

**بغلام حليم** – منظور اسماعيل ( ع ).

**بغيا** – با حسادت.

**بغيا** – حسودى و تمناى رياست.

**بغير حساب** – بخشش خدا بى پايان است.

**بغير حساب** – عطا وبخشش بيشمار.

**بغير عمد**– آسمان را بدون ستونها برپا كرد.

**بفاحشة مبينة**–عدم اطاعت شوهر، بد اخلاقى و زنا.

**بقال**– فروشنده انواع مواد غذائى ومايحتاج مردم.

**بقاله**– فروشگاه مواد غذائى و خواروبار.

**بقبس** – شعله آتش گداخته.

**بقدر**– به اندازه نياز.

**بقدرها** – به اندازه لازم وضرورى.

**بقربان** – قربانى جهت نزديك شدن به خدا.

**بقطع من الليل** – به قسمت آخر شب.

**بقطع من الليل** – پاسى از شب.

**بقية الله**– آنچه كه خداوند براى شما حلال كرده است .

**بكلمات** – به دستور ، فرمايشات.

**بكلمة** – عيسى را بدون پدر خلق كرد.

**بكلمة منه**– بگفته (گفته ) خدا را بشو.

**بكم**– دانستن حق و امتناع از گفتن آن .

**بكم لال** – خود دارى از گفتن حق.

**بكيا** – از ترس خدا گريانند

**بلاء**– مصيبت.

**بلاء**– ويرا به نعمتها و بدبختى ها مبتلا كرد.

**بلاة** – امتحان در نعمتها و خشم خدا.

**بلاغ للناس**– اين ابلاغ از پيامبرما است.

**بلاغ للناس**– هشدار و ياد آورى بس است.

**بلال**– اولين مؤذن اسلام.

**بلاليت**– نوعى غذاى شيرين كه بارشته نازك تهيه مى كنند.

**بلامانع**– بدون ايراد ، اجازه دادن.

**بلبل**– پرنده اى كوچك و خوش آواز.

**بلغت التراق** – جان به لب رسيد.

**بلغت القلوب الحناجر**– بشدت ترسيد.

**بلغم**– خلط سينه.

**بلغور**– گندم يا جو نيم شكسته.

**بلکه**- شاید.

**بلم**- قایق چوبی.

**بلند**- مرتفع ، دراز، عالی.

**بلوچ**- یکی از اقوام ایرانی که در سیستان و بلوچستان سکونت دارند.

**بله**- آری.

**بلی** - بله او برزنده کردن مردگان توانا است.

**بلي** - توانائی ساختن همانند شما.

**بم**- شهری دراستان کرمان ، صدای کلفت در موسیقی.

**بما حفظ الله**- حق و حقوقی که برهمسران آنان دارند .

**بما رحبت**- با خوشنودی پذیرفتن.

**بما رحبیت**- با خشنودی .

**بمسبوقین**- شکست خورده ناتوان.

**بمصرخکم**- روز قیامت به یاری شما آمده .

**بمصرخِی**- به یاری من.

**بمعجزین**- گریزان از عذاب خدا.

**بمفازه** - نجات وپیروزی.

**بمقدار**- به اندازه واحدی ثابت.

**بملکنا**- به توانائی و تحمل ما.

**بمنشرین**- پس از مرگ دوباره زنده خواهیم شد.

**بن کمال**- منطقه ای در جنوب ایران.

**بنات**- جمع بنت ، دختران.

**بنام خدا**- بنام ایزد ، بنام الله ، بسم الله.

**بنان**- نام شخص.

**بنت ناخدا**- دختر ناخدا.

**بند**- طناب ، محل تلاقی دو استخوان در بدن مانند انگشت ، سدّ برای آبیاری ، قسمتهای زندان.

**بندرعباس**- بندری درجنوب مرکز استان هرمزگان

**بندگان**- مرد م ، بردگان.

**بنده**- بنده خدا ، برده.

**بنزین**- نوعی سوخت که از نفت گرفته می شود و برای حرکت وسائل نقلیه مورد استفاده قرار می گیرد

**بنصب و عذاب** - با مشقت و درد.

**بنفشه**- نوعی گل زیبای بهاری.

**بنگلور**- یکی از شهرهای هندوستان.

**بنوط**- بخشی در مقام ، جنوب ایران.

**بنیاد**- پایه و اساس ، مؤسسه.

**بنیانگذار**- مؤسس ، بوجود آورنده.

**بنیت**- تفکر در محتوای آیات قرآن.

**بنین مشهودا**- همراهان چسبیده به او برای بدست آوردن غنیمتی.

**بنیه**- قوّه ، نیرو و توانائی.

**بو**- رایحه.

**بوئیدن**- استشمام ، بو کردن.

**بوأکم** - شما را سکنی دادند.

**بوأنا**- فروفرستادیم و برای آنان سکنی گزیدیم.

**بوتو**- خانواده ذوالفقار علی بوتو که هم خود و هم دخترش بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان بودند.

**بوجبرائیل**- منطقه ای در بخش مقام.

**بوچیر**- منطقه ای در بخش مقام.

**بورقکم** - به پول یا سکه معمول.

**بورك** - مبارك بودن.

**بوش ٤٣ ر ج آمریکا**- جرج بوش پسر رئیس جمهور پیشین آمریکا قبل از باراك اوباما.

**بوشهر**- بندر و شهری در جنوب ایران.

**بوق**- شیپور.

**بوکیل**- به وی توکل کنید.

**بوم**- لنج ، جغد ، زمینه نقاشی.

**بوی**- بو ، رایحه.

**بوی بد**- رایحه ناخوشایند.

**بوی خوش**- رایحه خوشایند و مطبوع.

**بویریخه**- نام منطقه ای در جنوب.

**به اجرا**- نمایش اجرا کردن ، نمایش انجام دادن.

**به جنة** - دیوانگی.

**به دستور مافوق**- طبق فرمان مقام بالاتر.

**به سبب**- به علّت، به خاطر.

**به مناسبت**- به خاطر یك موقعیت.

**به هم پیوستن**- با هم ارتباط حاصل کردن، به یکدیگر متصل شدن.

**به هم خوردن**- لغو شدن ، شکست خوردن.

**به هم رسیدن**- با یکدیگر برخورد کردن ، به هم پیوستن.

**به هم کوبیدن**- به یکدیگرزدن مانند بهم کوبیدن در

**به یعدلون**- اختلافات میان خود را بحق حل و فصل میکنند.

**به یعدلون**- میان خود با عدالت قضاوت میکنند.

**بهتانا**- باطل وظلم.

**بهتانا عظیما**- دروغ بزرگ.

**بهده**- بخشی از مقام.

**بهره مند**- با نصیب ، سود حاصل شدن.

**بی اهمیّت**- بی ارزش.

**بی باك**- نترس ، جسور.

**بی بضاعت**- فقیر، مستمند.

**بی بو**- بدون رایحه.

**بی ثمر**- بی فایده.

**بی حال**- خسته ، مانده ، ناتوان.

**بی حجاب**- بدون پوشش ، رو باز.

**بی خون**- بدون خون ، رنگ پریده.

**بی رمق**- ضعیف ، ناتوان.

**بی شمار**- بی اندازه ، فراوان.

**بی لیاقت**- بی عرضه ، ناشایسته.

**بی مورد**- بی جا ، بی خود.

**بی نظیر**- بی مانند ، یکتا.

**بی نمك**- بی مزه ، بدون طعم.

**بیاتا** - شب را گذراندن.

**بیاتا** - وقت شب.

**بیان**- سخن ، گفتار.

**بیت طائفة**- شبانه توطئه کرده وبه اجرا گذاشته شده .

**بیجا**- بی مورد ، بیخود.

**بید** - درختی با برگهای باریك و دراز که سایه افکن است و نیز نوعی حشره که به پارچه پشمی آسیب می رساند.

**بیداد**- ظلم ، ست.

**بیدخون**- بیدخوان ، بخشی در شهرستان سیرجان ، استان کرمان.

**بیرجند**- شهری در استان خراسان نزدیك مرز افغانستان.

**بیرحم**- ظالم ، ستمگر.

**بیرق**- پرچم ، علم.

**بیرم**- منطقه ای در شهر لار.

**بیرون**- خارج.

**بیرون انداختن**- خارج کردن، به بیرون پرتاب کردن.

**بیضاء** - روشنتر از آفتاب.

**بیضاء** - روشنتر از نور خورشید.

**بیع** - کلیساهای مسیحیان.

**بیگم**- خانم ، بانو.

**بیل**- وسیله ای درباغبانی و بنّائی برای کندن زمین.

**بیهوده**- بی فایده.

**بیهوش**-بی حس، بیمارخوابیده جهت عمل جراحی.

# حرف پ

**پابرهنه**- بدون کفش و جوراب ، بدون پای افزار.

**پاتیل**- دیگ بزرگ.

**پاچه**- از زانو تا کف پا.

**پاداش**- انعام ، مزد زحمت ، جایزه.

**پادزهر**- خنثی کننده زهر، نوش دارو.

**پارتی**- مهمانی ، حزب ، پشتیبان ، واسطه.

**پارچه**- قماش ، پنبه یا پشم یا ابریشم بافته شده.

**پارسال**- سال گذشته.

**پارك گردش**- تفریح گاه، باغ وبستان محل گردش.

**پارکینگ**- توقفگاه اتومبیل.

**پارو**- بیل چوبی مخصوص برف روبی.

**پاره**- تکه ، کهنه ، از هم گسیخته.

**پاره ای**- قسمتی ، جزئی.

**پاریس**- پایتخت کشور اروپائی فرانسه .

**پاس**- نگهداری، حمایت.

**پاساژ**- مرکز خرید شامل تعداد زیادی مغازه.

**پاسبان**- نگهبان ، پلیس.

**پاستوریزه**- ضد عفونی شده ، خالی از میکروب

**پاسخ**- جواب.

**پاسلار**- طایفه ای در جنوب ایران.

**پاسور**- ورق بازی ، نوعی بازی با ورق.

**پاشنه**- قسمت عقب کف پا.

**پاطلون**- شلوار، بنطلون.

**پاك**- تمیز، مطهر.

**پاکار**- پیشکار.

**پاکر**- جای حیوانات.

**پاکروان**- پاك سرشت ، نیکو نهاد.

**پاکستان**- کشوری در جنوب شرقی ایران.

**پاکش**- پاشنه کش.

**پاکیزه**- تمیز، صاف.

**پالتو**- کت بلند ، بالاپوش.

**پالیس**- متملّق ، چاپلوس.

**پان آمریکن**- خطوط هواپیمائی آمریکا.

**پانسمان**- زخم بندی.

**پانصد**- یك دوّم هزار ، ۵۰۰.

**پاورچین**- روی پنجه پا راه رفتن ، آرام وآهسته.

**پای**- قدم.

**پاید**- کلمه انگلیسی به معنی پرداخت ، پرداختن.

**پایکوب**- در حال رقص ، رقاص.

**پایگاه**- مرکز تجمّع گروهی ازمردم ، پایگاه ارتش.

**پایمال**- زیر پا گذاشتن ، حقّ کسي را ازبین بردن.

**پایمرد**- کمك کننده ، یاری کننده.

**پتان پاکستانی**- طایفه ای از اهالی پاکستان.

**پتلا**- کلمه ای هندی بمعنی لاغر، نحیف.

**پتو**- رو انداز پشمی.

**پچیدار**- مبتلا.

**پختن**- طبخ ، تهیه غذا.

**پدر**- سرپرست خانواده ، والد.

**پدرام**- نیکو، فرّخ ، پاینده.

**پدل**- پدال ، وسیله ای شبیه به رکاب که درماشینها در زیر پا قرار دارد.

**پدیدار**- آشکار، نمایان.

**پر**- با(فتح پ) وسیله پروازپرنده، با(ضم پ) انباشته.

**پر کلاغ**- سیاه ، بة رنگ پرهای کلاغ.

**پر مرغ**- مثالی برای سبك بودن ، مانند پر مرغ.

**پراکنده**- پخش وپلا ، ولو.

**پرت**- افتادن ، دور افتاده.

**پرت**- خارج ازموضوع.

**پرتاب**- انداختن ، به فاصله دور انداختن.

**پرتو**- نور، تابش.

**پرجوش**- پرتحرك.

**پردل**- شجاع ، دلیر.

**پرده**- مانع ، پارچه یا وسیله دیگری برای پوشاندن در و`پنجره.

**پرستو**- پرنده ای از خانواده گنجشك ، چلچله.

**پرسیدن**- سؤال کردن.

**پرشور**- پرتحرك ، پرجنب وجوش.

**پرکار**- فعال.

**پرکاه**- سبك ، کم وزن.

**پرکوك**- سرحال.

**پرگار** – دوَاره ، وسیله ای دوشاخه برای کشیدن دایره.

**پرمحبت**- مهربان.

**پرمدّعا**- از خود راضی ، متکبّر.

**پروانه**- حشره ای زیبا و رنگارنگ، وسیله ای که دور خود می چرخد.

**پروستات**- غده کوچکی که در زیر مثانه مردان که در محل دفع ادرار قرار دارد.

**پروف**- ثابت کردن.

**پروگرام**- برنامه.

**پروند**- کمربند مخصوص بالارفتن از نخل.

**پرونده**- فایل ، وسیله ای که اسناد و نوشته ها را درآن جمع می کنند.

**پرهیزکار**- متّقی ، پاکدامن.

**پری**- فرشته ، ملك.

**پری چهره**- دارای صورتی فرشته مانند ، زیبارو.

**پریدن**- جهیدن ، پرواز کردن.

**پریروز**- روز قبل از دیروز، دو روز پیش.

**پریشب**- دو شب گذشته.

**پژمان**- اندوهگین ، افسرده.

**پژمرده**- پلاسیده ، دلتنگ.

**پژوهش**- جستجو و تحقیق.

**پس آوردن**- بازگرداندن.

**پس انداز**- اندوخته ، پولی که از صرفه جوئی در خرج اندوخته می شود.

**پس مانده**- عقب مانده ، باقی مانده.

**پست بازرسی**- پاسگاه بازرسی ، محل تفتیش.

**پست برید**- پست خانه ، اداره پست.

**پستان**- عضو بدن جاندار مادّه که فرزند خود را از آن شیر می دهد.

**پستو**- صندوق خانه ، اطاق کوچکی در داخل اطاقهای دیگر.

**پسته**- دانه ای خوراکی ، برنگ سبز و بسیار لذیذ.

**پسر**- فرزند ذکور.

**پسند**- خوش آیند ، مورد توجّه.

**پشت**- عقب ، دنبال.

**پشت کوه**- ناحیه ای کوهستانی در غرب ایران.

**پشتوانه اسکناس**- پشتیبان اسکناس، طلاونقره و جواهرات دیگرکه اعتبارچاپ اسکناس هرکشور است

**پشم**- موئی که بر بدن گوسفند و شتر می روید و از آن پارچه می بافند.

**پشم آلود**- پشمالو، دارای پشم زیاد.

**پشمك**- نوعی شیرینی که از شکر ساخته می شود و نوعی دیگر که از ارده و شیره می سازند.

**پشه**- حشره ای موذی و مضر که با نیش خود آزار بسیار می رساند.

**پشه بند** - پارچه نازکی که برروی تخت خواب می بندند تا از نیش پشه در امان باشند.

**پف**- باد کردن ، بادی که از دهان خارج بشود.

**پك زدن**- نفس عمیق زدن به چیزی مانند قلیان.

**پکن** – پایتخت چین که اکنون به بیجین تغییر نام یافته است.

**پکو**– وصله.

**پکه**– کلمه ای اردو ، تأکید کردن ، بله ، حتماً.

**پگاه**– سحر، صبح زود.

**پل اصفهان**– سی و سه پل اصفهان و پل خواجو.

**پل زاینده رود**– پلی که برروی رودخانه زاینده رود بسته شده وشامل هردو پل خواجو و سی و سه پل است.

**پلاك خانه**– شماره ای است جهت تعیین محل سکونت.

**پلك چشم**– روپوش و محافظ چشم.

**پلکان**– نردبان ، محل بالا وپائین رفتن از ساختمان.

**پلنگ**– تخت خواب.

**پلنگ**– حیوانی است از خانواده گربه ، درّنده و با پوستی بسیار زیبا.

**پلّه**– پلکان ، پایه هائی میان طبقات.

**پله**– فوتبالیست معروف برزیلی.

**پلی مدالی**– منطقه ای در جناح.

**پلید**– ناپاك ، بد طینت.

**پن**– کلمه ای انگلیسی بمعنی قلم خود نویس.

**پناهگاه**–محل پناه بردن هنگام حملات هوائی دشمن

**پناهنده**– شخصی که برای محافظت از جان خود به دولت یا شخص دیگری پناه ببرد.

**پنبه**– گیاهی که از دانه های آن تارهای سفید پنبه را می گیرند و با آن پارچه می بافند.

**پنجاه**– یك دوّم عدد صد ٥٠.

**پنجره**– دریچه ، سوراخی که روی دیوار ایجاد میکنند تا بوسیله آن نور وارد فضا شود.

**پنچر**– سوراخ شدن لاستیك وسائل نقلیه.

**پند**– نصیحت ، اندرز.

**پنکه**– باد بزن برقی.

**پنگ**– خوشه درخت نخل.

**پنیر**– یکی از لبنیّات.

**پوچ**– خالی ، تهی.

**پودر**– گرد ، گرد ی سفید برای خوشبو کردن بدن.

**پور**– پسر، فرزند ذکور.

**پوراحمدی**– نام خانوادگی.

**پوران**– نامی است برای دختران و نیزبمعنی پسران

**پورانه**– کلمه ای هندی بمعنی کهنه.

**پوره**- کلمه ای هندی بمعنی تمام.

**پوریوسف**- نام خانوادگی ، پسر یوسف.

**پوسیده**- کهنه ، فرسوده.

**پوشاك**- لباس.

**پوشه**- جای کاغذ و مدارك دیگر.

**پوکه فشنگ**- قسمتی از فشنگ که باروت در آن قرار می گیرد.

**پول**- سکه و یا کاغذی که ارزش مادّی دارد.

**پوند انگلیس**- واحد پول کشور انگلستان.

**په**- ( با فتح پ) بمعنی بز، گوسفند.

**پهل**- شهری در جنوب ایران.

**پهلو**- کنار، جنب.

**پهله**- نام فامیل.

**پهن**- با(فتح پ) بمعنی گسترده، با(کسر پ و ه) بمعنی سرگین چهار پایان که به عنوان کود و تقویت خاك در کشاورزی و برای ایجاد گرما و حرارت مورد استفاده قرار می گیرد.

**پی درپی**- پشت سر هم.

**پی زدن**- شالوده ساختمان را ریختن.

**پیتزا** - نوعی غذای ایتالیائی که شامل خمیری پهن شده است که برروی آن گوشت وسبزیجات قرار میدهند.

**پیجامه**- لباس نازکی که درمنزل میپوشند ، زیر جامه.

**پیچ**- خمیدگی ، انحنا ، میخی که مارپیچ است.

**پیر**- سالخورده ، مسن ، باتجربه.

**پیزاده**- نسبت فرزند همسر قبلی به همسر فعلی.

**پیسه**- واحد پول هندوستان و مسقط و عمان.

**پیش**- جلو، نزد.

**پیشتاز**- پیشرو ، جلودار.

**پیشتاو**- هفت تیر.

**پیشرفت**- ترقّی ، جلو رفتن.

**پیشرفته**- مترقّی ، مدرن.

**پیشکار**- خدمتکار، مباشر.

**پیشه**- شغل ، کار.

**پیغام**- خبر.

**پیك**- قاصد ، نامه رسان.

**پیکار**- جنگ ، نبرد.

**پیکر**- بدنه ، بدن ، تن.

**پیگرد**- تعقیب قانونی.

**پیل**- فیل.

**پیمانه**- ظرف اندازه گیری.

**پین**- کد ، شماره ویژه و مخصوص.

# حرف ت

**تؤدوا الأمانات**- حفظ كليه حق وحقوق خدا و بندگان.

**تؤزرهم أزا** - آنان را به معصيت تشويق ميكنيد.

**تؤوي اليك** - نزد شما آمده و همبستر شده.

**تا گور دانش بجوی**- چنين گفت پيغمبر راستگوی زگهواره تا گور دانش بجوی ، هيچ زمانی برای آموختن دانش دير نيست.

**تاب الله عليكم** - خداوند شما را بخشيد.

**تابان**- درخشان ، روشن ، نورانی.

**تابع**- پيرو، دنباله رو.

**تابلو**- پرده، تصوير، فلز يا تكه تخته ای كه به سردر محل كار زده شود ونام آن محل را مشخص نمايد.

**تابيد**- روشن كرد ، درخشيد.

**تاج**- كلاه جواهر نشان پادشاهی.

**تاجر**- بازرگان.

**تأجير**- اجاره كردن.

**تاجيك**- اهل تاجيكستان.

**تاخ خور**- منطقه ای در جناح.

***تار***- *آلت موسيقی.*

**تارك**- فرق سر.

**تارگت مول**- مركز خريد.

**تارموی**- يك نخ مو ، رشته ای از مو.

**تارومار**- پراكنده ، نابود.

**تاريخ**- زمانی معيّن ، سرگذشت پيشينيان.

**تاريك**- ظلمانی ، سياه.

**تازی**- عرب در زبان فارسی.

**تازيانه**- شلاق.

**تاسوعا**- روز نهم ماه محرم.

**تاشكند**- مركز ازبكستان.

**تاكسی**- اتومبيل كرايه ای داخل شهری.

**تام**- امر كننده ، دستور دهنده.

**تام**- تمام ، همه.

**تايد**- پودر تميز كننده مخصوص لباسشويي وغيره.

**تأثير**- اثر داشتن ، اثر گذاشتن.

**تأجرنی** - مرا برای شبانی استخدام ميكنيد.

**تأذن ربك** - خداوند تصميم گرفت و اجرا نمود.

**تأذن ربكم** - اخطار جدی به آنان داد.

**تأكل منسأته** - بيد عصای ويرا ميخورد.

**تألم**- درد كشيدن ، زجر.

**تأليف**- نوشتن.

**تأمل**- تفكر ، صبر كردن.

**تأويل الأحاديث** - تفسير رؤياها و سخن ها.

**تأويله**- توضيح وتفسير به وفق مراد خود.

**تأويله**- مطالب و سبب های وموارد نزول قرآن.

**تأييد**- موافق بودن ، قبول كردن.

**تب گرفتگی**-تب كردن،بالارفتن درجه حرارت بدن

**تب گرم**- نوعی بیماری كه حرارت بدن بسيار بالا می رود.

**تب لرز**- تبی كه با لرز شديد همراه است.

**تبؤوا الدار**- درمدینه مسكن گزیده وبا ايمان ماندند.

**تبؤى** - بمكان فرود آمدن وسكنى گزيدن.

**تباب** - بازندگی و نابودی.

**تبارك الله** - بزرگ و عظيم الشأن بودن.

**تبت** - هلاك شد.

**تبتل اليه**- مشغول عبادت خدا شد.

**تبر**- وسيله ای برای بريدن درخت.

**تبرئه**- رها شدن از تهمت ، آزاد شدن.

**تبرّع**- بخشيدن مال برای ثواب.

**تبريز**- مركز استان آذربايجان شرقی.

**تبسطها كل البسط** - اسراف در خرج.

**تبعيد**- دور كردن ، اقامت اجباری در جائی دورافتاده.

**تبغونها عمجا** - آنرا كج ميخواهيد.

**تبلو**- اطلاع ، تعليم و آزمايش.

**تبلي السرائ**- آنچه پنهان است آشكار ميگردد.

**تبوأ لقومكم** - خود معتقد و آنان را نيز به راه راست هدايت كنيد.

**تبوة بإثمی**- اگركسی را كشتیء خون مقتول بر دست شما است.

**تبيد** - نابود ميكند.

**تبيعا**- يار و انتقام جوی.

**تبين الرشد**- تشخيص گمراهی و كفر.

**تتبعها الرادفة** - دومين فوت (دميدن) وبعثت.

**تتقوا منهم تقاة** - ترس از مسيرو مقصد.

**تتلو الشيا طين**- ميخوانند، با جادودروغ ميبافند.

**تثبيتا**- باور مطلق به ثواب خرج كردن در راه خدا.

**تثير الأرض** - شخم زدن زمين.

**تجارب**- جمع تجربه ، آزموده ها.

**تجارت**- داد و ستد ، خريد و فروش كالا.

**تجاهل**- تظاهر به نادانی.

**تجديد**- تازه كردن ، تعويض اشياء قديمی.

**تجربه**- آزمايش ، كسب اطلاعات.

**تجریش**- منطقه ای در شمال شهر تهران.

**تجلی ربه للجبل**- نور خدا را مشاهده کرد.

**تجمّع**- گرد همائی ، دور هم جمع شدن.

**تجنّب**- دوری کردن ، نادیده گرفتن.

**تجنّس**- اخذ تابعیّت غیر از تابعیّت اصلی.

**تجنید**- دعوت به خدمت نظام وظیفه، سرباز گیری.

**تحدث أخباره**- آنچه بر روی آن انجام شده شرح داد .

**تحروا رشدا** - خیر وهدایت وصلاح رادر نظر گرفتند.

**تحس**- پیدا کردن ، دیدن یا دانستن.

**تحسونهم** - آنان را بطور فجیع میکشید.

**تحسیر**- در صورت معصیت بازنده خواهم شد.

**تحصنون**- دانه ها را برای کشت نگه داری میکنید.

**تحقیق**- بررسی ، روشن کردن امری.

**تحلة أیمانکم**- حلال کردن با پرداخت کفاره آن گناه.

**تحمّل**- توانائی ، قدرت ، صبر.

**تحمل علیه** - بوی تشر زده واورا نکوهش نموده.

**تحمیل**- کاری رابازورازکسی خواستن، اجبارکردن.

**تحویلا** - تغییر و تبدیل.

**تحویلا**- به اطلاع کسانیکه ایمان ندارند برسانید.

**تخت**- محل نشستن یاخوابیدن چوبی یا فلزّی.

**تخر الجبال هدا** - کوه ها فرو میریزند.

**تخرصون**- به خداوند متعال دروغ میگوئید.

**تخلق**- بوجود می آوری.

**تخلیه**- خالی کردن.

**تخم مرغ**- تخمی که مرغ میگذارد و خود نیز ازآن به وجود می آید و خاصیّت غذائی بسیاری دارد.

**تدارك**- تهیّه کردن ، آماده نمودن.

**تداول**- رد وبدل کردن چیزی.

**تدرسون** - کتاب مطالعه میکنید.

**تدریس**- درس دادن ، تعلیم.

**تدلیس**- پنهان کردن.

**تدهور**- عقب نشینی ، عدم پیشرفت ، غلتیدن.

**تدیّن**- دین داری ، متدیّن بودن.

**تذروه الریاح** - ازهم جدا کرده و نابود ساخته.

**تذکّر**- یادآوری.

**تذکروا**- امرو نهی خدا ودشمنی با شیطان رابیاد آوردند .

**تذکره**- برگه استفاده از وسائل نقلیه و اماکن عمومی یادآوری.

**تذلـــوا بها**- با کینه مرتکب ظلم وباطل میشوید.

**تذودان**- جلوگیری از آب خوردن احشام.

**تذهل** - به شگفت در می آیند.

**ترابری**- حمل و نقل.

**ترازو**- میزان ، وسیله توزین.

**ترافیك**- رفت و آمد وسائل نقلیه.

**ترانه**- نغمه ، سرود.

**تراویح**- نمازهای دو رکعتی که در ماه رمضان بعد از نماز عشاء خوانده می شود.

**تربت جام**- شهری در استان خراسان نزدیك مرز افغانستان.

**تربچه**- یکی از سبزی های خوردنی با ریشه قرمز.

**تربص** - در انتظار بودن.

**ترتیب**- نظم ، آراستگی.

**ترجمون** - مرا سنگسار میکنید.

**ترجي**- به تأخیر انداختند و همبستر نشدند.

**ترجیح**- برتری.

**تردید**- شك ، دودلی.

**ترشّح**- تراویدن ، چکه کردن.

**ترك**- با(فتح ت) رهاکردن ، با(ضم ت) طایفه ای در ایران و ترکیه.

**ترك اسب**- نشستن بر روی اسب.

**ترك خیرا** - اموال فراوانی از خود بجای گذاشت.

**ترکمن صحرا**- دشتی در شمال ایران که طوایف ترکمن در آنجا زندگی می کنند .

**ترکیب**- فعل و انفعالی که در آن دو جسم با هم ترکیب می شوند وجسم جدیدی بوجود می آورند.

**ترکیه**- کشوری در شمال غربی ایران که پایتخت آن آنکارا است.

**ترگین**- نوعی نان که در کهتو می پزند.

**ترم دانشگاهی**- واحدی از مدّت زمان تحصیلی.

**ترمز**- ایستادن وسائل نقلیه هنگام حرکت ، دستگاه توقف ماشین.

**ترمیم**- دوباره سازی ، تجدید بنا.

**ترنج**- درختی از دسته مرکّبات دارای میوه ای با پوست کلفت که به آن دارابی ، اترج و بالنگ نیز می گویند.

**ترویج**- رواج دادن ، پخش کردن.

**تره**- از سبزی های خوردنی دارای برگهای دراز.

**ترياك**- شيرابه تلخ و خشك شده گرزهای خشخاش که از آن مواد مخدّر دیگری مانند مورفين، هروئين و غيره تهيه می شود.

**ترياكی**- کسی که معتاد به ترياك است.

**تزاور**- علاقه داشتن وديد وبازديد.

**تزدري اعينكم** - آنان را به چشم حقارت نگاه ميكنيد.

**تزريع**- زراعت کردن ، کاشتن.

**تزريق**- داخل کردن مايعی در زير پوست يا عضله و يا رگ بوسيله سوزن.

**تزكيهم بها** - نيکی و دارائی آنان را افزون ميکند.

**تزلزل**- تکان خوردن ، اضطراب و نگرانی ،جنبش.

**تزويد**- تدارك ديدن.

**تزوير**- دوروئی ، ريا ،جعل.

**تزهق انفسه**- مردن آنان.

**تزيلوا**- کفار مکه را شناسائی ميکنيد.

**تژده**- نام شخص.

**تسامح**- بخشيدن ، عفو کردن.

**تسبيح**- سبحان الله گفتن ، دانه های به نخ کشيده که هنگام نيايش در دست می گيرند.

**تستأنسوا**- اجازه مرخص شدن ميطلبيد.

**تستخرجوا منه**- اشاره به گرفتن نمك از دريا. است

**تستفتحوا** - درخواست پيروزی يکی از دو گروه.

**تستقسموا** - خواهند دانست قسمت شما چيست.

**تسخير**- به تصرف درآوردن ، رام کردن.

**تسريح باحسان**- طلاق دادن با پرداخت مهريه وحقوق.

**تسعة رهط** -هر يك فرمانده گروهی.

**تسمه**- بند چرمی.

**تسنن**- عنوان مسلمانانی که پس ازقرآن فقط فعل وقول پيغمبر را ملاك احکام شرع ميدانند و از خلفای اربعه پيروی ميکنند.

**تسنيم** - چشمه ای است با گواراترين آب.

**تسوروا بالمحراب** - ديوارمصلی را بالا برده ودر آن برای عبادت قرارگرفتن.

**تشابه**- شبيه بودن ، مانند هم بودن.

**تشبيه**- چيزی را به چيز ديگر شباهت دادن.

**تشتت**- پراکندگی ، پريشانی.

**تشخص فيه الأبصار**- بدون بهم زدن ، چشم آنان باز است.

**تشديد**- شدّت دادن ، سخت کردن.

**تشريح**- شرح دادن ، باز کردن ، تکه تکه کردن.

**تشريفات**- مراسم رسمی ، بزرگ داشتن.

**تشکّر**- قدردانی ، سپاسگزاری.

**تشکیل**- درست کردن ، ساختن ، جمع آوری.

**تشکیلات**- سازمان.

**تشویش**- نگرانی ، اضطراب.

**تشویق**- ستایش کردن ، به شوق آوردن.

**تشیّع**- یکی ازمذاهب دین اسلام که در آن بر امامت علی ابن ابی طالب و فرزندانش پس از حضرت رسول متّفق هستند.

**تشییع جنازه**- بدرقه جنازه وشرکت درمراسم آن

**تصاحب**- صاحب شدن ، به تصرف درآوردن.

**تصاعد**- بالا رفتن.

**تصدیق**- راست داشتن ، باور کردن.

**تصریف الریاح**- تغییر، قدرت و مسیر باد.

**تصعدون** - به دشت میگریزید.

**تصلیح**- تعمیر کردن.

**تصویب**- قبول کردن ، راست دانستن.

**تصویر**- عکس ، شکل کسی یا چیزی را کشیدن.

**تصیبنا دائرة** - زمان با ناخوشی برما میگذرد.

**تضاد**- مخالف یکدیگر بودن.

**تضرعا**- خالصانه به درگاه خدا عبادت کنید.

**تضرعا**- نمای عبادت و کوچك بودن در برابر خدا.

**تطوع خیرا** - مبلغ فدیه را اضافه کرد .

**تظاهر**- ریاکاری ، خود نمائی.

**تظاهرا علیه**- در بدی بر علیه او هم پیمان شدید.

**تظاهرون علیهم** - بر علیه آنان همکاری میکنید.

**تظاهرون منهن**- آنان را همانند مادران خود محترم بشمارید.

**تعارف**- با یکدیگر آشنا شدن ، چیزی راهدیه دادن.

**تعاسرتم** - در تنگنا افتاده و با هم درگیر شدید.

**تعالوا** - با اراده قاطع بیائید.

**تعالی** - بزرگوار با اخلاق و مشخصات پسندیده.

**تعبرون** - تفسیروتوضیح دهید.

**تعداد**- مقدار، اندازه.

**تعرج الملائکة**- فرشتگان بالا میروند.

**تعرضوا**- ازگفتن حق پرهیز نکنید.

**تعرفه**- شناسائی ، لیست قیمت کالاها، صورت عوارضی که به کالا تعلق می گیرد.

**تعریف**- معرفی کردن ، آگاه کردن.

**تعطیلات**- مرخصی ، دست از کار کشیدن و به تفریح و گردش پرداختن.

**تعلّم**- یاد گرفتن ، آموزش گرفتن.

**تعلیق**- آویزان کردن ، معلّق ساختن.

**تعلیم**- یاد دادن ، آموزش دادن ، علم آموختن.

**تعمیر**- مرمت کردن ، درست کردن.

**تعمیق**- گود کردن ، عمیق تر کردن.

**تعویض**- عوض کردن ، تبدیل نمودن.

**تغارب**- مهاجرت کردن ، جلای وطن نمودن.

**تغرب فی عین**- در معرض دید بودن.

**تغشاها** - حقیقت آن.

**تغفلون**- غافل شدن.

**تغمضوا فیه**- باگذشت و آسان گرفتن.

**تفادوهم**- آزاد کردن آنان از اسارت.

**تفاوت**- فرق داشتن ، مختلف بودن.

**تفاهم**- درك ، فهمیدن ، توافق.

**تفتأ** - آتش سوزنده.

**تفتیش**- بازرسی ، جستجو کردن.

**تفجیر**- انفجار ، منفجر شدن.

**تفحص**- تحقیق و جستجو کردن.

**تفریق**- کم کردن ، جداساختن ، پراکندن.

**تفصیل**- شرح دادن ، جدا ساختن.

**تفکیك**- جداسازی دو چیز از یکدیگر.

**تفنگ**- سلاحی آتشین دستی که دارای لوله فلزی و قنداق چوبی اســت وبا آن تیر اندازی میکنند ، تفنگ انواع واقسا م فراوانی دارد که نام برخی از تفنگها بشرح زیر میباشد:

**تفنگ براندیل**- با یك فشنگ برای شکار.

**تفنگ برنو**- ساخت آلمان که در جنگ دوم جهانی آلمانها یکی از آنرا به رضا شاه هدیه کردند و از بهترین نوع تفنگ بود .

**تفنگ پرون**- شکاری پنج تیری در خشاب. مخصوص شکار پرندگان.

**تفنگ د مبی** – از سر پر میشد. اول باروت را در لوله وارد کرده و سپس گلوله سربی را .

**تفنگ**- سه قاب

**تفنگ شکاری سوزنی** – با یك فشنگ

**تفنگ فلیس** – ساخت انگلستان

**تفنگ فلیس پنج تیر**- این تفنگ ها همه پنج خشاب پنج فشنگی میخوردند واز بهترین نوع شمرده می شدند.

**تفنگ**- مارتین با یك فشنگ.

**تفنگ**– موزر

**تفنن**– تفریح ، به بازی وکارهای مختلف سرگرم شدن.

**تفهّم**– فهمیدن ، آهسته و به آرامی درك کردن.

**تفیض مع الدمع** – چشم های آنان پر از اشك میشود.

**تفیض من الدمع** – پر از اشك شدن.

**تفیضون فیه**– امری را آغاز نموده و آنرا بررسی میکنید.

**تقرعینها** – شاد به پسر خود.

**تقرضهم**– از آنان دوری میکنید.

**تقریبی**– کم و بیش به نتیجه رسیدن ، نزدیك شدن.

**تقشعرمنه**– حالت خیلی بد.

**تقطع بینکم** – تماس میان شما قطع شد.

**تقطع قلوبهم** – دلهای آنان پاره پاره میشود.

**تقطعت بهم الأسباب** – گسستگی روابط قوم خویشی .

**تقلّب** – رفتار ، دخل وتصرف.

**تقلبهم** – آنان را از مکانی به محل دیگری سالم میبرید.

**تقویت**– انرژی دادن ، توانائی بخشیدن ، قدرت دادن.

**تقیّه**– تقوی ، خودداری.

**تك سوار**– سوارکار ماهر و خبره.

**تکاپو**– تلاش ، فعالیّت.

**تکان دهنده**– دهشت آور، عجیب، ناراحت کننده.

**تکان می خورد**– می جنبد ، حرکت می کند.

**تکثیر**– زیاد کردن ، تولید مثل.

**تکدّی**– گدائی ، طلب کمك مادّی.

**تکریم**– تجلیل ، گرامی داشت.

**تکون حرضا** – گناهکار بودن.

**تکون في شأن** – مشغول امرمهمی میباشید.

**تگرگ**– دانه های سخت یخ که درآغازطوفان میبارد

**تل**– تپّه .

**تل لولو**– تپّه ای در جهرم.

**تلاش**– سعی ، تکاپو.

**تلألؤ**– درخشیدن.

**تلبسون** – درآمیختن ، خود را میپوشانید.

**تلبیس**– پوشاندن ، روکش کردن.

**تلخ**– مزه ناپسند ، شخص بد اخلاق.

**تلطّف**– مهربانی و نوازش

**تلف**– خراب شدن ، ازبین رفتن.

**تلفن**- وسیله انتقال صوت از راه دور.

**تلفح** - سوزانده میشود.

**تلقف** - فرو بردن یا با سرعت خوردن.

**تلك حدود الله** - احکام واجب الاجرای خداوند.

**تلمبه آب**- دستگاهی که آب را از محلی به محل دیگر منتقل می کند.

**تلووا**- در شهادت تغییر ندهید.

**تله**- دام.

**تله للجبین**- وی را به خاك گذاشت.

**تلین جلودهم** - پوست آنان نرم میشود.

**تمارین**- جمع تمرین ، انجام مکرر حرکات ورزشی

**تماس**- لمس کردن ، ارتباط برقرار کردن.

**تماشا**- نگاه کردن.

**تمام**- کامل ، پایان ، نهایت.

**تمایل**- رغبت ، میل.

**تمبر**- علامتی رسمی و معمولا کاغذی که در مقابل پرداخت مخارج حمل نامه یا محمولات پستی بر اسناد یا اشیاء مربوط چسبانیده می شود.

**تمترون** - به بازگشت دوباره شك میکنید.

**تمترون** - واجب وبه اثبات رسیده.

**تمدّن**- شهر نشینی ، پیشرفت.

**تمدید**- ادامه دادن ، بیشتر کردن.

**تمرّض**- تظاهر به بیماری.

**تمرکز**- جمع شدن در یك نقطه.

**تمریض**- مداوا ، رسیدگی به بیمار.

**تمرین**- تکرار عملی بطور مرتب.

**تمساح**- حیوانی بزرگ و گوشت خوار.

**تمسخر**- مسخره کردن ، به ریشخند گرفتن.

**تمطع**- طمع داشتن ، چشم داشت.

**تملّق**- چاپلوسی .

**تملیك**- اعطای ملکی به دیگری.

**تمنی** - آیات نازل شده را خواند.

**تمور السماء** - طوفان وابر وباد.

**تموین**- جمع کردن آذوقه و مواد .غذائی.

**تمیز**- پاکیزه ، نظیف.

**تمیمی**- منسوب به قبیله بزرگی از اعراب به سرکردگی تمیم ابن مُر.

**تن آسا**- راحت طلب ، خوش گذران ، تنبل.

**تن به تن**- نبرد دو نفره.

**تنازل**- گذشتن از حق و حقوق خود ، کوتاه آمدن.

**تناسب**- مساوی بودن ، بایکدیگر نسبت داشتن.

**تناقض**- ضد و نقیض ، مخالف.

**تنب بزرگ**- جزیره ای در خلیج.

**تنب توره**- منطقه ای در جناح.

**تنب کوچك**- جزیره ای در خلیج.

**تنب مار**- جزیره ای در خلیج.

**تنباکو**- گیاهی است که برگهای آن را خشك کرده و دود می کنند.

**تنبك**- سازی است شبیه دهل.

**تنبل**- تن پرور.

**تنبیه**- هوشیار ساختن ، جلب توجّه کردن.

**تند**- سریع ، زود ، نوعی ادویـــه کـــه دهـــان را می سوزاند مانند فلفل.

**تند مزاج**- بدخو، عصبانی.

**تندخو**- عصبانی ، تند مزاج.

**تنقمون** - تنفر و بد گمانی و حاشا میکنید.

**تنکصون** - از شنیدن آن رو میگردانید.

**تنکیس**- نیمه افراشته شدن پرچم، به احترام. درگذشت شخصیتی بزرگ ، لوله تفنگ را رو به زمین گرفتن.

**تنگ**- کم پهنا و باریك ، جائی که به سختی میتوان در آن قرار گرفت ، درّه ، لنگه بار.

**تنگ خور**- منطقه ای در جناح.

**تنگه هرمز**- مسیر آبی باریکی در منطقه هرمز خلیج که ارزش سوق الجیشی بسیاردارد.

**تنور گرم**- کوره گلی مخصوص پخت نان.

**تو کز محنت دیگران بی غمی**- نشاید که نامت نهند آدمی ، اگر رنج و اندوه دیگران در تو بی اثر باشد شایستگی نام انسان را نداری.

**توارت بالحجاب** - آفتاب غروب کرد ، اسبها ناپدید شدند.

**تواضح**- واضح شدن ، آشکار، روشن.

**توانا**- قادر، قوی.

**توبرخلق نیکی کن**- با مردم به نیکوئی رفتار کن.

**توبیخ**- تنبیه، سرزنش.

**توپ**- وسیله بازی کودکان ، اسلحه جنگی.

**توتون**- مادّه اصلی تنباکو که برگ خشك شده آن را به اشکال مختلف درمی آورند و دود می کنند.

**تودیع**- خداحافظی ، به امانت گذاشتن.

**تور**- پارچه بافتنی مشبك ، گردش و سیاحت.

**تورات**- کتاب مقدّس یهودیان.

**توران زمین**- در داستانهای ملّی ایران نام قسمتی از مملکت فریدون که به پسر میانی خود تور واگذار کرد و بنام او توران خوانده شد.

**تورم**- افزایش نامتناسب نرخ اجناس ، ورم کردن.

**توره**- شغال.

**توریست**- جهانگرد.

**توصل**- دست بدامان شدن ، پناه بردن ، رسیدن.

**توضیح**- شرح دادن ، روشن نمودن.

**توطئه** – زمینه سازی برای انجام کارنادرست.

**توطئه چینی**- مقدمه چینی برا ی انجام کاری بد.

**توفیتنی**- مرا مخلصانه به آسمان بردی (فوت کردن ).

**توقّع**- انتظار ، امیدواری.

**توقّف**- ایستادن ، در جائی ماندن.

**تولج** – شب وروز را جا بجا میکند.

**تولی کبرة** – بار سنگین بدوش دارند (بزرگ منافقین ).

**تونل**- راهرو زیر زمینی برای گذر مردم و وسائل نقلیّه.

**تهجرون** – ایراد دیوانه وار از قرآن میگیرید.

**تهران**- پایتخت ایران ، شهری بزرگ و پر جمعیّت واقع در دامنه جنوبی کوههای البرز.

**تهمت**- افترا ، بدگمانی.

**تهوّر**- شجاعت ، بی باکی.

**تهوّع**- بهم خوردن معده ، حالت قی و استفراغ.

**تهوی اللیهم** – با اشتیاق بسوی آنها میروی.

**تهیدست**- فقیر ، تنگ دست.

**تیر**- گلوله فلزّی ، چوب نوك تیز، اولین ماه فصل تابستان.

**تیردست**- سریع ، تیرانداز ماهر.

**تیز**- زرنگ ، سریع ، برّنده .

**تیز هوشی**- دقت ، زرنگی ، باهوشِی.

**تیزبین**- دقیق ، کنجکاو.

**تیشه**- آلتی پهن وتیز برای نجّاری و سنگ تراشی.

**تیم فوتبال**- گروه بازیکنان ورزش فوتبال.

**تیمچه**- بنائی دارای چندین اتاق که بازرگانان در آنجا به تجارت مشغولند ، پاساژ.

# حرف ج

**جئت** – آمدم.

**جئت علی قدر**– برای اعـــزام بموقع رسیدی.

**جاء**– آمده.

**جاء اشواطها**– با معجزه های مشخصه واز آن پیغمبری اواست.

**جاء نصر الله**– یاری خدا برای پیروزی بر دشمنان رسید.

**جاءهم بأسنا** – مجازات ما به آنان رسید.

**جائهم**– نزد آنها آمد.

**جابر**– ستمکار، و نیز بمعنی کسی که عضو شکسته بدن را جا می اندازد.

**جابریّه**– منطقة ای در کویت.

**جاثمین** – مرده گان.

**جاثمین** – مانند مرده از جای خود تکان نمی خوردند.

**جادل**– جدل کردن ، با یکدیگر یکی به دو کردن ، جدل کننده.

**جاده اصلی**– راه اصلی و مهّم که جاده های فرعی به آ ن وصل می شوند.

**جاده فرعی**– شاخه های کوچکی از راه اصلی که به آن متّصل می شوند.

**جادو**– سحر ، افسون.

**جادوگر**– ساحر ، افسونگر.

**جاذبه زمین**– نیروی کشش زمین که اجسام را در جای خود نگه می دارد.

**جار**– همسایه ، صدا زدن.

**جارچی**– کسی که با صدای بلند مطلبی را به اطلاع مردم برساند.

**جاریه**– مؤنث جاری ، روان ونیز بمعنی کنیزك.

**جاری**– روان ، درجریان ، زن برادر شوهر.

**جاسوس**– خبر چین ، جستجو کننده.

**جاشن مال**– نام تاجری هندی ، مرکز خرید.

**جاشو**– کارگر کشتی.

**جاعل**– جعل کننده ، کسی که مدارك و و یا چیزهای دیگر تقلبی درست میکند.

**جاف**– حوض جاف دبی ونیز بمعنی خشك.

**جافلیه**–منطقه ای دردبی.

**جاکت**– کت مردانه یا زنانه ، در فارسی به آن ژاکت گفته میشود.

**جام آب**– کاسه بلوری یا مسی مخصوص آبخوری، لیوان آب.

**جام جم**– جامی متعلق به جمشید پادشاه پیشدادی که درآن نقشه جهان واحوال

وحوادث دنیارا می دید وآنرا جام گیتی نما وآینه گیتی نما نیز مینامند.

**جام شیرینی**- لیوان شربت ، ظرف شیرینی

**جامه**- لباس.

**جاموس**- گاومیش.

**جامی**- عبد الرحمن جامی شاعر و عارف ایرانی درقرن نهم هجری.

**جان**- روح ، روان.

**جان جان**- نام فامیل.

**جانان**- نگار زیبا و دوست داشتنی ، دلبر.

**جانب**- طرف ، سمت.

**جاندار**- زنده.

**جانوران**- موجودات زنده ، حیوانات.

**جانی**- آدمکش ، قاتل ، جنایتکار.

**جاه**- مقام ، شأن ، منزلت.

**جاه طلب**- کسی که دبنال مقام است.

**جاها**- جمع جا ، اماکن.

**جاهل**- نادان ، ابله ، جوان.

**جاهلیت**- دوران بت پرستی اعراب پیش از اسلام حالت نادانی وجهل.

**جاودان**- ابدی ، ماندنی.

**جاوونی**- روستائی ازتوابع بندر لنگه.

**جایز**- روا ، مناسب.

**جایزه**- پول و یا چیزی که بعنوان پاداش به کسی می دهند.

**جایگاه**- محل ، جاه ، شأن ومقام.

**جأت الصاخة**- دومین فریاد وحشتناك.

**جبار**- متکبر وخود خواه.

**جبار**- ظالم ، ستمگر.

**جبارا عصیا**- یا تکبر و مخالف دستور خدا.

**جبر**- زور، مجبورکردن ، بکاری واداشتن.

**جبروت**- عظمت وبزرگی که غالبا مخصوص خداوند است .

**جبری**- دهستانی در جنوب ایران در منطقه مقام.

**جبل**- کوه.

**جبن**- با(ضم ج وسکون ب) ترس ووحشت با(کسرجیم وب) در زبان عربی بمعنی پنیر.

**جبّه**- لباسی بلند وگشاد که روی لباسهای دیگر میپوشند.

**جبهه**- قسمت جلومقدم میدان جنگ ونیز با( فتح ج و ب) بمعنی پیشاني است.

**جت**- با (فتح ج) بمعنی علوفه.

**جت**- با (فتح ج) بمعنی قوی .

**جت**- با (کسر ج) هواپیمای سریع السیر، فشفشه.

**جتو**- نام فامیل مانند یوسف جتو.

**جثه**- اندام ، بدن.

**جد**- پدر بزرگ و با (کسر ج) اصرار کردن.

**جد**- طرحهای جدید.

**جدا**- سوا ، دور از یکدیگر.

**جدار** - دیوار ، حد فاصل دو منطقه.

**جداف**- منطقه ای در دبی.

**جدد**- با( ضم ج و د) بمعنی چیزها و افراد جدید.

**جدری**- بیماری آبله.

**جدل**- گفتگو، دشمنی ، نزاع.

**جدّه**- یکی از بنادرمهم عربستان سعودی.

**جدو**- بمعنی پدر بزرگ.

**جدول**-جوی آب ،خطوط افقی وعمودی که بصورت خانه های شطرنجی برروی کاغذ بکشند برنامه.

**جدید**- نو ، تازه.

**جذاذا** - قطعات شکسته شده.

**جذب**- کشش ، گیرائی.

**جذوع**- تنه درختان بدون شاخ وبرگ ، درخت خرماو نارگیل.

**جر**- با (فتح ج) کشیدن.

**جر**- شکاف درتنه درخت ، زمین ، جوی.

**جرائم**- جمع جریمه ، گناه ، عمل نادرست.

**جراحات**- جمع جرح ، زخم.

**جراد**- ملخ.

**جرام**- گرم ، واحد وزن ، یك هزارم کیلوگرم.

**جرس**- زنگ.

**جرف** - با(فتح ج و ر) بمعنی گل ولائی که آب باخود می برد.

**جرقه**- آتش ریزی است که ازآتش روشن می جهد.

**جرم**- گناه ، خطا.

**جرم لاجرم** - ناچاربودن ، خواهی نخواهی.

**جرنگو**- نام فامیل.

**جریان**- واقعه ، حادثه ، جاری بودن آب.

**جریح** - زخمی ، زخمدار.

**جریده**- روزنامه.

**جریمه**- ارتکاب جرم ، مجازات کردن.

**جرّی**- نام طایفه ای.

**جری**- بی باك ، نترس، جسور.

**جزء**- قسمتی ، بخشی.

**جزا**- کیفر، تاوان دادن.

**جزاء وفاقا**- آنان را بر حسب گناه مجازات کردیم.

**جزع**- بی تابی کردن ، التماس کردن.

**جزم**- اراده کردن ، قطع کردن ، بریدن.

**جزه**- بخشی از منطقه مقام.

**جزوعا**- غمگین وبه شدت ترسو است.

**جزیره**- قطعه زمینی که آب اطراف آنراگرفته است

**جزیره سری**- یکی ازجزایرایرانی خلیج .

**جزیره فرور**- یکی از جزایر ایران در خلیج.

**جزیره کیش**- یکی از جزایر ایران در خلیج .

**جزیره لوان**- یکی از جزایر ایران در خلیج.

**جزیره نابیوبی**- یکی ازجزایر ایرانی خلیج.

**جزیره هندرابی**- یکي از جزایرایرانی خلیج.

**جسارت**-جرأت ، شجاعت ، بی باکی.

**جست**- پریدن ، جهش ، بلندی ، دیوار.

**جستجو**- بحث ، نگاه کردن ، پی گرفتن ، کاوش.

**جسم**- بدن ، شیء ، هرچیزی که فضا راپر کند.

**جسوما**- پشت سر هم یا نحس.

**جشن**- شادی ، تفریح ، خوشی ، مهمانی.

**جعبه**- صندوقچه ، هر صندوق کوچکی

**جعفر**- رودخانه ، شترشیرده.

**جعل** - بوجود آ ورد.

**جعل السبت** - روز شنبه را تنها برای عبادت تعیین کرد.

**جعلا له شرکاء**- نام ویراعبدالحارث یعنی بنده غیر خدا نهادند.

**جعلنا موالی مما ترك** - اولاد حقیقی او وارث ایشان میباشند.

**جعلناهم خلائف** - آنان را که پیغمبر را دروغگو پنداشتند غرق نمودیم.

**جعله دکا** - با زمین همسان کرد.

**جغد**- بوم ، پرنده گوشتخوارشب پروازحرام گوشت.

**جفاء**- بی وفائی.

**جفاة** - به زمین زده شده.

**جفاف**-خشکی ، بی آبی.

**جفت**- لنگه ، زوج.

**جفتك**- لگد زدن چهارپا ، لنگه بار الاغ.

**جك**- بالابر.

**جك ماشین**- بالابر ماشین برای تعمیریاپنچرگیری.

**جگر**- کبد ، یکی از اعضای بدن.

**جل**- با ( ضم ج) پالان ، پوشاك چهارپایان.

**جل**- با (کسرج) هر نوع مرهم و پماد.

**جلال**- عظمت ، ابهت ، بزرگ بودن.

**جلال الدین رومی**- معروف به مولانا (مولوی) شاعر بزرگ ایرانی.

**جلال آباد**- منطقه ای در پاکستان.

**جلاهمه**- طایفه ای در بحرین.

**جلتك**- جل وپلاس ، بساط فقیرانه.

**جلگه**- دشت ، زمین پهناور و مسطح.

**جلود**- جمع جلد ، پوست.

**جلیقه** - پوششی بی آستین که معمولا روی پیراهن پوشیده می شود.

**جلیل**- بزرگ ، محترم.

**جماد**- هرچیز بی جان و بی حرکت.

**جماران**- منطقه ای در شمال تهران.

**جمارك**- گمرك،محل بازرسی و تعیین مالیات برای کالاهائی که ازکشور خارج ویا به آن وارد می شوند

**جمّاز**- شتر تند رو.

**جمازی**- سید جمازی ، نام خانوادگی.

**جمال**- زیبائی ، خوش روئی.

**جمع**- گردهم آوردن ، جمع آوری کردن.

**جمل**- شتر .

**جمول**- طوطی.

**جمیرا**- منطقه ای در دبی.

**جمیع**-همه ، تمامی مردم ، کلیه افراد.

**جمیعا**- همگان ، عموم.

**جمیل**- زیبا ، خوش رو.

**جن**- موجودی نامرئی بین انس و ارواح.

**جن علیه اللیل** - در تاریکی پنهان شدند.

**جنات**- جمع جنّت ، بهشت ، باغ سبزوخرم.

**جنات عدن** - بهشت اقامتگاه.

**جناح**- منطقه ای در جنوب ایران ، دوبال پرندگان.

**جناح** - گناه و خجالت.

**جنازه**- جسد ، مرده.

**جنان**- بهشت.

**جنبلاط**- نام رهبر طایفه درزی های لبنان.

**جنّت**- بهشت ، باغ.

**جنة** - تظاهر به دیوانگی میکنند.

**جنة بربوة** - باغی در زمین بلند.

**جنتین** - دو باغ.

**جند الله**- سربازان خدا ، جنگجویان متعهد.

**جند ما** - گروه بی فایده.

**جندول**- انبار مخصوص گرفتن شیره خرما.

**جندی**- سرباز.

**جنفا**- با خطا و نادانی از حق گذشتن.

**جنگ**- نبرد ، درگیری.

**جنگان**- اسم شخص.

**جنگل**- بیشه ، مکانی پر از درختان انبوه.

**جنوری**- ژانویه ، ماه اول سال میلادی.

**جني الجنتين** - جمع کردن ثمر درخت ها.

**جهاد**- جنگیدن در راه خدا.

**جهاز**- آماده ، مهیّا .

**جهاز**- جهیزیه عروس ، بار شتر، کشتی.

**جهاز**- دستگاههای برقی ، ماشین آلات.

**جهاز** - لنج بادبانی.

**جهان**- دنیا ، گیتی.

**جهد**- کوشش ، تلاش.

**جهد ایمانهم** - قسم خوردن.

**جهدهم** - دارائی وتوانائی فقرا.

**جهر**- سر .

**جهرة** - باچشم دیده شود.

**جهرة** - باچشم ساده نمایان است.

**جهرم**- شهری در استان فارس.

**جهش**- پریدن ، فوران زدن.

**جهنَم**- دوزخ ، جای گناهکاران در روز قیامت.

**جوّ**- هوائی که اطراف کره زمین را فرا گرفته .

**جو**- یکی از غلات که از آن نان تهیه می کنند.

**جواب**- پاسخ.

**جواد**- بخشنده ، اسب تند رو.

**جوار**- در همسایگی ، نزدیك یکدیگر زندگی کردن.

**جواز**- گذرنامه ، اجازه ، ورقه اجازه انجام کار.

**جوازات**- اداره صدور گذرنامه.

**جواسم**- قواسم ، شیوخ شارجه.

**جوال**-گردش کننده ، کیسه بزرگ حمل بار.

**جوان**- برنا ، کم سن و سال.

**جوبی**- نامی فیلیپینی.

**جوخه**- دسته ، گروه.

**جوده**- کیفیت خوب.

**جور**- با( فتح ج) ستم کردن.

**جور**- مناسب ، گونه ، نوع.

**جوراب**- پاپوش پشمی یا نخی.

**جورج بوش**- رئیس جمهور سابق آمریکا.

**جوری**- برابری ، تساوی.

**جوع**- گرسنگی.

**جوفه**- زخم شدید و عمیق.

**جوکار**- کشاورز، کسی که جو می کارد.

**جولا** - در سفر از مکانی به دیگر.

**جولان**- منطقه ای درمرزسوریه واسرائیل، گردیدن، دور زدن.

**جولانگاه**- محل تاخت و تاز اسبها.

**جولای**- ماه هفتم سال میلادی.

**جون**- ماه ششم سال میلادی.

**جویا**- پرسان ، جستجو کننده.

**جوید**- با دندان نرم کرد.

**جوی آب**- جویبار، نهر کوچك.

**جیاد**- جمع جواد ، اسبها.

**جیب**- کیسه ای که به لباس دوخته می شود ، یقه.

**جیبك** - یقه لباس تو.

**جیتاء**- نامی هندی.

**جیحون**- آمودریا ، رودی است که مرز بین تاجیکستان و افغانستان را تشکیل می دهد.

**جید**- خوب ، نیکو.

**جیران**- همسایه.

**جیرفت**- شهری در استان کرمان.

**جیره**- مقدار معیَن خواروبار روزانه.

**جیره بندی**- تعیین مقدار جیره روزانه.

**جیره خوار**- حقوق بگیر ، مزدور.

**جیش**- ارتش ، سپاه.

**جیغ زدن**- فریاد زدن با صدای نازك و آزاردهنده.

**جیل**- نسل ، مردم یك دوره معیَن.

**جیل**- فرزندان نسل بعد

**جیم**- حرف پنجم الفباءعربی وحرف ششم الفباء فارسی.

**جیمی کارتر**- یکی از رؤسای جمهوری آمریکا.

**جینی**- اسم فیلیپینی.

**جیوه** - فلزی نقره ای و سیّال ، زئبق ، سیماب.

# حرف چ

**چابك**- فرز ، سریع ، جلد ، چالاك.

**چابهار**- شهرستانی در استان سیستان و بلوچستان کنار دریای عمان که از شمـــال بـــه مرز ایران و پاکستان محدود است .

**چاپلوس**- چرب زبان ، متملق ، خوش آمد گو.

**چادر**- پوشش برخی زنان مسلمان .

**چادر**- خیمه ، محل اقامت افرادی که مسکن ثابتی ندارند.

**چارچوب**- مربع یا مستطیل چوبی برای نگهداری درب ، قاب عکس.

**چارسو بیست**- کلمه ای به زبان اردو به معنای غدار، مکار.

**چارك**- منطقه ای در جنوب ایران و نیز به معنای یك چهارم من که معادل هفتصد و پنجاه گرم است.

**چارلی چاپلین**- هنرپیشه کمدی و کارگردان بزرگ سینمای انگلیس.

**چاره**- راه حل ، تدبیر، علاج.

**چاشنی**- مقدار کمی از خوراکی های شیرین یا ترش یا تند که برای تغییر مزه غذا به آن اضافه می کنند ، محفظه استوانه ای محتوی باروت که بر اثر ضربه منفجر می شود .

**چاطوس**- دهی در نزدیکی خنج.

**چاقو**- کارد ، آلتی ساخته شده از دسته و تیغه فلزی برای بریدن یا قطع کردن ا شیاء.

**چاکر**- نوکر ، خدمتگذار ، بنده.

**چال**- گودال از یك متر کمتر ، دفن کردن اشیاء.

**چالنگی**- نام فامیلی .

**چاله**- گودال کم عمق و کوچك.

**چالوس**- شهری درا ستان مازندران در شمال ایران در ساحل دریای خزر.

**چانه زدن**- پرحرفی بسیار هنگام خرید جنس برای به دست آوردن تخفیف ، وراجی.

**چاه درویش**- منطقه ای در جنوب ایران.

**چاه سوری**- منطقه ای در جنوب ایران.

**چاه مسلم**- منطقه ای در جنوب ایران.

**چاه وارزنگ مراغ**- چاهی در نزدیکی مراغ

**چپاتی**- نوعی نان هندی.

**چپر گهواره**- زری دوزی دور گهواره کودك.

**چپره**- سوله ، انبار بزرگ سرپوشیده.

**چتر سحر**- نام فامیل.

**چرا**- علامت سئوال ، برای چه ، بلی ، آری.

**چرب**- صفت روغن ، هر چیز روغنی ، چیزی که به آن روغن مالیده شده ، بیشی ، افزونی.

**چرت**- حالت خواب آلودگی ،غلبه شدن خواب، خواب سبك ، با( كسر چ ) حرف بی معنی.

**چرچیل**- نخست وزیر انگلستان در زمان جنگ جهانی دوم.

**چرس**- حشیش ، ماده ای مخدر وسمّی.

**چرم**- پوست حیوانات دباغی شده كه از آن كفش و یا اشیاء دیگر درست می كنند.

**چری**- آب انداز، شهری در حومه قوچان استان خراسان.

**چشّ**- صدای خشن ، خورد كردن ، شكستن چیزی.

**چشم**- عضو دید انسان و حیوان و تشخیص رنگ فاصله و اشیاء.

**چشم غزالی**- صاحب چشمان درشت و زیبا مانند چشمان آهو.

**چشمگیر**- جالب ، قابل توجه ، جذاب.

**چشمه آب**- محل خروج آب طبیعی از زمین، جریان دائم یا متناوب آب از زمین.

**چطور**- چگونه .

**چك**- با( كسر چ) نوشته ای كه بموجب آن صادركننده تمام یا قسمتی از وجوهی را كه در بانك دارد، مسترد یا به دیگری واگذار می كند .

**چك اسلواكی**- كشوری در اروپای مركزی كه پایتخت آن پراگ است.

**چك دوك**- منطقه ای در جناح.

**چكش**- وسیله ای آهنی با دسته ای چوبی كه با آن میخ یا وسائل دیگر را می كوبند.

**چكمه**- كفش ساقه بلند كه هنگام زمستان و یا اسب سواری به پا می كنند.

**چكه**- نام یكی از دوستان مؤلف.

**چكو**- نام یكی از افراد فامیل مؤلف.

**چكیده**- چكه چكه ریخته ، چیزی كه بر اثر چكیدن آب آن به صورت ماده ای غلیظ در آمده باشد مانند ماست چكیده.

**چگونه**- چطور، به چه صورت.

**چلاو**- به زبان هندی بمعنی برو.

**چله زمستان**- چهل روز اول فصل زمستان.

**چلیك**- نعلین ، ظرفی مدور و چوبی برای حمل مایعات.

**چم چم**- قهوه چی معروف.

**چماق**- چوب دستی بزرگ و كلفت.

**چمبر**- چنبر، نوعی خیار، استخوان ترقوه.

**چمپلی**- دمپائی ، نعلین.

**چمران**- نام شخص ، نام فرمانده سپاه ایران در اوائل جنگ ایران و عراق.

**چمن**- زمین سبز و خرم ، بیشتر در باغها و باغچه منازل و پارکهای تفریحی کاشته می شود.

**چمن پیرا**- کسی که از چمن مراقبت می کند ، باغبان.

**چمن زار**- زمین بزرگ و پهنی که مملو از چمن باشد.

**چنار**- درخت بزرگ برگ ریز نواحی معتدل که بادوام است وعمر آن گاهی به صد ها سال می رسد.

**چنان**- مخفف چون آن ، آن گونه ، آن طور.

**چند ستون**- دارای تعداد زیادی ستون.

**چندان**- آن اندازه ، آن مقدار، زیاد ، بسیار.

**چندرغازی**- شندر غاز، پول بسیار کم و ناچیز.

**چندل**- قبیله ای از مردم راجپوتانای هند.

**چنده**- پول تبرع هندی.

**چنر**- روسری زنانه.

**چنگ زدن**- با پنجه دست کسی را زخمی کردن، نواختن ساز چنگ.

**چنگو**- ظرفی برای نوزاد شیرخوار.

**چهار**- عدد چهار، بعد از عدد سه ، ٤.

**چهارده**- عدد چهارده، ده به اضافه چهار، ١٤.

**چهارصد**- عدد چهارصد ٤٠٠.

**چهره**- صورت ، سیما.

**چهرو**- تخطی کردن ، رنجاندن ، اذیت.

**چهل**- برابر است با چهار ضربدر ده ٤٠.

**چهه**- گودال کوچك مخصوص نخل.

**چوب**- ماده سخت و الیاف دار که بخش اعظم تنه و شاخه درختان را تشکیل می دهد.

**چوته**- در زبان هندی به معنی کوچك.

**چوتی**- در زبان هندی به معنی مرخصی.

**چوکلیت**- شکلات، ماده ای خوراکی که جزء اصلی آن کاکائو و معمولا شکر است و ممکن است مواد دیگر مانند شیر، مغز بادام و غیره به آن اضافه شود

**چوگان**- چوب بلندی که سر پهنی دارد و با آن در بازی چوگان گوی را می زنند.

**چین**- کشوری پهناور و پرجمعیت که در قسمت مرکزی و شرقی آسیا واقع شده و مرکز آن بیجین می باشد.

# حرف ح

**حائز**- دربردارنده ، شامل.

**حائل**- دیوار، مانع ، جلوگیرنده.

**حاج**- کسیکه به زیارت خانه خدا مشرف شده باشد.

**حاجت**- نیاز، احتیاج.

**حاجة**- حسودی

**حاجة قومه**- در مورد توحید با وی مجادله کردند.

**حاجز**- مانع و حائل ، جدا کننده دو چیز.

**حادثه**- واقعه ، رویداد ، پیش آمد.

**حارب**- جنگجو، مبارز.

**حارث**- شخم زننده زمین ، کشاورز ، زارع.

**حاش الله** - یگانگی خدا.

**حاشرین** - جمع کردن جادوگران.

**حاشیه**- کناره، کرانه، شرحی که در کنار متن کتاب نوشته شده باشد.

**حاصبا**- باد تندی که شنهای آن شما را آزارمیدهد.

**حاصل**- بدست آمده ، ثمر، نتیجه.

**حاطه**-کسی که جائی یا چیزی را احاطه می کند، دربرگیرنده.

**حافظات للغي**- حافظ ناموس ومال درغیبت شوهر.

**حافین**- نگاه کننده گان در دور وبر.

**حاکم**- فرمانده ، فرمانروا ، قاضی.

**حال**- چگونگی انسان یا چیزی ، اینك ، کنونی.

**حام**- شتر نر.

**حامد**- ستایش کننده.

**حامل**- حمل کننده ، بردارنده.

**حب**- با(ضم ح) عشق و محبت ، با(فتحح) دانه.

**حب الشهوات** - دوست داشتن دوست داشتنی ها.

**حبا متراکبا** - دانه های خوشه ای همانند گندم.

**حبار**- ماهی مرکّب.

**حبط** - کار وکردار ایشان باطل است.

**حبط عمله** - باطل شدن کار خیر گذشته او.

**حبطت اعمالهم**- وظایف آنان باطل وبی نتیجه شد.

**حبطت اعمالهم باطل** - و از بین رفتن کارهای نیك آنان .

**حبل من الناس**- تعهدی از مسلمانان.

**حبیب**- عزیز، دوست ، یار.

**حتی**- تا آنکه ، تا.

**حتی الامکان**- تا جائی که امکان دارد.

**حج**- قصد طواف کعبه.

**حجاب**- پوشش ، ستر.

**حجاج**- جمع حاجی، افرادی که به زیارت کعبـــــه می روند.

**حجب**- حیا ، شرم.

**حجّت**- دلیل ، برهان.

**حجج** - سالیان.

**حجر**- حرام شمرده شده.

**حدائق**- جمع حدیقه ، باغها.

**حدّاد** - آهنگر، آهن فروش.

**حدب** - بلندی زمین.

**حدود**- جمع حد ، مرز، مجازات شرعی ، اندازه.

**حدود**- امور حرام وممنوع شده .

**حدود الله** - شرع و احکام واجب.

**حدید** - آهن ، برنده.

**حدیقه**- باغ ، پارك.

**حذرهم** - آنان را از دشمن بر حذر داشت.

**حرب**- جنگ ، نبرد.

**حرث قوم**- کشت آنان.

**حرج** - نیاز به توضیح امور دینی.

**حرج** - گناه نپیوستن به جهاد.

**حرج منه**- نمی تواند آنان را مطلع سازد.

**حرجا** - خیلی تنك.

**حرجا** - شك یا گمان.

**حرص**- طمع، آز .

**حرم**- گرداگرد خانه ، اطراف خانه خدا.

**حرمت**- محترم داشتن ، احترام گذاشتن.

**حرمت ظهورها**- چهار پایانی که سوار شدن بر آنان حرام شده.

**حریّت**- آزادی.

**حریر**- ابریشم.

**حریص**- طماع ، مایل و راغب.

**حریم**- اطراف خانه که باید از آن نگهداری شود.

**حزم**- محکم کردن ، دوراندیشی.

**حزن**- اندوه ، دلتنگی.

**حزین**- اندوهگین ، دلتنگ.

**حسادت** - رشك بردن ، به دیگران حسودی کردن.

**حساس**- زود رنج ، نازك دل.

**حسام**- شمشیر تیز و برّان.

**حسبانا** - امور خلق به وی واگذار شده است.

**حسبن** - مارا بس است.

**حسبنا الله** - مرحمت خداوند کافی است.

**حسبي الله** - مرا خدا بس است.

**حسرات** - پشیمانی شدید.

**حسن**- با( ضم ح) زیبائی ، وجاهت.

**حسن**- با(فتح ح و س) نام شخص، نام دومین امام شیعیان.

**حسن المآب**- بازگشت پسندیده.

**حسنا** - دعوت به راه راست و حقیقت.

**حسنة** - هدیه یا خانه یا پاداش.

**حسنته لجة** - گمان کردم آب عمیق است.

**حسیبا** - حسابدار یا گواه.

**حسیبا** - حسابرس و مجازات د هنده یا شاهد.

**حسیسها** - خش خش صدای آتش.

**حسین**- نام سوّمین امام شیعیان.

**حشر**- برانگیختن مردم ، روز قیامت.

**حشرنا** - مارا جمع کرد.

**حشم**- خدمتگزاران ، افراد نزدیك.

**حشمت**- حیا ، شرم ، بزرگواری ، آبرو.

**حشیش**- علف ، مادّه سمّی و مخدّر مستخرج از شاهدانه.

**حصحص الحق**- پس از پنهان بودن حق نمایان شد

**حصرت صدورهم** - سینه آنان تنگ ومنقبض شد.

**حصورا** -خویشتن ( پرهیز کننده از زنان).

**حصیدا**- محصولی که با داس درو شده.

**حفر**- کندن ، سوراخ کردن.

**حفظا** - مصون داشتن.

**حففناهما** - با حفاظ و نگهبانی.

**حفله**- مهمانی ، جشن.

**حفیظ رقیب مسلط** - رقیب توانا ومسلط بر آن.

**حفیظا** - نگهدارنده مسلط و محافظ.

**حفی عنها**- از آن باطلاع است ودر جستجوی آنست.

**حق تقاته**- حقی که از آن بیمناکی.

**حقت** - ثابت وواجب اطاعت بودن.

**حقیق علی أن** - با مواظبت و دقت.

**حکمت**- علم و دانش ، فلسفه ، کلام حق.

**حکیم**- دانشمند، پزشك.

**حل هذا البلد**- هرچه انجام میدهی برای شما حلال است.

**حلائل ابنائك** - همسران فرزندان شما.

**حلاف** - زیاده در حق وباطل قسم میخورد.

**حلال**- جایز، روا ، مباح.

**حلب**- یکی از شهرهای قدیمی و بزرگ سوریه.

**حلبچه**- یکی از شهرهای کردستان عراق.

**حلزون**- حیوانی نرم تن و دارای صدفی ماریپچ.

**حلق**- گلو ، مجرای غذا بین دهان و معده.

**حلقه**- دایره ، حلقه انگشتر، گردهمائی جماعتی.

**حلم**- با( کسر ح) صبر، بردباری ، با (ضم ح) رؤیا ، خواب دیدن.

**حلیم**- صبور، بردبار.

**حلیم خوردن**- نوعی آش که با گوشت و گندم پخته می شود و هریسه هم نامیده میشود.

**حلیمه**- زن صبور و بردبار.

**حمئة** - چشمه ای گل آلود که گل آن سیاه است.

**حماد**- ستایش کننده.

**حمادی** - نام خانوادگی.

**حمّام**- گرمابه ، محلّ شستشوی بدن.

**حمد**- ستایش کردن ، ستودن.

**حمدی** - نام شخص.

**حمر مستنفرة**- دراز گوشان وحشی (گور خرها).

**حمزه**- حمزه بن عبدالمطلب عموی پیامبر(ص).

**حمل**- باربرداشتن ، بردوش گرفتن.

**حمله جنگی**- هجموم بردن بر دشمن ، یورش.

**حمم** - گل خشك سیاه رنگ.

**حمود**- نام شخص.

**حمولة** - چهار پایان بارکش.

**حمید**- پسندیده ، ستوده.

**حمیراء** - زن سرخ روی.

**حناء** - گیاهی است که برگ خشك شده آن را در آب خمیر کرده و برای رنگ کردن مو یا پوست مورد استفاده قرار می دهند.

**حنان** - بسیار مهربان.

**حنبلی**- پیروان مذهب احمد بن حنبل یکی از ائمه مذاهب چهارگانه اهل سنّت.

**حنظل** - گیاهی از تیره خیاریان به شکل هندوانه کوچك که بسیار تلخ است.

**حنون** - مهربان.

**حنیف** - از باطل گذشتن وبحق پیوستن.

**حنیف** - گذشته از باطل بسوی دین حق.

**حنیفا** - بدور از دیگر دین ها.

**حنیفا** - روی گرداننده بسوی دین حق.

**حنین**- اشتیاق ، علاقه به دیدن.

**حواء**- نخستین زن ، همسر حضرت آدم.

**حوبا کبیرا**- مرتکب گناه ، ظلم بزرگ.

**حوت**- ماهی بزرگ ، دوازدهمین صورت فلکی در منطقه البروج.

**حور**- زنان زیبا و سیاه چشم بهشتی.

**حوری**- حور، زنان زیبای بهشتی.

**حوزه**- ناحیه ، منطقه.

**حوش**- اطراف خانه ، حیاط خانه.

**حوض**- آبگیر، گودالی که دراطراف آن را با سنگ یا آجر می پوشانند و در آن آب نگهداری می کنند.

**حوضچه**- حوض کوچك ، محلّ نگهداری آب.

**حول**- اطراف ، پیرامون.

**حیات**- زندگانی ، زنده بودن.

**حیاط**- جلو خانه یا زمین اطراف آن.

**حیة تسعی**- ماری به سرعت و نرمی میرود.

**حیدر**- کوتاه قد ، شیر بیشه ، لقب حضرت علی(ع) امام اوّل شیعیان.

**حیدرآباد**- یکی از شهرهای هندوستان.

**حیرت**- بهت ، تعجّب.

**حین البأس** - وقت نبرد با دشمن.

**حین تریحون** - شب هنگام وقتیکه دام را به استراحت گاه باز میگردانید.

# حرف خ

**خائن**– دغل ، نادرست ، خیانتکار.

**خائنة**– مرتکب خیانت شده.

**خائنة الأعین**– نگاه ناپاك.

خاب **کل جبار**–هرمتکبر و مغرور بازنده شد.

**خاتمه**– پایان ، انتها ، آخرین.

**خاتمی**– نام فامیل ، رئیس جمهور سابق ایران.

**خاتون**–خانم بزرگ ، بی بی ، بانو.

**خادم**– نوکر، خدمتگزار، خدمتکار.

**خار**– تیغ درخت ، سیخ نوك تیز.

**خارچین**–خارکن ، کسی که خارجمع میکند.

**خارك**– جزیره ایرانی در خلیج مقابل بندرریگ.

**خاسئا**– خسته وماندە.

**خاسئین**– طرد ، رانده شدگان.

**خاش**– شهری در استان سیستان وبلوچستان، شر و فساد یا ناتوانی و ترس.

**خاشاك**– ریزه چوب ، علف ،خاروخس خشك.

**خاشعة**– ذلیل شده از گناه.

**خاصّ**– برگزیده ، فرد برگزیده ، منتخب.

**خاصیّت**– طبیعت ، خوی ، رفتارشخصی.

**خاطر**– اندیشه ، تفکر، ذهن ، یاد.

**خاطرات**– گذشته ها، یادگارهائی که درذهن مانده.

**خاف مقامی**– بررسی حساب او نزد من است.

**خاك**– مادّه ناپیوسته سطح زمین که بیشتر گیاهان در آن می رویند.

**خاك چین**– یکی از خالص ترین اقسام خاك رس.

**خاك روب**– رفتگر ، کسی که کارش جاروب. کردن خاك و آشغال است

**خاکسور**– بی نمك ، لوس.

**خال**– لکه کوچك سیاه روی بدن یاچیزی.

**خالد**– ماندنی ، جاوید ، پاینده ، جاویدان.

**خالق**– آفریننده ، یکی ازنامهای خداوند.

**خالو**– دائی ، برادر مادر.

**خالی**– تهی ، تنها.

**خام**– طبیعی ، اصلی ، بدون تغییر ، ناپخته.

**خامنه ای**- نام فامیلی منسوب به دهستان خامنه بخشی از شهر تبریز، رهبر جمهوری اسلامی ایران.

**خامه**- نوعی سرشیر، چربی گرفته شده ازشیر، قلم

**خاموش**- ساکت ، آرام ، بی سروصدا.

**خان**- عنوان امراء و رؤسای قبایل.

**خانی**- نام نخلستانی است.

**خاور**- مشرق .

**خاویة علی عروشها**- فرو ریخته بر تاج وتخت آنان.

**خبالابت**- شعله آتش خاموش شد.

**خبر**- نقل قول وقایع وحوادث.

**خبرا**- علم و معرفت.

**ختامه مشك** - مهر آن از مشك است.

**ختم**- برگزاری مراسم عزاداری برای متوفّی ، پایان.

**ختم**- پایان ، انتها.

**ختم الله** - خداوند بر آنان علامتی مشخص داده است.

**ختم عیلة**- ترس از قطع تجارت با شما.

**ختن**- منطقه ای ازترکستان چین معروف به مشك و آهوی آن.

**خجالت**- شــرم ،حیا ، شرمند گی.

**خجسته**- مبارك ، میمنت.

**خجل**- شرمگین ، سرگشته.

**خداوند**- الله ، باری تعالی ، آفریننده.

**خدعه**- حیله ، مکر، فریب.

**خدمت**- انجام کاری ، انجام وظیفه.

**خدیجه**- اولین همسر پیامبرقبل از هجرت.

**خذ العفو**- ازرفتار و کردار نیك مردم برای خود کسب کن.

**خذوا حذرکم**- مسلح و هوشیار از دشمن باشید.

**خذوا زینتکم** - جهت پوشاندن عورت خود لبا س بپوشید.

**خر**-حیوانی چهار پا بزرگ وقوی وباربر، الاغ.

**خراب**- ویران ، نابود.

**خرابات**- میخانه ، محلّ تجمع می خواران.

**خراج**- با(فتح خ) و(تشدید ر) مرد دست ودل باز کسیکه زیادی پول خرج میکند ، با( فتح خ) مالیات.

**خراش**- زخم کوچك ، شیار .

**خربزه**- نوعی میوه ای شیرین مانند هندوانه.

**خرج**- درآمد ، هزینه.

**خرجا** - کمك مالی.

**خردسال**- کودك ، بچّه ، کم سنّ و سال.

**خردمند**- دانا ، عاقل.

**خرس**- حیوانی عظیم الجثه وگوشت خوار.

**خرسان**- بتون آرمه ، مخلوطی ازشن، ماسه سیمان وآب برای ساختمان سازی.

**خرفت**- خرف ، کم حافظه ، مسّن فراموشکار.

**خرقوا له** - شریك دانستن وشرك گفتن.

**خرّم دل**- شاد ، خوشحال.

**خرما**- ثمر نخل.

**خرمن**- تلنبارکردن محصول گندم یاجودرمحلّ کشت

**خروج**- بیرون رفتن ، خارج شدن.

**خزان**- پائیز ، سوّمین فصل سال.

**خزرج**- قبیله ای عرب که در آغاز اسلام با قبیله خویشاوند خود "اوس" ناحیه مدینه و نواحی شمالی تر را تا "خیبر" و "تیماء" تحت اشغال داشتند.

**خزرك**- نام حیوانی است.

**خزعل**- نام شیخی عرب نژاد که عملاً در خوزستان فرمانروائی می کرد.

**خزي**- بیچارگی ، مفتضح شدن ومجازات.

**خزي**- ذلت ، خواری ، قتل و اسارت.

**خزی** - ذلت ، رسوائی ومجازات.

**خس**- کاهو، کم ، خاشاك.

**خسارا**- دردنیا سایه و در آخرت مجازات.

**خسارا**- نابودی بعلت کفر .

**خسته**- ضعیف شده ، درمانده.

**خسرو**- پاد شاه بزرگ ، نام شخص.

**خسروا انفسهم** - خود را با کفر نابود کردند.

**خسروانی**- نام فامیل.

**خش**-خراش ،شیار کوچك.

**خشایارشاه**- شاهنشاه ایران فرزند داریوش بزرگ.

**خشب مسندة**- به دیوار کوبیده شده همانند جسم بدون روح میمانند.

**خشت**- آجر ناپخته ، آجر خام.

**خشونت**- بدرفتاری ، قلدری ، تندخوئی.

**خشیة املاق**- ترس فقر و بی بضاعتی.

**خشی العنت** - ترس از زنا.

**خصال**- صفات ، خاصي.

**خصلت**- صفت ، خوی‌نيك يا بد.

**خصم**- دشمن ، طرف مقابل در نبرد.

**خصيما** - طرف دفاع كننده وپشتيبان آنان.

**خضتم** - به باطل پيونديد.

**خضرا** - چيزى سبز.

**خطايا** - مگر با اجازه او.

**خطر**- مايه تلف ، نابود كننده ، موردآزار.

**خطوات الشيطان**- حرام بودن را وروش شيطان.

**خطوات الشيطان**- راه وروش ونتايج اقدامات شيطان.

**خفافا و ثقالا** - هرگونه كه بوديد.

**خفّت**- سبكى ، اهانت.

**خفت المولى**- قوم من عصبه هستند كه از اشرار يهوداند.

**خفت موازينه**- بديهاى وى بر نيكى هايش افزون گرديد.

**خفتن**- به خواب رفتن ، خوابيدن.

**خفية**- در تنهائى و در دلهاى خود.

**خفيف**- سبك.

**خل** – سركه.

**خلا بعضهم**- با ايشان تنها شد ، بسوى او روانه شد

**خلاق**- بهره اى از نيكى يا سرنوشت.

**خلاف**- برعكس ، ناسارگارى ، دروغ.

**خلاف الأرض** - خلافت زمين را يكى پس از ديگرى است.

**خلاف رسول الله**-عدم پيوستن به پيغمبر بعلت مخالفت با ايشان.

**خلافت**-جانشينى ، نيابت ، امامت.

**خلال**- چوب باريك ، درزمانى محدود.

**خلال الديار**- در وسط منطقه مسكونى.

**خلت** - به راه خود ادامه داد ، قرض دادن.

**خلت** - گذشت ورفت.

**خلت سنة الأولين** -خدا دروغ گويان را به هلاكت ميرساند.

**خلصوا نجيا**- به كنار رفتند تا باهم مشورت كنند.

**خلف** -جانشين بد.

**خلق**- با(ضم خ) طبع، اخلاق ، رفتار، با(فتح خ) مردم.

**خلق الله** - شريعت خدا وآن دين اسلام است.

**خلقت**- آفرینش ، وجود ، فطرت ، سرشت.

**خلوا**- گذشتن ، تك به تك تنها شدن.

**خلوا الی شیاطینهم**- به شیطان و پلیدی روی آوردند.

**خلیج**- پیش رفتگی نسبتا پهن خشکی در آب.

**خلیل**- رفیق ، دوست ، همدم ، مؤتمن.

**خمار**- با(فتح خ و تشدید م) می فروش، با( ضم خ) کسی که کسالت و سردرد روز بعد از مصرف مشروبات الکلی دراو ایجاد می شود ، با( کسر خ) روسری.

**خمّاسی**- چند ضلعی ، چیزی که ازپنج قطعه تشکیل میشود.

**خمر**- شراب ، مِی.

**خمره**- خم ، ظرفی برای نگهداری سرکه.

**خموش**- ساکت ، بی سروصدا ، خاموش.

**خمیازه**- دهن دره ، حرکاتی با دهان گشاده ویاکش دادن دست وپا برای رفع خستگی.

**خمیر**- مخلوط کردن آرد گندم یا جو با مایه وآب جهت تهیه نان ، هرچیز دیگری که شبیه به آرد باشد و با آب مخلوط شود .

**خمیره**- مایه ترش مزه جهت تخمیر.

**خمیس**- روز پنجشنبه ششمین روز هفته.

**خمینی**- نام فامیلی منسوب به شهرستان خمین در استان تهران، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران.

**خنجر**- دشنه ، وسیله ای به اندازه کارد که سری کج دارد و هردو لبه آن تیز است.

**خنده**- باز شدن لبها باصدا هنگام شادی.

**خنگ**- کودن ، ا سب سفید.

**خنگل** – خواهرخطاط.

**خو**- عادت.

**خوابگاه**- جای خوابیدن ، اطاق خواب ، تختخواب.

**خوابیدن**- به خواب رفتن ، خفتن.

**خواجه**- آقا ، مرد مخنَث.

**خوار**- گرفتار، ذلیل.

**خوارزم**- منطقه ای در قسمت جنوبی رودخانه. جیحون (آمو دریا).

**خواسته**- خواهش کردن، طلب کردن، آرزو داشتن

**خواطر**- یادها ، ذهن.

**خوان کفور**- خیانتکار به امانت.

**خواهان**- مایل ، راغب .

**خواهر**- همشیره ، دختری که با پسر یادختردیگری از یك پدر ومادر باشند.

**خواهش**- تمنا ، تقاضا ، التماس.

**خواهشمند**- خواهنده ، ملتمس ، درخواست کننده.

**خواهیم**- ما می میخواهیم.

**خوب**- نیك ، پسندیده.

**خود خواه**- متکّبر، از خود راضی.

**خودرو**- اتومبیل ، ماشین.

**خودشان**- آنها.

**خودمان**- ما.

**خوردن**- تناول نمودن ، میل کردن غذا.

**خورسند**- خرسند ، شادمان ، راضی.

**خوش ذهن**- باهوش ، خوش حواس.

**خوش زبان**- شیرین گفتار، خوش سخن.

**خوش طبع**- خوش سلیقه ، شوخ.

**خوش طعم**- خوش مزه ، لذیذ.

**خوش کلام**- زیبا کلام، خوش گفتار.

**خوش مهر**- با محبّت ، مهربان.

**خوش نوا**- خوش صدا ، خوش آواز.

**خوشحال**- شاد ، مسرور.

**خوشرو**- زیبا ، خوش اخلاق.

**خوشکام**- موفق ، خوشبخت.

**خوشگل**- زیبا ، قشنگ.

**خوشمزه**- خوش طعم ، لذیذ.

**خوشنام**- نکو نام ، محترم.

**خوضهم** - باطل آنان.

**خوک**- حیوانی است با پوزه دراز، بدن سنگین واندامی نسبتا کوتاه.

**خوله نعمة** - نعمت بزرگی به او دادیم.

**خون**- مایع قرمز رنگی که در قلب، سیاهرگها، سرخرگها و مویرگها جریان دارد و اکسیژن و غذا به بافتهای بدن می رساند.

**خیابان**- جاده شهری.

**خیارچمبر**- نوعی خیار که درختی است.

**خیر** - نیکوئی ، کریم.

**خیر مراد** - با نیت و خواسته والا.

**خیر مقاما** - مسکن و جایگاه.

**خیرات**- کارهای خیر ، نیکوکاری.

**خیرالله**- نام شخص بمعنی نعمت خداوند.

**خیفة** - ترسیده از مجازات.

**خیل**- اسب ها.

# حرف د

**دابر الکافرین** – مابقی از آنان همه آنها.

**داخرین** – پس از دوباره زنده کردن ذلیل و کوچك میباشند.

**دادالله**– نام شخص ، نعمت خداوند.

**دادستان**– نماینده دولت در دادگاه که علیه مجرمین حکم صادر می کند .

**دادگاه**– محلّ دادرسی ، محلّ رسیدگی به جرائم.

**دادیار**– معاون و دستیار دادستان.

**دار**– خانه ، درخت ، چوبه اعدام.

**دار البوار**– مکان هلاکت ( جهنم ).

**دارا** – ثروتمند ، متمول.

**دارو**– دوا ، آنچه که بوسیله آن دردها را درمان می کنند.

**داروخانه**– محلَ فروش دارو.

**داریوش**– پادشاه بزرگ هخامنشی.

**داس**– وسیله درو گندم یا جو.

**داغ**– بسیار گرم ، پر حرارت.

**دام**– تله ، بند ، جانور اهلی مانند گاو و گوسفند

**دامک**– دهی است از بخش نصر آباد شهرستان زاهدان .

**دامن**– قسمت پائین لباس ، کناره.

**دامن افشان**– کسیکه دامن خود را پهن میکند.

**دانش**– علم ، فرهنگ.

**دانش آموز**– شخصی که علم می آموزد ، شاگرد مدرسه.

**دانش پژوه**– جویای علم و دانش.

**دانش سرا**– خانه دانش ، مدرسه تربیت معلّم.

**دانشجو**– جویای علم و دانش، شاگرد دانشگاه.

**دانشگاه**– محلّ آموزش عالی.

**دانه**– تخم گیاه، حبّه، حبوبات خوردنی.

**دانه افشان**– کشاورز، کسی که دانه گیاهان را در زمین پخش می کند تا برویند.

**دانه چین**– برزگر، کسیکه دانه گیاهان رامی چیند.

**دانوب**– رودخانه بزرگی که از چندین کشور اروپائی از جمله آلمان و اتریش عبور می کند و پس از "ولگا" بزرگترین رود اروپا است.

**دانیة** - در دسترس قرار گرفتن.

**داوَر**- قاضی ، حاکم.

**داوود**- یکی ازپیامبران خداوند که صدای خوشی داشت.

**دأبا** - همیشه به کشت وزرع خود مشغول بودند.

**دبا**- منطقه ای در امارات متّحده عربی.

**دبابه**- تانك ، ماشین جنگی.

**دبستان**- مدرسه ابتدائی.

**دبل**- دوبل ، دوبرابر ، دوچندان.

**دبه**- ظرفی که در آن روغن می گذارند ، صندوق اتومبیل.

**دبیرستان**- مدرسه متوسطه.

**دبی**- یکی از شیخ نشینهای هفت گانه امارات متّحده عربی.

**دجله**- یکی از رودخانه های عراق.

**دحاها** - برای سکونت صاف و هموار کرد.

**دحورا** - طرد و تبعید شده ها .

**دختر**- فرزند مؤنث.

**دخلا بینکم**- رخنه کردن درون شما برای خرابکاری.

**در**- وسیله ای که میان دیوارقرار می دهند تا یك منطقه را به چند قسمت تقسیم کند وبازوبسته میشود.

**دراز**- کشیده ، بلند.

**دراست**- مطالعه.

**درام**- نمایش غم انگیز.

**دراویش**- جمع درویش، قلندر، قانع ، بینوا.

**درآمد**- مزد ، کسب.

**درب**- در، حدّ فاصل دو منطقه.

**درج**- با( ضم د) جعبه جواهرات یا عطر.

**درج**- با(فتح د) نوشتن مطلبی در روزنامه یا کتاب.

**درجة** - رتبه و اولویت در سرپرستی وخرج.

**درجه**- مرتبه،رتبه،هریك ازتقسیمات میزان الحراره

**درجه حرارت**- میزان گرمی یا سردی هوا یا چیز دیگر.

**درجه دار**- دارای درجه ، افسر ارتش.

**درد**- رنج ، بیماری.

**دردناک**- رنج آور.

**درس**- مطلبی که معلّم به کسی یاد بدهد.

**درست** – خواندم واز اهل کتاب آموختم.

**درسوا ما فیه** – آنچه در تورات آمده است خواندند و آموزش دادند.

**درشت**– خشن ، بزرگ.

**درع**– لباس جنگی که ازتکه های آهن درست شده

**درک**– فهمیدن ، دریافتن.

**درگز**– شهری در استان خراسان کنار مرز ایران و ترکمنستان.

**درمان**– معالجه ، مداوا.

**درمانده**– رنجور، خسته.

**دره**– زمین میان دو کوه که غالباً رودخانه ای هم از آن می گذرد.

**درهم**– واحد پول امارات متّحده عربی، سکه نقره.

**دروازه**– درب بزرگ ، در قلعه یا شهر.

**دروازه بان**– یکی ازبازیکنان تیم فوتبال ، گلر.

**درود**– سلام.

**دروغ**– نادرست، خلاف حقیقت.

**درویدن**– درو کردن.

**درویش**– صوفی ، بینوا.

**دریاچه**– پهنه نسبتاً وسیع آب راکد در داخل خشکی که از دریا کوچکتر است.

**دریچه**– پنجره کوچك ، روزنه.

**دریدن**– پاره کردن.

**دریده**– پاره شده، و نیز بمعنی شخص پررو.

**دزد**– سارق، کسی که اموال دیگران را پنهانی ببرد.

**دزدجر** – مانع از تبلیغ دعوت خود با اهانات.

**دزفول**– شهری در استان خوزستان.

**دژبان**– فردی که در قسمت کوچکی از ارتش خدمت می کند و وظیفه اش رسیدگی به اعمال خلاف سربازان و افسران است ، نگهبان دژ.

**دژخیم**– جلاد ، میرقضب ، بدخلق.

**دسائس**– جمع دسیسه ، توطئه.

**دست**– عضوی از بدن از سرشانه تا نوك انگشتان.

**دست یار**– معاون ، کمك.

**دستپاچه**– نگران ، کلافه.

**دستخط**– نامه ای که کسی با دست خود نوشته باشد

**دسترس**- چیزی که دست یابی به آن آسان باشد.

**دسترنج**- حاصل زحمت.

**دستگیر**- کسی که به دیگران کمك کند، کسی که او را بگیرند و به زندان ببرند.

**دستگیره**- دسته در، تکه پارچه ای در مطبخ که با آن ظروف گرم را در دست می گیرند.

**دستمال**- پارچه مخصوص پاك کردن دست وصورت.

**دستمزد**- اجرت، مزد کار.

**دستور**- فرمان، امر، حکم.

**دسر**- شیرینی یا میوه ای که پس ازصرف غذا میل شود .

**دسر**- میخ ها.

**دسیسه**- توطئه، کاری پنهانی بر علیه کسی.

**دشت**- صحرا ، زمین پهناور، بیابان.

**دشت مرودشت**- مرودشت یکی ازشهرهای استان فارس نزدیك شیراز.

**دشت مغان**- دشتی از توابع اردبیل در ساحل جنوبی رود ارس که نادرشاه افشار در این محل به سلطنت رسید .

**دشمن**- بدخواه ، نارفیق.

**دشنام**- ناسزا ، بدگوئی.

**دشوار**- سخت ، مشکل.

**دعاء**- نیایش و درخواست از خداوند.

**دعانا لجنبه** - بعلت افتادن روی پهلو کمك خواست

**دعواهم** - دعا و نیایش آنان.

**دعوت**- کسی را به مهمانی یا کاری خواستن.

**دف**- سازی که از قابی تشکیل یافته که بریك طرف آن پوست کشیده شده و با زدن یا تکان دادن، زنگهای اطراف آن به صدا در می آیند.

**دفاع**- از خود یا کسی حمایت کردن.

**دفتر**- دسته ای کاغذ ته دوزی شده که در آن مطالب را می نویسند.

**دقّت**- باریك بینی ، کنجکاوی.

**دقیق**- شخص باریك بین .

**دکا** - خورد یا کوبیده شده.

**دکّان**- مغازه ، محل کسب و کار.

**دکمه**- تکمه ، وسیله ای برای باز و بسته کردن لباس یا چیز دیگر، آلت کوچکی که

با فشاردادن آن، زنگ یا ماشینی به راه می افتد.

**دکه**- دکان کوچك.

**دل گیر**- ملال آور، اندوه آور.

**دلار**- شجاع، بیباك، نترس.

**دلبر**- محبوب، یار.

**دلخور**- ناراحت ، رنجیده خاطر.

**دلدار**- معشوق ، نگار، یار.

**دلربا**- زیبا ، رباینده دل.

**دلقک**- کسی که کارهای خنده آور بکند ، مسخره.

**دلیل**- برهان ، علّت.

**دم**- نفس ، خون ، لحظه.

**دم پاز**- رطب نیمه رسیده.

**دم در**- نزدیك در.

**دمار**- تباه شدن، از بین رفتن.

**دماغ**- با( فتح د) بینی ، با( کسر د) مغزسر.

**دمای هوا**- درجه حرارت هوا.

**دمبه**- دنبه ، قسمتی از بدن گوسفند که در انتهای بدن او قراردارد و تمام آن چربی است.

**دمرنا** - هلاك کردیم ، نابود ساختیم.

**دمشق**- پایتخت کشور سوریه.

**دنباله کار**- ادامه کار، بقیّه کار.

**دندان**- استخوانهای ریزی که در دهان انسان و حیوانات قرار دارد و مخصوص جویدن است.

**ده**- با( کسرد) روستا، آبادی، با( فتح د) عدد ده

**دهات**- جمع ده ، قریه ، روستا.

**دهان**- عضوی از بدن انسان درقسمت سر که زبان و دندانها در آن قرار دارند.

**دهدار**- کدخدای ده ، دهبان.

**دهقان**- کشاورز، برزگر، زارع.

**دهلی**- دهلی نو ، پایتخت کشور هندوستان.

**دواء**- دارو، آنچه بیمار را معالجه می کند.

**دوان**- در حال دویدن.

**دوباره**- مکرّر، تکرار شده.

**دوبال**- شرکت آلومینیوم دبی.

**دوبله**- دوبرابرشده ، فیلمی که مکالمات هنرپیشگان آن از زبانی به زبان دیگر برگردانده شود.

**دوجانبه**- دو طرفه.

**دود**- جسم تیره رنگی که از سوختن چیزی ایجاد می شود و به هوا می رود.

**دودمان**- خانواده ، طایفه ، تبار.

**دوزخ**- جهنّم ، مکان گناهکاران در روز قیامت.

**دوست**- یار، رفیقّ همدم.

**دوغ**- ماست مخلوط با آب.

**دوغاز**- پول بی ارزش.

**دوقلو**- توام ، دو بچّه که در یك زمان از یك مادر به دنیا می آیند.

**دوگانه**- دوتائی ، هرچیز که از دو قسمت تشکیل شده باشد.

**دولت**- حکومت یك کشور، هیئت وزیران.

**دولة بین الأغنیاء**- ملك مخصوص توانگران.

**دوّم**- بعد ازاوّل قبل از سوّم.

**دویدن**- با سرعت زیاد راه رفتن.

**دیبا**- حریر ، ابریشم.

**دیباچه**- مقدمه کتاب.

**دیدار**- ملاقات ، دیدن.

**دیدبان**- نگهبان ، قراولی که در بلندی بایستد و آنچه ببیند خبر دهد.

**دیدن**- مشاهده کردن.

**دیدن**- مشاهده کردن ، تماشا.

**دیکور**- دکور، زینت ، تزئین خانه یا تئاتر یا جای دیگر.

**دیگر**- غیر، سایر.

**دیمکرات**- دموکرات ، آزادی خواه.

**دیمکراسی**- دموکراسی ، آزادی خواهی.

**دین الملك** - رسم و آئین.

**دینا قیما** - دین ثابت و هدایت دهنده.

**دینار**- مسکوك طلا، واحد پول بسیاری از کشورهای عربی.

**دیو**- موجودی که مظهر شر و گناه محسوب میشود

**دیوار**- چیزی که از سنگ یا آجر بسازند و چهار سمت خانه یا مکان دیگر را با آن محصور کنند.

**دیوان**- دادگاه ، کتاب شعر، دفتر محاسبات.

## حرف ذ

**ذا الأيد**- مطلع درامور دين و عبادات.

**ذا الكفل**- نام ألياس ( ع ).

**ذا النون** - لقب يونس ( ع).

**ذائقه**- چشائی ، یکی از حواس پنج گانه مخصوص چشيدن غذا.

**ذات**- هستی ، وجود.

**ذات الريه**- التهاب ريه كه توسط ويروسهای گوناگون ايجاد می شود.

**ذات الشوكه** - مسلح و با تأمين نيـــــرو ( بسيج برای جنگ) .

**ذات بينكم** - حال واحوال و تماسهای شما.

**ذاكره**- حافظه.

**ذبح**- بريدن گلوی گاو يا گوسفند.

**ذبيح الله**- كسی كه در راه خدا قربانی شود.

**ذرأ**- بخشی برای خدا از آنچه آفريده در نظر گرفتند.

**ذرأنا**- خلق وبوجود آورديم.

**ذرت**- گياهی خوراكی از تيره غلات كه دانه های زرد رنگی دارد كه روی شاخه كوتاهی به يكديگر چسبيده اند.

**ذرني**- مرا رها كن ( بعنوان تهديد ).

**ذرني و المكذبين**- مرا با آنها بگذار تا آنانرا مجازات دهم.

**ذره**- هر چيز بسيار ريز.

**ذرهم**- آنان را رها كن.

**ذروا** - ترك كنيد.

**ذريّات**- جمع ذريّه ، فرزندان.

**ذرِيّه**- اولاد ، فرزندان.

**ذريه**- نسل بعدی ، اولاد.

**ذكر**- ياد كردن ، بر زبان راندن.

**ذكری للذاكرين**- نصيحتی به ياد كنند گان آن.

**ذلة** - ذلت و خواری.

**ذلك ادنی**- آن نزديك به جور وظلم شويد.

**ذلك الكتاب**- قرآن کریم.

**ذلکم فسق**- سرکشی از اطاعت خدا و گرایش به معصیت.

**ذلیل**- خوار، پست.

**ذلیه المتاب**- بازگشتم بسوی خدا و توبه ام نیز برای اوست.

**ذمّت**- عهد، پیمان.

**ذمیم**- ناپسند، زشت.

**ذنوب**- جمع ذنب، گناهان.

**ذنوبنا** - گناهان کبیره.

**ذو الأوتاد**- سربازان و یا ساختمانهای قوی.

**ذو السلامة**- بدور از هرگونه نقفص.

**ذو العصف**- پوست یا کاه یا برگ خشك.

**ذوالجلال**- صاحب بزرگی و عظمت، یکی از صفات خداوند.

**ذوالقدر**- صاحب مقام.

**ذوب**- آب شدن، آب کردن فلزّات.

**ذوب آهن**- کارخانه ای که در آن آهن را برای مصارف صنعتی ذوب می کنند.

**ذوق**- خوشی و نشاط، سلیقه.

**ذي المعارج** - فرشتگان به آسمانها میروند.

**ذیحجه**- نام دوازدهمین ماه هجری قمری.

**ذید**- منطقه ای در امارات متّحده عربی.

**ذیقدر**- صاحب مقام.

**ذیقعده**- نام یازدهمین ماه سال هجری قمری.

**ذیقوه**- صاحب زور و قدرت.

**ذی القرنین**- پادشاه نیك که علم ودانائی را رعایت میکرد.

**ذی سعادت**- سعادتمند، خوشبخت.

**ذی ظفر** - آنکه انگشت ندارد مانند پرنده.

**ذی مسبغة** - گرسنگی.

# حرف ر

**رؤیا** – خواب دیدن.
**رئوف**- مهربان، رحیم.
**رئیس**- بزرگ قوم یا محل ، سرکرده.
**رائده**- مؤنث رائد ، پیشگام ، پیشرو.
**رابح**- سود برنده ، فایده کننده.
**رابحه**- اسم مؤنث رابح ، سودمند.
**رابطه**- پیوند بین دو نفر یا دو چیز.
**رابطوا** - سنگر گرفتن.
**رابیا** - بلند و باد کرده.
**راپورت**- گزارش ، خبر رسانی.
**راتب**- حقوق ، مستمری.
**راجستان**- ایالتی در شمال غربی هندوستان که پنجاب در شمال و بمبئی(مومبای) در جنوب آن است
**راجع**- بازگردنده ، برگشت کننده ، درباره.
**راجو**- نامی هندی.
**راجونه**- رازیانه ، گیاهی با دانه های ریز و معطّر که برای خوشبو کردن ترشیها و نان و شیرینی به کارمیرود.
**راحت**- آسوده ، آرمیده.
**راحت الحلقوم**- نوعی شیرینی که با نشاسته و شکر درست می کنند و چون بسیار نرم و لطیف است به این نام شهرت دارد.
**رادو**- نامی هندی .
**رادیو**- دستگاه ارتباط بوسیله امواج بین فرستنده و گیرنده که با برق یا باطری کار می کند.
**راز**- سرّ، مطلب پنهان و پوشیده.
**رازی** – زکریای رازی از بزرگترین دانشمندان ایرانی اهل ری و کاشف الکل بود.
**راسب**- ته نشین شونده ، مردود شده.
**راستگو**- صدیق ، درستگو.
**راستین**- درست.
**راستی**- صداقت ، درستی.
**راسخ**- پابرجا ، قوی ، ثابت.
**راسک**- بخشی در جنوب شرقی ایرانشهر دراستان سیستان و بلوچستان کناررود "سرباز" واقع شده.
**راسم**- رسم کننده.
**راسو**- موش خرما، حیوانی بزرگتر از موش که دمی دراز و پوزه ای باریك دارد

و هنگام احساس خطر بوی نامطبوعی از خود متصاعد می کند.

**راشد**- کسی که به راه راست برود.

**راشی**- رشوه دهنده.

**راضیه**- مؤنث راضی ، نام شخص.

**راضی**- خوشنود ، قانع.

**راعنا** - منظور اهانت و نکوهش او (ص).

**راعی**- چوپان ، نگهبان گلّه ، سرپرست ، حاکم.

**رافض**- ترك كننده .

**رافع**- بلند كننده ، بالا برنده.

**راکب**- سوار، سوار بر شتر یا اسب.

**راكله**- نام شخص.

**راكلر** - معمولی ، عادی.

**رام**- انس گرفته ، فرمانبر.

**رام الله**- مرکزحکومت فلسطینیان درکناره رود اردن.

**رامادا**- هتلی بزرگ در دبی.

**رامسر**- شهری زیبا و سرسبز در استان مازندران که در ساحل دریای خزر واقع شده.

**رامش**- آسایش ، آرامش ، و نیز بمعنی آواز شادی

**رامشگر**- نوازنده و خواننده.

**راملال** ـ اسم هندی.

**رامین**- نام شخص .

**رانده**- دور شده ، طرد شده.

**راننده**- شوفر، کسی که اتومبیل یا وسیله نقلیّه دیگری را می راند.

**رانیه**- اسم شخص.

**راه**- جاده ، محل رفت وآمد.

**راه پیما**- کسیکه راه میرود.

**راه پیمائی**- راه رفتن عده ای به منظور تظاهرات واعلام نظر خاصّ خود ، پیاده روی.

**راه ترکستان**- جاده یا مسیری که به ترکستان میرود و نیز بمعنی راهی که عاقبت آن معلوم نیست

**راه راست**- راه مستقیم.

**راه زن**- دزدی که میان راه و یا در بیابان جلوی مردم را بگیرد و اموال آنان را سرقت کند.

**راه شوبه**- راهزن ، دزد سرگردنه.

**راه کج**- راه غیر مستقیم ، گم راه.

**راه کعبه**- راه خانه خدا.

**راه نجات**- راه رهائی ، راه خلاص.

**راهبه**- زن تارك دنیا ، دیر نشین.

**راهدار**- نگهدارنده راه ، نگهبان راه.

**راهن**- گرو گذارنده اشیاء.

**راوی سخن**- سخنگو، کسی که نقل قول کند.

**رایج**- متداول ، چیزی که مورد قبول مردم باشد

**رایگان**- مجانی ، مفت ، بدون بها.

**رأس**- سر، کله نقطه بالا ، قله.

**رأس الخیمه**- یکی از شیخ نشینهای هفتگانه امارات متحده عربی.

**رأفت**- دل رحمی ، شفقت.

**رأوه زلفة**- عذاب را در نزدیکی خود احساس کردند.

**ربّ العالمین**- خداوند بزرگ ، صاحب دو جهان.

**رب العالمین**- تربیت کننده و مالك و راهنمای امر

**رب العزة** - دارنده قدرت وتوانائی .

**ربّ انار**- عصاره غلیظ آب انار.

**رب گوجه فرنگی**- عصاره غلیـظ شـــــده آب گوجه فرنگی.

**ربائبکم**- دختران همسرتان از شوهر دیگر.

**رباب**- نام مؤنث.

**رباب**- یك نوع آلت موسیقی ، ابر سفید.

**ربابه**- نامی زنانه.

**رباخوار**- نزول خوار.

**رباط**- پایتخت کشور مغرب ، نخ ، ریسمان.

**رباع**- وزنه بردار، منزل ، محلّ سکونت.

**رباع** - تعداد زنان بیشتر از چهار تا حرام است.

**رباعی**- نوعی شعرکه از چهارمصراع تشکیل شده

**ربان** - ناخدای واحد شناور، کشتی، لنج.

**ربت** - اضافه وزن و ورم کردن .

**ربح**- با(فتح ر و ب) بمعنای برنده ، سود به دست آورده.

**ربح**- سود ، منفعت.

**ربطنا** - با صبر خود پایدار و نیرومند شدیم.

**ربطنا** - با عصمت و صبر و ثابت بودن.

**ربع**- یك چهارم چیزی.

**ربع توله**- معادل تقریباً پنج سانتمترمکعب.

**ربع کیلو**- دویست وپنجاه گرم.

**ربع مثقال**- يك چهارم مثقال ، مثقال مقياس وزنی است معادل يك شانزدهم سير ، هر سير برابر است با هفتاد وپنج گرم.

**ربع مليون**- دويست وپنجاه هزار،يك چهارم مليون

**ربل**- روبل ، واحد پول روسيه (شوروی).

**ربوبيه**- از رَب گرفته شده بمعنای خدائی.

**ربود**- دزديد ، به سرقت برد.

**ربودن**- دزديدن ، سرقت كردن.

**ربيع الاول**- ماه سوم سال هجری.

**ربيع الثانی**- ماه چهارم سال هجری.

**ربيون** - گروهی از علما يا فقها ، تجمع گروه انبوه.

**رتبه**- درجه ، مقام ، مكان ، پايه.

**رتق**- اصلاح ، درست كردن بهم وصل نمودن

**رثاء الناس**- ترس از شخص نه از خدا.

**رثاء الناس** - شهرت وخود نمائی .

**رثيا** - زيبا و آراسته.

**رجاء**- اميدواری.

**رجال**- جمع رجل ، مردان.

**رجب**- ماه هفتم سال هجری.

**رجحان**- بهتر بودن ، برتری ، پسنديده تر.

**رجز**- لاف زدن ، گزافه گوئی.

**رجز الشيطان** - ترساندن شما از تشنگی.

**رجزا** - عذاب ، طاعون .

**رجس**- كثيف و نجس.

**رجع بعيد**- عدم امكان بازگشت به دنيا.

**رجعه** - باز گشت انسان به آنجا بود.

**رجل**- مرد ، مفرد رجال.

**رجوع**- بازگشت ، مراجعت.

**رجوع**- رجوع ازطلاق.

**رجوما للشياطين**- نابودی شياطين.

**رجيم**- شيطان ، پليد.

**رجيم**- رانده شده از رحمت خدا.

**رحاء**- چنبره زدن مار.

**رحال**- سفر كننده ، جهانگرد.

**رحالهم**- ظروفی كه در آن غذا داشتند.

**رحلت**- ازجائی به جای ديگر كوچ كردن،مردن

**رحم**- مهربانی ، خوش دلی.

**رحم زن**- زهدان ، محلّ بچّه در شكم مادر

**رحماء**- باهم مهربان ، رحيم ، بخشاينده.

**رحمت**- مهربانی ، شفقت ، محبت ، بخشندگی.

**رحمة الله** - مهربانی و بخشش خدا.

**رحمن**- مهربان ، بخشاینده.

**رحه**- آسیاب دستی .

**رحیق**- بهترین وشفافترین شراب.

**رحیمه**- با رحم ، دلسوز، مهربان.

**رخ** - روی ، صورت.

**رخ** - یکی از مهره های شطرنج.

**رخاه حیث اصاب**- نرم و قابل تغییر شکل.

**رخت**- جامه ، پوشش.

**رخت کن**- محل درآوردن و سپردن لباس.

**رختخواب**- محل خواب ، تشك وبالش وملافه و لحاف.

**رخنه**- سوراخ ، درز، حمله به مکانی.

**ردّ سئوال**- جواب ، پاسخ.

**رد وبدل**- بده و بستان ، دادن و گرفتن.

**رداء**- لباس بلند ، جبّه.

**ردّ پا**- اثر محل گذر، جای پا.

**ردما** - مانع محکم.

**رده**- ردیف ، صف ، رج.

**ردود الفعل**- عکس العمل ها ، واکنش ها .

**ردوها علی**- اسبها را پس فرستند.

**رذل**- فرومایه ، پست ، نابکار ، زبون.

**رزاق**- روزی دهنده ، از صفات خداوند.

**رزق**- روزی، آنچه که بدست می آید.

**رزم**- پیکار ، جنگ.

**رزم آرا**- کسی که درامور جنگی ورزیده باشد.

**رزم گاه**- محل جنگ ، میدان نبرد.

**رزمنده**- جنگجو، مبارز.

**رزمی**- جنگجو، شجاع.

**رس**- نوعی خاك قرمز رنگ و چسبناك که در صنعت کوزه گری مورد استفاده قرار می گیرد

**رسالت**- پیام ، دعوت ، پیامبری.

**رسّام**- نقاش ، صورت گر، نقشه بردار.

**رسانه**- دستگاههای اطلاع رسانی عمومی مانند رادیو ، تلویزیون ، روزنامه وغیره .

**رستاخ**- از بخش مقام.

**رستاخیز**- دوباره زنده شدن ، قیام ، روز قیامت

**رستگار**- نجات یافته ، آزاد.

**رستم**- بزرگترین پهلوان افسانه ای ایران.

**رستن**- نجات ، رهائی.

**رستوران**- محلّ عمومی صرف غذا.

**رسم**- نقاشی ، کشیدن.

**رسوا** - بدنام ، شرمنده ، بی آبرو.

**رسوب**- ته نشینی ، فرورفتن.

**رسوخ**- ثابت و استوار شدن ، رخنه کردن.

**رسول**- پیغام بر، مأمور، پیك.

**رسید**- قبض دریافت اشیاء.

**رسیدن**- به مقصد وارد شدن، آمدن، رسیدن میوه

**رش** - پاشیدن آب یا مایعات.

**رشاد**- ا ز گمراهی بیرون آمدن ، ایستادگی.

**رشادت**- دلیری ، شجاعت.

**رشاش**- آب پاش ، مسلسل.

**رشت**- یکی از شهرهای شمالی ایران.

**رشته**- پنبه یا پشم ریسیده شده وبشکل نخ درآمده

**رشدا** - دانا در دخل وتصرف در اموال.

**رشدیه**- نام شخص.

**رشک**- حسد، غیرت ،با( کسر ر) تخم شپش.

**رشمه**- طناب باریك ، رشته.

**رشوه**- حق الحساب بیجا دادن جهت انجام کاری.

**رشید**- تنومند ، شجاع ، خوش هیکل.

**رصاص**- سرب ، قسمتی که از گلوله پرتاب میشود

**رصاصی**- رنگ خاکستری.

**رضوان**- بهشت ، خوشنودی.

**رضیا** - رضایت دارد.

**رطب**- خرمای نورس و تازه.

**رطبا جنیا** - به نخل تکیه داد ، نرم.

**رطوبت**- نمناکی ، غلظت آب در هوا.

**رعب**- ترس ، وحشت.

**رعب آور**- وحشتناك ، ترسناك.

**رعد**- صدای غرّش ابر.

**رعناء**- خوش هیکل ، زیبا.

**رغبت**- خواستن ، علاقمندی.

**رغدا** - خوراك خوشمزه و فراوان وبدون زحمت

**رف**- طاقچه

**رف** - تزئینات ، گچ بری

**رفاع بحرین**- منطقه ای در کشور بحرین

**رفاقت**- دوستی.

**رفاه**- امنیّت ، آسایش.

**رفت**- او این مکان را ترك کرد.

**رفتار**- روش ، کردار.

**رفتن**- گذشتن ، روانه شدن.

**رفته**- او این مکان را ترك کرده.

**رفتی**- تو این مکان را ترك کردی.

**رفرف**- بالشها یا فرش بلند.

**رفریجر**- یخچال.

**رفض**- رد ، عدم قبول.

**رفع سمکها**- آنرا به طرف بالا پهن ساخت

**رفعت**- جاه ، مقام ، بلند پایه.

**رفقاء**- دوستان ، همسفران ، یاران.

**رفوع**- والائی.

**رفیع**- باریك ، نازك.

**رفیع**- والا مقام.

**رفیق**- دوست ، همراه.

**رقاد**- خوابیدن.

**رقاص**- مردی که میرقصد.

**رقاصه**- زنی که میرقصد.

**رقصیدن**- انجام حرکات موزون.

**رقم**- نوشتن ، عدد.

**رقیبا** - باالطلاع از کارهای شم.ا

**رقیق**- نازك، مخلوط شده با آب یا مایعات دیگر

**رقیه**- زن پاکدامن، نام دختر پیامبر، همسرعثمان ابن عفان که پس از وفات در غزوهُ بدر، عثمان خواهر وی امّ کلثوم را به زنی گرفت و بهمین جهت به " ذوالنورین " ملقّب شد.

**رکاب** - اشتر سواری.

**رکزا** - صدای پنهانی.

**رکاب**- حلقه فلزی که به زین اسب آویزان می کنند و هنگام سوار یا پیاده شدن پا را در آن می نهند.

**رکعات**- جمع رکعت نماز.

**رکله شوت**- ضربه زدن شدید به توپ بازی یا هر چیز دیگر.

**رکن**- پایه ، ستون ، زاویه ، گوشه.

**رکن آباد**- قناتی که در نزدیکی شیراز از دامنه کوه " نمو" سرچشمه می گیرد.

**رکوتا**- نوعی پنیر.

**رکود**- ایستادن ، توقف ، عدم تحرك ، در جا ماندن

**رکوع**- خم شدن در نماز ، سر فرود آوردن.

**رکیز**- تکیه گاه.

**رگ**- مجرای خون در بدن.

**رگاگ** - نان گراشی.

**رل**- نقش ، انجام وظیفه ای ویژه.

**رم**- با( فتح ر) ترس ، فرار، گریز.

**رم** - با(ضم ر) یك نوع مشروب الکلی که از نیشکر تهیه میشود ، پایتخت کشور ایتالیا.

**رماد** - خاکستر.

**رمادی** – خاکستری.

**رمان**– داستان ، افسانه ، در زبان عربی بمعنی انار

**رمانه**– ناف و اطراف آن ، نارنجك .

**رمز**– رازپنهان ، امر یا مطلب نامفهوم که برای حلّ آن احتیاج به کلید مخصوص است.

**رمز**– کلید شماره دار برای باز کردن قفل.

**رمزکار**– کلید موفقیت در کسب و کار.

**رمش**– نام هندو، با( کسر ر) به معناي مژه.

**رمضان**– نهمین ماه سال قمری و ماه روزه مسلمانان.

**رمضان** – اسم شخص.

**رمق** – توان ، نیرو.

**رمکان**– یکی از روستاهای بزرگ جزیره قشم.

**رمل**– ریگ نرم، شن ، ماسه.

**رمه**– گله گاو یا گوسفند یا اسب.

**رمه گوسفند**– گله گوسفند.

**رموز**– جمع رمز بمعنای اسرار، کد یا کلید.

**رمیده**– فرارکرده، گریخته.

**رمیله** – از بخش مقام.

**رمیم** – پوسیده ، کهنه.

**رمی**– پرتاب کردن.

**رمی جمره**– پرتاب سنگ به شیطان هنگام حج.

**رنج**– درد ، آزار ، محنت.

**رنجبر**– زحمتکش ، کارگر.

**رنجور**– ضعیف ، خسته ، مریض.

**رنجیده**– آزرده ، دلتنگ.

**رند**– زرنگ ، حیله گر ، بی قید وبند.

**رنده**– دستگاهی که در نجاری برای صاف کردن چوب و در آشپزخانه برای ریز کردن مواد غذائی به کار برده می شود.

**رنگ**– نما ، آنچه که ظاهر را تشخیص میدهد.

**رنگارنگ**– رنگهای مختلف که در هم آمیخته شده.

**رنگارنگ**– کانال تلویزیونی بی محتوا که مرکز آن در آمریکا است.

**رنگین**– رنگارنگ، جاییکه رنگ زده شده.

**رنگینه** – رنگینك، نوعی شیرینی که ازخرما تهیّه می شود.

**رهبانهم** – کشیشان آنان.

**رهسپار**– روانه.

**رهطك** - گروه و اقوا م شما.

**رهن**- اشیائی که دربرابر پول به دیگری واگذار شوند.

**رهنمود**- راهنما.

**رهین** - به گرو گذاشته شده نزد خدا.

**روئیدن**- رشد کردن ، نمو کردن.

**روئیده است**- رشد کرده است.

**رواج**- رونق ، ضد کساد.

**رواديد**- ویزا.

**رواسي**- کوه هائی استوار بر آن قرار داد.

**روال**- اسلوب ، روش.

**روان**- جاری ، روح.

**روانه**- رهسپار.

**روباز**- کسی یا چیز بدون پوشش سر.

**روباه**- جانوری از تیره سگها که پشم آن بلند و انبوه و دمی پرپشت دارد. بسیار حیله گر و زیرك است.

**روبده**- دهی از بخش رویدر دراستان هرمزگان

**روبیان**- میگو.

**روبی** - عمان ، یاقوت.

**روپیهٔ پاکستانی**- واحد پول پاکستان.

**روپیهٔ هندی**- واحد پول هندوستان.

**روح**- جان، روان.

**روح الله** - از رحمت و گره گشائی خداوند مأیوس نشوید.

**روح منه** - بنا به فرمان خدا در آن دمیده شد.

**روحا** - قرآن ، رسالت یا جبریل.

**روحیّه**- طبع ، سرشت.

**روخیزی** - منطقه ای در بحرین.

**رود**- رودخانه، نهر بزرگ که معمولاً از کوهها سرچشمه می گیرد و به دریا می ریزد.

**رودان** - بخشی در شهرستان میناب.

**رودبار**- شهرستانی در استان گیلان که محصول زیتون آن معروف است.

**رودخانه**- رود، نهر بزرگ و پرآب.

**رودکی** - شاعر بزرگ قصیده سرا و غزلسرای ایرانی که آوازی خوش داشت و ساز چنگ را نیز به خوبی می نواخت.

**رودکی** - نام خیابانی در شیراز.

**روده**- قسمت لوله ای شکل مجرای هاضمه از باب المعده تا مقعد.

**روز**- هنگام روشنائی و تابیدن خورشید.

**روزبه** ــ نام خانوادگی به معنای نیك بخت.

**روزخون** ــ نام خانوادگی.

**روزدن**- کاری را با شرمندگی و خجالت از کسی خواستن.

**روزمزد** – کارگری که روزانه مزد می گیرد.

**روزنه**- هر شکاف یا سوراخ یا پنجره ای در دیوار

**روزه**- صیام ، عدم خوردن وآشامیدن از سحر تا مغرب در روزهای ماه رمضان.

**روزه دار**- کسیکه در ایام ماه رمضان روزه میگیرد.

**روس** – اتباع کشور روسیه ( اتحاد جماهیر شوروی سابق).

**روستاء**- ده ، قریه.

**روستائی**- د ه نشین ، کشاورز.

**روسری** – پارچه ای که سر زنان را میپوشاند.

**روسفید**- آبرودار.

**روسیه**- کشوری بزرگ و پر جمعیّت در آسیا که پایتخت آن مسکو است.

**روشن** – افروخته ، تابان ، نورانی ، درخشان.

**روشنائی**- درخشندگی ، تابندگی

**روضات الجنات**- خوبیها و زیبائیها وبهترین مناطق.

**روفته گر**- روفتگر، جاروکش ، مأمور شهرداری

**روک**- رك ، صریح ، بی پرده.

**روکش**- پوشش.

**روگردان**- بی محلی ، بی اعتنا بودن.

**روگرفتن**- چادر ویا چیزی که زنان هنگام برخورد با غریبه ای سر و روی خودرا با آن میپوشانند.

**رول**- لوله کاغذ یا پارچه یا چیزدیگر.

**رولحافی**- ملافه ای که روی لحاف کشیده میشود

**روما**- رم ، پایتخت ایتالیا.

**رومال**- حوله ، چیزی که با آن صورت را خشك می کنند.

**رونق**- رواج ، درخشش ، زیبائی.

**رویال**- سلطنتی ، پادشاهی.

**رویدر**- بخشی در استان هرمزگان.

**رویه**- روی ، طرف بیرون و ظاهری چیزی

**ریاح**- جمع ریح ، بادها.

**ریاض**- پایتخت کشورعربستان سعودی.

**ریاضیات**- علم ریاضی.

**ریاضی**- علمی که در باره مقادیر اعداد بحث می کند ، ورزشکار.

**ریاکار**- فریبکار، دورو ، سالوس.

**ریال**- واحد پول ایران و نیز چند کشورعربی.

**ریال سعودی**- واحد پول کشور عربستان سعودی

**ریال قطری**- واحد پول کشور قطر.

**ریان**- تر و تازه ، باطراوت.

**ریبة فی قلوبهم** - شك ونفاق دردل دارند.

**ریچارد نیکسون**- یکی از رؤسای جمهور سابق آمریکا.

**ریح**- باد ، نسیم.

**ریحانه**- نامی زنانه.

**ریخت**- پراکنده کرد ، پاشید.

**ریختن**- پراکنده کردن ، پاشیده شدن.

**ریز**- کوچك ، خرد.

**ریسمان**- بند ، طناب.

**ریش**- موی صورت مردان ، زخم ، به زبان عربی پر(بافتح پ).

**ریش سفید**- بزرگ قوم یا محلّه.

**ریشا**- لبا س فاخر ، دارائی.

**ریشه**- پایه ، بیخ ، قسمتی از گیاه که در خاك قرار گرفته.

**ریع** - جاده یا مکان مرتفع.

**ریگ**- خرده سنگ ، شن.

**ریگان** - رونالد ریگان یکی از رؤسای جمهور سابق آمریکا.

**ریل**- جاده آهنی.

**ریل آهن**- راه آهن ، راه عبور قطار.

**ریم**- چرك بدن یا لباس.

**رینبو**ــ شیر دانمارکی.

**ریه**- شش ، عضو تنفسی مهره داران.

**ریور** - رودخانه به زبان انگلیسی.

**ری** - آب به درخت دادن ، زیاد شدن.

**ری** - شهری در نزدیکی تهران.

# حرف ز

**زائید**- بچّه به دنیا آورد.

**زابل** - یکی از شهرهای استان سیستان و بلوچستان.

**زاده**- متولّد شده ، فرزند.

**زار زار**- با ناله و زاری گریه کردن.

**زاراحمدخان**- یکی از خوانین اشکنان.

**زارع**- کشاورز ، برزگر.

**زاری**- گریه و ناله.

**زانی**- زناکار ، مردی که روابط نامشروع و حرام با زنی داشته باشد.

**زاهد**- پرهیزکار.

**زاهدان**- مرکز استان سیستان و بلوچستان.

**زایر** - زیارت کننده.

**زایمان**- به دنیا آوردن بچّه.

**زاینده رود**- یکی از رودهای بزرگ ایران که در اصفهان جریان دارد.

**زباد**- یا گربه زباد پستانداری است در آفریقا و آسیا در بدنش کیسه ای ترشّحی وجود دارد که از آن چربی معطّری بنام زباد می گیرند و در بعضی نواحی از آن عطر می سازند.

**زبار**- شهری.

**زباری**- اهل زبار.

**زبان**- عضوی از بدن که در دهان قرار دارد و وسیله سخن گفتن و چشیدن مواد غذائی است .

**زبده**- به ضم(ز) خبره، ماهر، کاردان ، و به زبان عربی با کسر( ز) و فتح( د) کره.

**زبر**- به کسر( ز) خشن ، زمخت، به کسر(ز) و فتح( ب) بالا.

**زبون**- عاجز، ذلیل.

**زبیده**- همسر هارون الرشید.

**زبیر**- زبیرابن العوّام از مشاهیر عرب پسر عمّه پیامبر، مادرش صفیّه دختر عبدالمطلب بود. در کودکی اسلام آورد . در بیشتر جنگهای زمان حضرت رسول شرکت داشت. پیغمبر او را از "عشره مبشّره " قرار داد.

**زجر**- عذاب ، درد.

**زحل**- یکی از سیّارات منظومه شمسی.

**زحمت**- رنج ، شلوغی.

**زحمت کش**- شخص تلاشگر و سخت کوش.

**زدن**- ضربه وارد کردن.

**زدودن**- پاك کردن.

**زر**- طلا.

**زراعت**- کشت وکار.

**زرافشان**- نام فامیلی به معنی کسی که طلا پخش می کند ، سخنانش مانند زر است.

**زرتشت**- زردشت ، پیامبر ایران باستان، مؤسس آئین زرتشتی.

**زرد**- یکی از رنگها ، برنگ زعفران.

**زردآلو**- درختی است که در مناطق معتدل خشك می روید. میوه آن برنگ زرد یا نارنجی و دارای هسته ای سخت است که مغز آن شیرین و گاهی تلخ می باشد.

**زردچوبه**- ریشه ضخیم و زرد گیاهی است که در مناطق گرمسیری می روید. ریشه نرم شده آن را به عنوان ادویه غذائی و برای رنگ به کار می برند.

**زردو**- بیماری زردی ، یرقان.

**زرشک**- درختچه ای خاردار که میوه های قرمز یا سیاه و ترش آن خوراکی است.

**زرع**- کاشتن.

**زرقاء**- آبی رنگ.

**زرگر**- طلا ساز، طلا فروش.

**زری**- طلائی، نامی زنانه.

**زری دوز**- پارچه ای که در بافت آن از نخهای طلائی استفاده شده باشد ، کسیکه پارچه زری میدوزد

**زریبه باغچه**- زمینی کمی بزرگتر از باغچه که در آن کشت و زرع بکنند.

**زریع**- کاشته شده.

**زشت**- بد ، نازیبا.

**زعبیل**- منطقه ای در دبی.

**زعتر**- گیاهی با برگهای معطّر که برای خوشبو کردن غذاها مورد استفاده قرار می گیرد.

**زعفران**- گیاهی است که از پرچم گلهای آن برای رنگ کردن و معطّر نمودن غذاها استفاده می کنند

**زعفرانیه**- منطقه ای در شمال شهر تهران.

**زعماء**- جمع زعیم ، رهبران ، حکام.

**زعیم**- رهبر، پیشوا.

**زفاف**- شب عروسی، ازدواج.

**زفت**- بد، ناپسند.

**زکات**- قسمتی از مال که باید طبق دستور شرع در راه خدا صرف شود.

**زکام**- سرماخوردگی، آب ریزش بینی.

**زکریا**- زکریا رازی دانشمند ایرانی و کاشف الکل، نام شخص.

**زکیه**- پاکیزه ، نامی زنانه.

**زلال**- شفّاف ، روشن ، صاف.

**زلف**- گیسو، موی جلو سر.

**زلیخا**- همسر (عزیز مصر) که نسبت به حضرت یوسف (ع) اظهار علاقه می کرد.

**زمزم**- آب زیاد و زلال.

**زمزم مکه**- چاه مقدّسی در مکه ، واقع در جنوب شرقی کعبه ، مقابل زاویه ای که حجرالاسود در آن قرار دارد. از آب آن زائرین برای سلامتی مینوشند و برای شفای بیماران با خود می برند.

**زمام**- مهار، عنان.

**زمام امور**- کارهای کشور را اداره کردن.

**زمامدار**- رهبر، پیشوا.

**زمان**- وقت ، مدّت.

**زمخت**- درشت ، کلفت.

**زمرّد**- سنگ قیمتی سبز رنگ.

**زمیل**- همکار.

**زمین**- کره خاکی ما، یکی از سیّارات منظومه شمسی ، تنها سیّاره ای که تاکنون ثابت شده که در آن حیات وجود دارد. دارای دریاها ، اقیانوسها، کوهها و جنگلهای بسیار.

**زمینه ساز**- برنامه ریز.

**زن**- انسان مادّه ، جفت مرد.

**زنا**- رابطه نامشروع زن و مرد.

**زناکار**- شخصی که عمل زنا انجام دهد.

**زنبور**- زنبورها حشراتی هستند با بالهای نازك که بصورت د سته جمعی زندگی می کنند.

**زنبورعسل**- نوعی زنبور که با گرده گلها و شیره آنها در کندوهای مومی خود عسل می سازند.

**زنبیل**- سبد.

**زنجان**- یکی از شهرهای ترك زبان ایران که راه آهن تهران – تبریز از آن می گذرد.

**زند** – یکی از سلسله های پادشاهی ایران (زندیّه)، نام خیابانی در شیراز.

**زندان**- محبس، محلّ نگهداری مجرمین.

**زنده**- جاندار.

**زنگ**- آلتی برقی که با فشار دادن دکمه ای به صدا در می آید ، کاسه کوچك آویزداری که به گردن چهارپایان می بندند.

**زنگی**- سیاه پوست.

**زهد**- پرهیزکاری ، پشت کردن به مال دنیا.

**زهر**- سم ، مادّه ای که در نیش بعضی حشرات وجود دارد و کشنده است.

**زهرا**- لقب حضرت فاطمه دختر پیامبر، درخشنده روی .

**زهرآلود**- آلوده به زهر، کشنده ، سمّی.

**زهره**- ناهید ، ونوس ، یکی از نزدیکترین سیارات به زمین.

**زواج**- عقد شرعی زن ومرد.

**زواد**- با تشدید حرف ( و ) فردی که آذوقه یا مواد غذائی را تهیه میکند.

**زوّار**- جمع زائر، زیارت کنند گان.

**زوال**- از بین رفتن ، غروب آفتاب ، ناپدید شدن.

**زوج**- جفت ، عددی صحیح که بر دو تقسیم میشود همسر زن و مرد.

**زود**- سریع ، با شتاب ، تند.

**زور**- نیرو ، قدرت، توانائی.

**زورآور**- قوی ، پر قدرت.

**زورق**- قایق ، شناور کوچك.

**زیب**- زینت ، آرایش ، تجمل.

**زیبا**- خوش نما ، خوشگل.

**زیبرا** – گورخر، حیوانی وحشی است که بدنش دارای خطوط سیاه و سفید است و در آفریقا زندگی می کند.

**زیبنده**- لایق ، مناسب .

**زیدان**- زین الدین زیدان فوتبالیست فرانسوی جزایری الأصل.

**زیر**- پائین ، علامت حرف ( جر ).

**زیرک**- زرنگ ، با هوش ، دانا.

**زیرکوه**- پائین کوه ، محلی که در دامنه کوه قرار دارد.

**زیلو**- بساط ، گلیمی که با نخهای پنبه ای و با نقش ونگاربافته میشود.

**زین**- چیزی که ازچوب وچرم درست میکنند و بریشت اسب میگذارند وهنـــگام سواری روی آن می نشینند.

**زینت**- آرایش ، پیرایه ، تزئین.

**زینل**- نام شخص.

**زیور**- زینت ، تزئین.

**زاده بسطة** – توانگری ومقام و فضیلت.

**زبد**- کف شناور هنگام ذوب فلزات.

**زبدا**- کف روی آب.

**زبرا** – گروه گروه و احزاب.

**زبورا** – کتابی است دارای موعظه ها و حکمت ها

**زحزح عن النار**- از آتش دور گردانیده شد.

**زحفا** – پیش روی لشکر برای جنگ.

**زخرف القول**- باطل که آرایش شده.

**زرتم المقابر**- مردید و در آن دفـــن شدید.

**زرقا** – چشمهای آبی رنگ.

**زعیم** – ضامن بودن.

**زفیر**- نفس را با شدت بیرون دادن.

**زکات** – نیکی از بدیها یا دین و صلاح.

**زلفا من اللیل**- ساعت های نزدیك روز.

**زلفی**- تقریبا.

**زمرا**- گروه های جداگانه.

**زنیم** – خود را بقومی وابسته نموده ، شرور.

**زوجین** – از هرچیز دوعدد بوجود آورد.

**زهق الباطل**- ازبین رفتن باطل.

**زیادة** – نگاه به روی مبارك خداوند.

**زیغ** – گذشت و گمراهی از حق.

# حرف س

**سؤاتهما**- عورت آنان.

**سؤال**- پرسش ، درخواست ، خواستن.

**سئ بهم**- از ترس ناگوارى از آمدن آنان ناراحت شد.

**سئلوا الفتنة**- از آنان خواسته شد برعليه مسلمانان بجنگند.

**سئول** ــ پايتخت كشور كره جنوبى.

**ساعت مرتفقا**- محل و ياقرارگاه ( آتش).

**سائب**- ول ، بى بند وبار ، بى كس.

**سائبة** - شتر واگذار شده به بتان.

**سائبه** – مونث سائب.

**سائحات** - زنان هجرت كننده يا روزه دار

**سائغ شرابه**- گوارا و نوشيدن آن آسان است

**سائقه**- راننده زن.

**سائى**- جلا دادن ، صاف كردن ، تميز كردن.

**سابقه**- گذشته اشخاص يا وقايع زند گى آنان.

**ساجد**- سجده گر هنگام اقامة نماز.

**ساچمه**- يك نوع گلوله ريز.

**ساحر**- شعبده باز ، چشم بند.

**ساحل**- كنار دريا يا رودخانه.

**ساخت**- ساختن ، سازش ، توافق.

**ساختن**- پديد آوردن ، بوجود آوردن.

**سادات**- جمع سيد ، آقا، اولاد پيامبر.

**ساده**- بِى زينت ، بِى آلايش ، بدون زيور آلات

**سارب** – هر كس با هم جنس خود روان است

**سارخ** – لباس عروسى.

**سارع**- عجله كننده ، سريع.

**سارق**- دزد .

**سارى** ــ لباس زنان هندى.

**سارى** ــ مركز استان مازندران در شمال ايران

**سازش**- بتوافق رسيدن ، صلح ، آشتى.

**سازگار**- سازش كننده ، موافق.

**سازمان امنيت** – سازمانى در داخل هر كشور كه وظيفه اش حفظ امنيّت آن كشور است

**سازمان ملل**- مجمع سیاسی اکثر کشورهای جهان برای بررسی اختلافات ووقایع

**سازنواختن**- ساز زدن ، موسیقی نواختن

**ساعت**- دستگاه تعیین وقت وزمان

**ساعة العسرة** - در تنگنای جنگ تبوك

**ساعد**- دست انسان از مچ تا آرنج

**ساغر**- پیاله شرابخوری ، جام

**ساق پا**- قسمت پائین پا از مچ تا زانو

**ساقین**- آب دهندگان

**ساقین** - هر دو پا

**ساکت**- بی صدا ، خاموش ، آرام.

**ساگو**- دانه های ریز نشاسته ای که از آن نوعی شیرینی شبیه حلوا تهیّه می کنند .

**سال جدید**- سال نو.

**سالم**- تندرست ، بی عیب.

**سالمین**- جمع افراد سالم.

**سام**- ورم ، مرض ، دارای سم ، زهر.

**سامچه**- منطقه ای در گرجستان.

**سامرا**- دور وبر وی شب زنده داری میکنند.

**سامره**- جلسه افسانه سرائی.

**سامره**- شهری درعراق.

**سامع**- شنونده.

**سامیه**- نام مؤنث سامی.

**سامی**- بلند مرتبه ، با مقام .

**سان**- بازدید از رژه ارتش.

**سانحه**- حادثه ، واقعه ای بد.

**ساندویچ**- غذائی تشکیل شده ازدوتکه نان که درمیان آن انواع خوردنیهای سبك مانند پنیر، کاهو، خیار، ترشی و نیز انواع گوشت قرار می دهند.

**سانیو**- شرکتی ژاپنی تولید کننده لوازم برقی.

**ساوه** - شهری در نزدیکی تهران.

**سایح** - جهانگرد.

**سایرین** - دیگران ، کسان غیر.

**سایه**- سیاهی هر جسمی یا شیئی که در برابر نورآفتاب یا روشنائی روی زمین می افتد.

**سآوی** - پناه خواهم برد وبر آن تکیه میدهم.

**سأرهقه صعودا**- اورا بشدت مجازات خواهم کرد

**سأصليه سقر**- اورا به جهنم خواهم فرستاد.

**سبا** – نام سی وچهارمین سوره مکی قرآن.

**سبا** – نام شهری در جنوب غربی عربستان سعودی یمن کنونی.

**سبال** – توله سگ.

**سبب**- علت ، جهت ، بهانه ، علاقه خویشاوندی

**سبح بالعشي**- شامگاه و بامدادان تسبیح گوی.

**سبحانه** – مبرا بودن از داشتن فرزند.

**سبحان**- یاد کردن خدا ، تنزیه .

**سبحان الذي** – نشان دهنده بزرگواری و توانائی خداوند.

**سبحانك** – خدای بی همتا.

**سبحانك** – خدای بی همتا وهیچ یك از خلایق شباهتی به او ندارد.

**سبخ** – نام نخلستانی.

**سبد**- زنبیل ، ظرفهائی که از شاخـــه هـــای نخل می سازند.

**سبز**- رنگی که از ترکیب دو رنگ آبی وزرد تشکیل شد ه و نشانه خرمّی است.

**سبزوار**- شهرستانی در غرب استان خراسان.

**سبزیجات** – انواع سبزیهای خوردنی مانند گشنیز، جعفری، تره، تربچه و غیره.

**سبزی** – هرنوع گیاه سبزرنگ وخوردنی، سبز بودن.

**سبع** – هفت آیه و آن سوره الفاتحه است.

**سبع طرائق** – هفت آسمان.

**سبو**- کوزه دسته دار که در آن آب یا هر آشامیدنی دیگر قرار داده شود.

**سبیل**- موهای پشت لب مردان.

**سبیل** – نکوهش یا گناه وشرمندگی.

**سبیل الرشد**- راه راست هدایت.

**سبیل الغی** – گمراهی.

**سبیلا**- با روش های محتلف

**سپاس**- تشکر ، قدر دانی.

**سپر**- مانع ، جلوگیرنده ، دفع حمله دشمن ودفاع از جنگجو.

**سپس**- پس از آن ، بعد.

**سپهرصادرات**- شرکت صادراتی سپهر.

**سپو**– سفره قدیم.

**سپولا پتوساز**– شرکت پتو سازی.

**ستاره**– اختر ، کوکب ، اجرام آسمانی که در شب میِ درخشند.

**ستایش**– مدح ، ثنا ، خوبی.

**ستر**– پوشش ، حجاب ، پوشاندن.

**سجاد** – سجده کننده ، لقب امام زین العابدین امام چهارم شیعیان.

**سجاده**–جا نماز.

**سجدا**– در برابر او سجده کردند.

**سجل** – شناسنامه ، برگه هویت.

**سجوان**– جوان ولگرد ، جوان وار ، نجیب زاده

**سجیل** – گل پخته شده همانند سنگ.

**سحر**– با فتح (س) و (ح) صبح زود ، بامداد، نامی برای زنان.

**سحر**– با کسر (س) جادو.

**سحر یؤثر**– آموزش جادوگری میکند.

**سحرخیز**– کسی که صبح زود از خواب برمیخیزد

**سخاوت** – کرم ، دست ودل بازی.

**سخت** – دشوار ، سفت،محکم ، استوار.

**سخر الله منهم**– به علت همکاری با کفار خدا آنان را به ذلت کشاند.

**سخره**– کسی که مورد تمسخر دیگران باشد ، گماردن کسی به کار بدون مزد.

**سخط الله علیهم**– غضب خدا بر آنان است.

**سخون** – گرمی.

**سد** – مانعی که در مقابل آب ساخته می شود تا از جریان آن جلوگیری و آن را تنظیم و کنترل کند

**سدر**– درخت کنار، میوه کوچك و خوردنی دارد. خیسانده برگ کوبیده آن در آب کف می کند و در بعضی نقاط برای شستن سر و تن بکار می رود.

**سدرة المنتهی**– در عقاید اسلامی درخت سدری که در آسمان هفتم یا در اقصای بهشت واقع شده. از پیغمبر نقل است که " بر هر برگی از آن درخت فرشته ای دیدم ایستاده و خداوند را تسبیح می کند" . گویند هیچ کس جز پیامبراسلام از آن فراتر نرفته است.

**سدهی**– از لهجه های مرکزی ایران.

**سدود**- جمع سد ، موانع.

**سر**- با فتح (س) کلّه ، بالاترین عضو بدن انسان

**سرّ**- با کسر (س) راز، حرف پنهانی.

**سر درد**- درد سر، عارضه ناراحت کننده سر

**سراب**- پدیده شگفت انگیز جوّی ، که به سبب انکسار نور بر لایه ای از هوای رقیق شده ، ایجاد می شود مانند بیابان و یا جاده ای که براثر تابش آفتاب از دور شبیه آب به نظر می رسد.

**سراپا**- تمام بدن از سر تا پا.

**سراجا جمیلا**- طلاق با عزت ، احترام.

**سرادقها**- شعله آتش و دود آن.

**سراشیب**- سرپائینی ، سرازیری.

**سراعا**- شتاب کنندگان بسوی خالق.

**سراغ**-علامت ، پرسیدن از مکان کسی.

**سراک** - هتلی در یمن.

**سرامیک**- کاشیهای ریزی که برای تزئین دیوار در کنار یکدیگر بچسبانند.

**سراوان**- شهرستانی در استان سیستان و بلوچستان کنار مرز پاکستان.

**سراویل**- جمع سروال، شلوار.

**سرایت**- واگیری ، انتقال بیماری از شخصی به شخص دیگر.

**سرایدار**- دربان ، فراش مدرسه ، راهنمای مدرسه

**سرب**- فلزی که برای ساخت گلوله استفاده می شود

**سربا** - مسیر و گذر.

**سرباز**- سپاهی، نظامی، ازجان گذشته در راه وطن

**سرباز**- منطقه و رودی در بلوچستان.

**سرتاسر**- از آغاز تا انتها.

**سرتاسری**- سراسری ، همگی.

**سرخ**- خونی ، قرمز، به رنگ خون.

**سرخاب**- گرد سرخ رنگی که زنان برای زیبائی به صورت می مالند.

**سرخس**- نام گیاهی دائمی بی گل.

**سرد** - خنك.

**سرداب**- طبقه زیر، زیر زمین.

**سردار**- رییس قوم ، فرمانده.

**سردار سپه**- لقب رضا شاه.

**سرزنش**- ملامت کردن ، انتقادکردن ، گله کردن.

**سرعت**- شتاب، حرکت تند.

**سرقت**- دزدی .

**سرکش**- گردنکش ، یاغی .

**سرکه**- مایه ای ترش که از انگور یا خرما به دست می آید.

**سرگیجه**- دوران ، دوار سر.

**سرلوحه**- نام و عنوانی که در بالای کتاب یا نامه بنویسند .

**سرمازدگی**- منجمد شدن ، یخ بستن.

**سرمایه**- دارائی ، ممرعایدی.

**سرمدا** - همیشگی ، جاویدان.

**سرمشق**- مثل ، عبرت .

**سرمه**- گرد سیاه رنگی که از سرب ساخته شده و جهت تقویت چشم و زیبایی استفاده میشود.

**سرمه ای**- برنگ سرمه.

**سرمه دان**- ظرف مخصوص سرمه.

**سره**- راز خودرا به وی گفت ، اورا شاد کرد.

**سرو**- درخت همیشه سبزکه بلندی آن تابیست متر هم می رسد .

**سرود**- نغمه ، تصنیف ، ترانه ، آوازی که دسته جمعی میخوانند.

**سرور**- خداوندگار، ارباب ، مافوق.

**سروش**- جبرییل ، الهام الهی ، وحی .

**سریا** - فرزند والا.

**سریر**- اورنگ ، برتخت نشستن، تخت شاهی.

**سریع**- ناگهانی ، ناگهان ، بی خبر، بی مقدمه.

**سره پول**- پول خالص و غیر تقلبی.

**سزا**- جزاء، عقاب ، عقوبت ، کیفر.

**سزاوار**- شایسته ، لایق ، شایان ، مستحق.

**سست**- نرم ، بی پایه.

**سسل**- سیسیل ، جزیره ای در ایتالیا.

**سطح**- ظاهر، رویه .

**سطح زمین**- خاک ، ارض.

**سطر**- خط ، حدود ، رویه ، صف ، رشته.

**سطل**- دلو، ظرف مخصوص آب .

**سطوت**- حمله کردن، غلبه یافتن.

**سطوت زاده**- نام خانوادگی.

**سعادت**- خوشی ، برکت ، رفاهیت ، آسایش.

**سعادت آباد**- منطقه ای در شهر تهران.

**سعته** - دانائی و دارائی ورزق او.

**سعد**- خوشبخت ، نام مذکر.

**سعدونی**- نام خانوادگی.

**سعدی**- " شیخ مصلح الدین عبدالله شیرازی" مشهور به سعدی ، شاعر و نویسنده بزرگ ایران که به "افصح المتکلمین" معروف است.

**سعید**- خوش ، خوشحال ، سعادتمند.

**سعی**- تقلا، تلاش ، کوشش.

**سفارت**- نمایندگی دولت در کشورهای دیگر

**سفاهة**- کم عقلی ، گمراهی.

**سفر**- مسافرت ، سیاحت ، گردش.

**سفرا قاصدا**- سفر مسافت کوتاه.

**سفره**- رومیزی.

**سفید**- ابیض ، برفی.

**سفیر**- مامور رسمی یک دولت در دولت دیگر

**سقاء**- آبرسان.

**سقائی**- آبرسانی.

**سقایة الحاج** - آب نوشاندن حجاج.

**سقط فی ایدیهم** - به شدت پشیمان شدند.

**سقف**- بام، حد، آسمانه.

**سکت**- اقامت گزید.

**سکرت ابصارهم**- چشمانشان بسته واز دیدن ممنوع شدند.

**سکن لهم**- به آنان اطمینان پیدا کرد.

**سکینة** - اطمینان وامنیت و مرحمت.

**سکته قلب**- ایست کردن قلب.

**سکرتیر**- سکرتر ، منشی ، راز دار، محرم اسرار

**سکنی**- سکونت ، ساکن بودن.

**سکه**- پول فلزی .

**سکو**- برآمدگی زمین مانند تخت که در کنار حیاط می ساختند، محل پرتاب موشك.

**سکوت**- آرامش ، بی سروصدایی ،آسوده ، ساکن

**سکینه**- نام مونث .

**سگ**- حیوانی وفادار و نگهبان.

**سل** - نوعی مرض.

**سـلا**- راهی برای پیمودن.

**سلاح جوی**-هواپیمای جنگنده ، سلاحهای نیروی هوائی.

**سلاح ضد موشک**- سلاحی که موشك دیگری را هدف قرار می دهد.

**سلاح کشتارجمعی**- اسلحه ای که عدّه بسیاری را از بین می برد مانند بمب اتم.

**سلار**- نظام خورشیدی.

**سلاله** - غذائی که با آب تهیه میشود.

**سلام علیکم** - ازما در امان هستید.

**سلام وعلیک**- درود گفتن ، تبریک گفتن.

**سلب**- گرفتن چیزی.

**سلحشور**- رزمجو، جنگاور،جنگجو، مبارز، دلاور

**سلطان** - دارای تسلط و بهانه.

**سلطانا** - تسلط بر قاتل با محکومیت قصاص یا پرداخت دیه.

**سلطانا** - حجت ، ودلیل.

**سلطانا** - حجت ودلیل و اثبات.

**سلطانا مبینا** - مدرك عیان برعذاب.

**سلطانیه** - مال خود که برآن تسلط و قدرت دارم

**سلف**- پیشینیان، بیعی که بهای جنس از پیش پرداخته شود و تحویل جنس پس از موعدی که در قرارداد مقرر شده ، صورت گیرد.

**سلقوکم**- شما را اذیت و آزار کردند.

**سلما لرجل**- رهائی از مشارکت در درگیری

**سلمه**- نام زنانه ، تندرست ، سالم.

**سلوک**- رفتار، حرکت ، وضع ، اخلاق.

**سلوم**- نام مذکّر.

**سلوه** - نام مؤنث.

**سلیقه**- ذوق، ظرافت ، لطافت ، زیبایی ریزه کاری

**سلیم**- سالم ، تندرست.

**سلیمان**-نام پیامبری که زبان حیوانات رامی دانست

**سَم**- با ضم (س) ناخن دست و پای چهارپایان.

**سم**- با فتح (س) زهر.

**سم الخیاط** - سوراخ سوزن.

**سم سم** ـ کنجد.

**سماء**- آسمان.

**سماجت**- اصرار، لجاجت.

**سماچ**- جمع سمکه ، ماهیها ، ماهیگیر.

**سماحت**- گذشت ، فداکاری.

**سماعه** - گوشی تلفن.

**سماعون لقوم آخرین**- برای جاسوسی گفتار شما را می شنوند.

**سماعون للکذب**-حرف شمارا میشنوند و آنرا تغییر میدهند.

**سماور**- ظرف فلزی که وسط آن محفظه آتش قرار دارد وبا آن آب را می جوشانند و یا از نوع برقی آن استفاده می کنند که احتیاج به آتش ندارد.

**سمر**- افسانه شب، قصه.

**سمرقند**- قدیمی ترین شهر آسیای مرکزی که فعلاً در ازبکستان است.

**سمنان**- شهری بر دامنه البرز و بر حاشیه کویر نمك که از غرب به تهران محدود میشود.

**سمنت**- ملاط ، سیمان .

**سموم**- جمع سم ، زهر.

**سمیا** - بی همتا در اخلاق و نیکی.

**سمیر**- نام مذکر، سبزه رو.

**سمیرم** ـ شهری نزدیک اصفهان.

**سمیره**- نام مونث ، سبزه رو.

**سمیع**- شنوا.

**سمیه**- از زنان صدر اسلام که که قبل از دیگران اسلام آورد و لقب "سابقین" دارد.

**سن** - عمر.

**سنان**- سرنیزه.

**سنبل**- گیاهي پیازدار که گلهای رنگین می دهد و در آغاز بهار میروید.

**سنّت**- رسم ،عقیده موروثی ،عرف ، روایت متداول عقیده رایج.

**سنة** - خواب آلودگی وغفلت ، سال و سنت.

**سنتور**- ساز شرقی زهی مضرابی.

**سنجاق**- گیره، سوزن.

**سند**- مدرک ، دستاویز، ملاک ، سندیت دادن.

**سند** - رودخانه ای در هندوستان.

**سندان** - وسیله ای آهنی که آهنگران آهن
را روی آن میگذارند و می کوبند.
**سندس** - ابریشم نازك وظریف.
**سندس** - دیبا، گرانبها ، پارچه ابریشمی
زربافت
**سنستدرجهم**- آنان را بهلاکت خواهیم
رساند
**سنسمه**- اورا شرمسار خواهیم کرد.
**سنفرغ لکم**- سپس به محاسبه شما خواهیم
پرداخت
**سنگ**- حجر، صخره.
**سنگلاخ**- سنگی ، پرسنگ ، سخت.
**سنن**- آداب و رسوم دین.
**سنن**- سنت ها ، روش و برنامه ها.
**سنندج** - مرکز استان کردستان ایران.
**سنین**- جمع سنه ، چند سال ، سالها.
**سنی مذهب**- عنوان مسلمینی که پس از
قرآن ، فقط فعل و قول و تقریر پیامبر را
ملاك احکام شرع می شمارند و صحابه و
خلفای اربعه ( ابوبکر، عمر، عثمان و علی)
را مأخذ سنت پیغمبر مي دانند و از روش
و سنت ایشان پیروی می نمایند.

**سه**- عدد سه ۳.
**سه**- نفسه خوار ، کوچك ، سرکوفت دادن
به خود
**سه قطره**- سه چکه.
**سهام**- دارایی ، سند دارائی ها.
**سهل**- آسان ، بی زحمت.
**سهل انگار** - لا قید ، بی بندوبار.
**سهم**- قسمت، تقسیم کردن ، شرکت داشتن
درحصه
**سهمیه**- جیره ، مقدار قلیل .
**سهول**- جمع سهل ، هموار ، آسان.
**سوء** - بد ، مورد قبول نیست.
**سوئد**- یکی ازکشورهای اسکاندیناوی که
پایتخت آن استکهلم است.
**سوئیس** - کشور اروپائی ، پایتخت آن
برن میباشد
**سواء** - جدا ، یکسان ، وسط ، میانه.
**ســـــواء السبیل** - راهی در پیش
گرفت.
**سوابق** - پیشینه ، اعمال انجام شده در
سابق
**سواة** - به اتمام رسید.

**سواحل**- جمع ساحل ، لنگرگاه ، ساحل رودخانه بااسکله.

**سواد**- دانستن خواندن ونوشتن ، اطلاعات ، تحصیل کردن، دانا بودن.

**سوار**- بر روی چیزی بودن، اسب یا اتومبیل یا کشتی .

**سواره** - کسیکه سوار وسیله ای باشد.

**سوأة أحيه**- پوشاندن عورت .

**سوبیل**- موی پشت لب جانداران(مثل موی سبیل گربه).

**سوج** - سوزش ، سوختن.

**سودابه**- همسر افراسیاب پادشاه توران زمین

**سودان**- کشوری در آفریقا.

**سور**- دیوار دور شهر، تند ، سخت.

**سورو**ـ اسم روستائی.

**سوریه**- کشوری مدیترانه ای در شرق لبنان

**سوری** ـ نوعی ماهی شور.

**سوزش**- سوختن ، درد عضوی از بدن بر اثر تماس با آتش.

**سوزن** - میله فلزی ریز که دارای نوك تیز وته سوراخ دار که برای دوخت پارچه از آن استفاده میشود.

**سوزنده** - چیزی که می سوزاند.

**سوسن**- نام گیاهی پیاز دار با گلهای زیبا.

**سوغات**- هدیه ، ارمغان ، ره آورده.

**سوق** - بازار.

**سوگ** - عزا ، ماتم ، غم واندوه.

**سوگند**- قسم ، عهد.

**سوگواری**- عزا داری.

**سولت** - خواهان وآسان جلوه کردید.

**سونا** ـ طلا ، نوعی حمام بخار.

**سونی**- شرکت ژاپنی سازنده لوازم الکتریکی والکترونی.

**سوهان**- صدای بلند ، آزار دادن ، پّهن.

**سویا** - تندرست بدون هیچ عیب و دردی.

**سویدان**- نام فامیلی .

**سویس**- کانال سوئز واقع در دریای سرخ.

**سوی** - بطرف ، بسوی.

**سیئاتکم** - گناهان صغیره شما.

**سیئت** - دلگیر و غمگین گشت.

**سیاح**- جهانگرد ، توریست.

**سیاست**- علمی که موضوعش مطالعه و تحقیق در ماهیّت حکومت و انواع آن است.

**سیاسی**- کسی که در دستگاه حکومی کار می کند و یا به موضوعات سیاسی وارد است.

**سیاق حساب قدیم**- طریقه ای در محاسبات روزمره زندگی که سابقاً معمول بود وپس از رایج شدن حساب کنونی منسوخ گردید.حساب سیاق مشتمل بر حساب نقدی و حساب جنسی، و هريك دارای ارقام متعدد است.

**سیامک**- عمال جناح.

**سیاه**- به رنگ ذغال ، تیره وتار ، تاريك.

**سیاه چاله**- سیاه چال ، زندان تنگ وتاريك درزیر زمین.

**سیاه چهره**- کسی که رنگ پوستش تیره باشد.

**سیاه رو**- رسوا ، بی آبرو.

**سیاه سیل**- سیل خانمان برانداز.

**سیب**- میوه ای درختی که سابقه کشت آن به دوران ماقبل تاریخ می رسد ، میوه ای شیرین و مفید که به رنگهای مختلف دیده می شود.

**سیباء**- نام درختی در مناطق استوائی.

**سیجنبها** - اورا دور از آن خواهد کرد.

**سیخ**- سیك، مذهبی در هند ، میله آهنی بلند یا کوتاه که یکی از موارد مصرف آن تهیه کباب است.

**سید**- آقا، سرور.

**سیرت**- اخلاق ، خو.

**سیرت**- سنّت ، مذهب.

**سیرتها الأولی**- به وضع سابق خود برگشت.

**سیرکوزی**- نیکلای سرکوزی رئیس جمهور فعلی فرانسه .

**سیروس**- کوروش ، نام مذکّر.

**سیزده**- عددی است دو رقمی ۱۳

**سیستان وبلوچستان**- استانی در جنوب شرقی ایران ، هم مرز با پاکستان.

**سیصد**- سه تا عدد صد رقمی ۳۰۰

**سیصلون سعیرا**- وارد آتشی شدید خواهند شد.

**سیطوقون** - طوق ، گردن گیر .

**سیفائی**- نام خانوادگی.

**سیفون**- لوله ای برای منتقل کردن مایعات از سطحی به سطح پائین تر.

**سیکل** - دوچرخه.

**سیکل** - دوره ، دوره آموزشی.

**سیگار**- برگ بریده یا خرد کرده توتون که معمولاً در کاغذی نازك پیچیده شده و برای " کشیدن دود " آن به کار می رود.

**سیل بند**- مانعی که برای مهار کردن سیل در جلوی آن می بندند

**سیلان**- جاری شدن آب یا خون ، نام سابق کشور سریلانکا

**سیلور**- نقره بزبان انگلیسی

**سیم کش**- کسی که سیم کشی برق ساختمانها را انجام می دهد

**سیما**- چهره ، صورت

**سیمان**- ماده ای به شکل گرد که یکی از مهمترین مصالح ساختمانی است و مخلوط آن با آب مانند سنگ سخت می شود

**سیمرغ**- مرغ افسانه ای در داستانهای ملّی ایران که پرورش دهنده " زال" پدر رستم بوده است

**سیمین**- نام مؤنث بمعنای نقره ای

**سینا**- شبه جزیره ای بشکل مثلث که قاعده آن روبروی دریای مدیترانه و شرقی ترین قسمت مصر می باشد.

**سینما**- فن و صنعت و هنر تهیه و نمایش سلسله تصاویری که بر روی نوار ضبط شده اند به نحوی که تماشاگر آنها را متحرّك می بیند.

**سینه**- قسمتی از تنه پستانداران که میان گردن و شکم است و قلب ، ریه و احشاء دیگر در آن قرار دارند.

**سینه بند**- وسیله ای که با آن سینه را می پوشانند

**سینه تنگ**- دلتنگ.

**سیه دل**- ظالم، ستمگر.

**سیه روز**- بدبخت، تیره روز.

**سی ا م** - عدد سی یا رتبه ، مکان.

**سی دی**- صفحه فشرده پلاستیکی برای ضبط اطلاعات.

**سی کلاغ**- نام منطقه ای در جنوب ایران.

# حرف ش

**شاخ**- زائده ای که از سر حیوانات سمدار بیرون آمده و بیشتر برای حمله و دفاع به کار میرود.

**شاخص**- نشان دهند ه ، کسی که در بین دیگران ممتاز باشد.

**شاخه درخت**- آنچه از تنه درخت بروید و دارای برگ باشد.

**شادمان**- خوشحال ، راضی ، مسرور.

**شادی**- خوشحالی ، شعف.

**شارع**- صاحب شرع ، پیغمبراسلام به این عنوان که رهبر شریعت است ، به لقب " شارع مقدس " معروف بوده ، خیابان.

**شارون**- نام نخست وزیر اسبق اسرائیل.

**شاصی**- شاسی ، کف و زیر اتومبیل که قسمتهای دیگر برروی آن قرار می گیرد، گلخانه ای با سقف شیشه ای.

**شاطر**- استاد نانوائی ، زرنگ ، باهوش.

**شاعر**- سخن سرا.

**شاغل**- کسی که دارای شغل است ، کارمند.

**شافع**- شفاعت کننده ، خواهنده ، حمایت کننده.

**شافعی**- ابوعبدالله محمد ابن ادریس معروف به امام شافعی یکی از ائمه و فقهای بزرگ چهارگانه اهل سنت و مؤسس مذهب شافعیه.

**شاقوا** - مخالفت و عصیان کردن.

**شاقول**- ریسمانی که جسم سنگینی به انتهای آن آویخته است. هرگاه انتهای دیگر ریسمان ثابت باشد، بحالت تعادل قرار می گیرد. بهمین جهت بنّایان برای امتحان قائم بودن ساختمانها از آن استفاده می کردند.

**شاکر**- شکر گزار، سپاسگزار، ممنون.

**شاکلته**- مذهب ایشان ووضعیت آنان.

**شاگرد**- دانش آموز، کارگر دکان.

**شال**- پارچه ای دراز که به دور کمر می بندند، پارچه پشمی که به عنوان بالاپوش استفاده می شود

**شالیزار**- مزرعه کشت برنج.

**شام**- شهر دمشق پایتخت سوریه ، هنگام تاریکی هوا، غذائی که در شب صرف شود.

**شامات**- نام قدیم کشور سوریه.

شامخ- بلند ، مرتفع.

**شامل**- فرا گیرنده ، دربر گیرنده.

**شانئك** – ناراحت کننده تو( نام یکی از مشرکین قریش ).

**شانزده**– عد د ۱٦

**شانه**– کتف ، جای اتصال دست به بدن.

**شاه**– سلطان ، پادشاه ، شهریار.

**شاه بهلول**– نام فامیلی.

**شاه طره**– شاتره نام گیاهی با خوشه گلهای قرمز. که از آن عرق میگیرند

**شاه مرادی**– نام فامیل ، لقب.

**شاهرخ**– زیبا روی ، پسندیده.

**شاهرود** – مرکز شهرستان شاهرود در سمنان.

**شاهزاده**– فرزندان شاه.

**شاهکار** – انجام کار هنری به بهترین وجه ، عالی.

**شایان**– سزاوار ، شایسته ، لایق.

**شایسته**– لیاقت ، شایسته بودن.

**شایع**– چیزی که بین مردم رایج است.

**شایق**– لیاقت دار ، سزاوار.

**شأن**– جاه ، مقام.

**شب**– از غروب تا طلوع آفتاب ، تاریکی.

**شب انبوه**– تاریکی مطلق.

**شب خیز**– کسیکه شب بیدار میماند.

**شب یلدا**– شب آخر پائیز واول زمستان ، طولانترین شب سال.

**شباب**– جوانی.

**شبان**– چوپان.

**شبخون**– شبیخون ، حمل کردن درشب ، شب تازی

**شبدر**– یونجه.

**شبگرد**– فردی که در شب میگردد ، پاسبان، و نیز بمعنی دزد.

**شبنم**– آبی که شبها روی گل مینشیند ، ژاله.

**شبه لهم** – کشته شده را عیسی (ع) معرفی کرد

**شبیر**– نام شخص.

**شتاب**– عجله ، سرعت

**شتان قوم**– کینه داشتن نسبت به گروهی دیگر.

**شتر**– پستاندار در صحرایی با لبهایی ضخیم، دندانهایی قوی و گردنی دراز و سمهایی پهن که در شن فرو نمیرود و چون در برابر تشنگی مقاوم است، در باربری و کاروانهای صحرایی استفاده میشود.

**شتی** – با مشخصات و روشهای متفاوت.

**شجاع**– دلاور ، دلیرانه ، عالی.

**شجاعت**- جرات ، دلیری ، رشادت ، دلاوری.

**شجر**- جمع شجره، درختها.

**شجر بینهم** - مشکل گشته و سر در گم شدند.

**شجرة** - درخت زیتون.

**شجره**- درخت.

**شجیع**- دلاور، شجاع.

**شحن** - حمل، بارگیری.

**شحنه**- داروغه ، عنوان صاحب منصبی که ریاست محلی به او واگذار میشد.

**شحومها** - پیه شکم و دو کلیه.

**شحی** - فامیل

**شخص**- نفر، آدم ، کس ، وجود، ذات ،هیکل

**شخصیت**- نهاد ، سیرت ، صفات ممتازه

**شخم**- آماده کردن زمین جهت کشاورزی

**شدائد**- شداید، جمع شدیده

**شداد**- جمع شدید ، پادشاه افسانه ای قوم عاد معاصر با زمان حضرت هود که براي رقابت با بهشت موعود ، قصری با شکوه در شام ساخت و آنرا "بهشت شداد" نامید

**شدت**- سختی ، سخت گیری ، دقت ، خشونت

**شدید**- سفت ، محکم ، بادوام ،سخت ، دشوار

**شرّ**- بدی ، فساد

**شراب**- باده ، می

**شرارت**- بی انصافی ، بدسگالی ، موذیگری ، اذیت

**شرافت**- جلال، احترام ،عزت آبرو، ناموس ،عفت ، نجابت ، شایستگی ، عفت وعصمت ، پاکدامنی.

**شراکت**- همکاری ، شریك بودن.

**شرایین**- رگها ، عروق ، مجاری خون بدن.

**شرب الهیم**- اشتران تشنه که آب به آنها داده نمیشود.

**شربت**- مشروب ، آشامیدنی ، نوشابه.

**شرط**- لازم گردانیدن چیزی، پیمان ، قرار

**شرع**- دین ، شریعت ، راهی که خدا برای بندگان خود از احکام و اعتقادات نهاده است.

**شرعا**- بر روی آب پد یدار است.

**شرعة ومنها**- جای شرع وروش روشن دین.

**شرک**- اعتقاد به خدایی جز خدای یگانه.

**شرم**- خجلت ، شرمساری ، آزرم ، ننگ ،عار.

**شرم آور**- ننگین ، فاحش ، زشت.

**شروط**- جمع شرط ، پیمان ، قرار .

**شروع**- راه انداختن ، آغاز کردن.

**شریر**- ناکس ، آدم پست ، تبه کار ، بدذات .

**شریط**- نوار ، روبان.

**شریعت**- راهی که خداوند بر بندگان از احکام و اعتقادات نهاده است.

**شریف**- ستوده ، محترم ، بزرگوار، لایق احترام

**شریفه** - مؤنث شریف ، محترمه.

**شریک**- متحد ، همسر، رفیق ، همراه.

**شست**- با ضم (ش) با آب تمیز کرد.

**شش**- با ضم(ش) ریه ، عضو تنفّسی ، با کسر(ش) عدد ٦

**ششصد**- شش بار صدتائی ٦٠٠

**شصت**- عدد ٦٠ ، یکی از انگشتان دست.

**شطارت**- زرنگی ، با هوش.

**شطرالمسجدالحرام**- بسوی کعبه خانه خدا.

**شطرنج**- یك بازی ریاضی ذهنی.

**شططا**- گفتار غرق دروغ و گمراهی.

**شططا**- مبالغه در گفتار دوری از حق.

**شعائرالله**- نمایانگر دین خدا در مراسم حج و عمره.

**شعائرالله** - مناسك حج و اماکن آن.

**شعار**- سخن زبده ، پند، اندرز، حکمت.

**شعاع**- پرتو، روشنایی ، اشعه تابشی ، برق زدن

**شعب**- جمع شعبه ، شاخه ، قسمتی.

**شعبده باز**- چشم بند ، تر دست.

**شعبه**- قسمت ، بخش ، دایره ، حوزه.

**شعر**- چکامه سرایی ، نظم ، فن شاعری.

**شعله**- زبانه آتش ، تب وتاب .

**شعیب** - یکی ازپیامبران که پس از نوح و هود و صالح بوده است.

**شعیر**- جو.

**شغال** ــ نام حیوانی درنده شبیه به سگ.

**شغل**- کار، عمل.

**شغل** - خوشی و خیرات زیاد که دیگرأشیاء را فراموش کردند.

**شفا حفرة** - لبه پرتگاه.

**شفاهت** - کمك ، درخواست عفو ، خواهش کردن

**شفیع**- کمك کننده ، یاری رسان ، پناه دهنده.

**شق**- شکافتن ، پاره کردن ، چاك ، سیخ ، مستقیم

**شق**- نیمه چیزی ، نیمه برابر ، نصف مساوی.

**شقاق بعید** - درگیری و اختلاف نا روا.

**شقایق**- گل خودرو و زیبائی برنگ قرمز که در اوائل بهار می روید.

**شقه**- نیم مساوی هر چیزی که نصف شده است

**شقیا**- ضعیف و ناتوان.

**شقیق**- برادر.

**شقی**- بدبخت ، تیره بخت.

**شکار**- صید ، هر حیوانی که با دام و یا با اسلحه صید میشود.

**شکارچی**- صیاد ، کسیکه حیوانی را به دام می اندازد ویا میکشد.

**شکر**- فشرده شیرینی که از چغندر قند یا نیشکر گرفته میشود.

**شکرانه**- سپاس ، سپاسگزاری.

**شکل**- صورت کسی یا چیزی.

**شکل**- مانند ، چهره ، شبیه.

**شکو**- شك دار ، مشکوك.

**شکور**- شکرگزار.

**شکوک**- جمع شك ، گمان بردن.

**شکوه**- عظمت ، بزرگی.

**شکیل**- خوش پوش ، خوش قیافه ، خوش تیپ.

**شلغم**- ریشه خوراکی سفید رنگ شبیة ترب وچغندر

**شلوار**- پوشاك جهت پوشاندن پاها.

**شلوغ** - انبوه مردم ، تجمع ، ازدحام.

**شما**- خودتان ، تعدادی بیشتر از یك نفر.

**شما** - ضمیر دوم شخص جمع .

**شماتت**- سررنش ، نکوهش.

**شماره**- عدد ، نمره.

**شمال**- یکی از جهات چهارگانه.

**شمر**- از رؤسای قبیله هوازن و ازقاتلین امام حسین

**شمردن**- حساب کردن.

**شمس**- خورشید ، بزرگترین ستاره منظومه شمسی

**شمس الدین**- نام شخص.

**شمس تبریزی**- صوفی معروف ومرشد مشهور مولانا جلال الدین رومی اهل تبریز.

**شمسه**- گلدوزی لباس مخصوصا شکل خورشید

**شمشیر**- سلاح آهنین که از تیغ و دسته ای بلند تشکیل میشود.

**شمع**- وسیله ای برای روشنائی، دارای تنه ای استوانه ای شکل از پیه، موم ، پارافین و امثال آنها که فتیله ای در میان آن جا دارد.

**شمیم**- بوی خوش ، نام شخص.

**شن**- ماسه ، ریگ.

**شناخت**- آشنائی داشتن.

**شناخته**- مشهور ، معروف.

**شناسایند**- شناسائی کنند.

**شناسنامه**- مدرك شناسائی ، معرف ، هویت.

**شناسند**- می شناسند، آشنا هستند.

**شنان قوم** - برخی از اقوام شما.

**شنبه**- روز اول هفته.

**شندغه**- تونلی زیر آب که دو طرف دبی را بهم دیگر وصل میکند.

**شنود**- گوش داد ، شنونده

**شنونده**- مستمع ، گوش دهنده.

**شنید**- به سمعش رسید ، حرفهارا گوش کرد

**شنیدن**- گوش دادن.

**شه بانو**- ملکه ، همسر شاه.

**شه بین**- نگاه دقیق.

**شه داماد** - لقبی برای تازه داماد ، شاه داماد

**شهاب**- شعله آتشی از آسمان.

**شهابا رصدا**- مواظب آتش بر افراشته.

**شهادت**- گواهی ، تصدیق ،مدرک ، شهید شدن

**شهبا**- آتشی مانند همانند ستارگان روشن کرد.

**شهداء بالقسط** - عادلانه شهادت دادن.

**شهر**- ماه ، برج.

**شهر**-محلّ سکونت و کسب و کار وتأسیسات اداری

**شهرام**- نام شخص.

**شهرت**- اشتهار ، نام ، آوازه ، مشهور کردن.

**شهردار**- نگهبان شهر ، رئیس شهرداری.

**شهرستان**- شهرک ، بخش.

**شهروند**- بومی ، تابع ، تبعه یک کشور.

**شهسوار**- شهری در استان مازندران.

**شهسواری**- اهل شهسوار .

**شهود**- جمع شاهد، گواه.

**شهید**- فدایی ، کشته شده در راه خدا و میهن.

**شهیق** - نفس عمیق فرو بردن.

**شوخی**- بازی ، سرگرمی ، خوشمزگی.

**شود**- انجام پذیرد.

**شَور**- مشورت.

**شور**- نمکین.

**شوق**- خوشی ، میل ، علاقه.

**شوکت** - قدرت ، عظمت.

**شوم**- بدیمن ، بدشگون.

**شوهر**- شوی ، همسر زن.

**شیئا** - ادا ، واگذاری.

**شیاد**- حقه باز، گول زن ، نیرنگ باز.

**شیب**- دامنه ، زمین سراشیب ، سرازیری

**شیبانی** - نام خانوادگی.

**شـــــیبة** - پیری وسالمندی.

**شبیه**- همسان ، همانند ، مشابه ، یکسان.

**شیخ**- ریش سفید قوم ، بزرگ خاندان.

**شیخی** - منسوب به شیخ ، نام خانوادگی.

**شیداء** - آشفته ، عاشق.

**شیر آب**- دستگاه باز وبسته کردن آب.

**شیراز**- شهر شاعران بزرگ ، مرکز استان فارس

**شیرآشامیدنی** - مایعی است سفید حاوی مواد غذائی فراوان که مادران نوزادان خود را با آن تغذیه می کنند و از حیواناتی مانند گاو، گوسفند و شتر نیز به دست می آید.

**شیردرنده**- هژبر، شیر نر، اسد.

**شیطان**- ابلیس ، روح پلید ، دیو.

**شیطانا مریا**- عصیانگر از هرگونه خیر ومنفعت بدوراست.

**شیع الأولین**- ملتهای قدیم را به گروه هائی تقسیم کرد.

**شیعه**- گروهی از مسلمانان که معتقد به امامت علی ابن ابی طالب، پس از حضرت رسول هستند

**شیفت**- نوبتکار، تناوب ، نوبتی

**شیفته**- عاشق ، علاقمند ، انس گرفته ، مایل

**شیلی**- یکی از کشورهای آمریکای جنوبی.

**شیمه**- خوی ، طبع ، خلق ، عادت.

**شیوا**- فصیح ، بلیغ .

**شیوخ**- جمع شیخ ، بزرگان قوم.

**شیون**- زوزه کشیدن ، ناله کردن ، شیون و جیغ و داد کردن ، نالیدن ، زار زار گریه کردن.

**شیوه**- مسلک ، سبک ، آیین ، متد ، روش.

**شیء**- چیز.

# حرف ص

**صد ۱۰۰**- عدد ده ضربدر ده .

**صائبین** – راست گویان ، درست کاران.

**صائم**- روزه دار.

**صابر** – مرد صبر کننده ، شکیبا.

**صابره** – زن صبر کننده ، برد بار.

**صابروا** – با صبر با دشمنان جنگیدند.

**صابرون**- صبر کنندگان ، شکیبایان.

**صابغ**- رنگرز.

**صابون** – جسمی مرکب از مواد پتاس ، روغن نباتی وماده چربی برای شستشوی بدن ولباس

**صاحب**- ارباب ، خداوندگار، فرمانروا ، مالک

**صاحب**- دوست ، یاور ، همراه.

**صاحب الجلاله**- اعلیحضرت ، دارنده مقام والا

**صاحب السمو**- مقام والای ولیعهد ، نخست وزیر ومقامات بالا.

**صاحبدلان**- افراد دارای طبع رقیق و حسّاس.

**صاحی**- هوشیار ، بیدار.

**صاد**- شکار کرد.

**صادر**- خارج کردن ، بیرون بردن.

**صادرات**- جمع صادر، بیرون بردن کالا از کشور به منظور تجارت.

**صادره**- چیزی که ازمحلی به جای دیگری ارسال شود.

**صادق**- باوفا ، وفادار، وظیفه شناس.

**صار**- شد ، انجام گرفت.

**صارمین**- بر بریدن آن تصمیم گرفتند.

**صاروا خصوم**- دشمن همد یگر شدند.

**صاعقه**- برق، تخلیه الکتریسیته.

**صافات ویقبضن**- بالهای خودرا هنگام حمله بازو درحین پرواز میبنند.

**صافی**- خلوص ، پاکی ، و نیز بمعنای آبکش، فیلتر

**صالح**- نیکو کار، عادل ، درست کار ، پرهیزکار

**صالحا**- نسل خوب و پسر سالمی همانند ما.

**صالحه** – زن نیکو کار ، پرهیز کار.

**صالوالنار**- درجه حرارت آتش را اندازه کردند.

**صایب** - فرد راستگو ، درست کار.

**صبا**- بادی که از سمت مشرق می وزد.

**صباح**- بامداد ، صبح ، پیش از ظهر.

**صباحیه**- اولین صبحانه عروس وداماد.

**صبار**- کاکتوس.

**صباغ** - رنگرز، نقاش.

**صبال**- میمون.

**صبح**- سپیده دم ، بامداد.

**صبر**- بردباری ، شکیبایی ، طاقت .

**صبر**- گیاهی شیره دار که صمغ آن بسیار تلخ است

**صبغ** - رنگ.

**صبغ للآکلین** - نان در آن ترید میکنند.

**صبغة الله** - دین خدا را نگه دارید .

**صبو**- وزیدن باد ، میل کردن ، نادانی.

**صبوح**- هرچیز که صبح بخورند یا بیاشامند.

**صبور**- باصبر ، شکیبا.

**صبی**- پسر جوان.

**صح**- صحیح ، درست.

**صحابی**- دوست ، رفیق.

**صحار**- شهری در عمان.

**صحف**- روزنامه ، جراید.

**صحف**- نوشته ها ، روزنامه ها.

**صحي**- بهداشتی.

**صحیح**- درست ، بی غلط.

**صخره**- تخته سنگ ، سنگ بزرگ.

**صدّ**- جلوگیری کرد ، مانع شد.

**صدّ لَهُ** - مانع شد ، جلو توپ را گرفت .

**صدا**- موج صوتی ، طنین ، صوت ، آوا.

**صدارت**- نخست وزیری .

**صداع**- سردرد.

**صداقت**- وفاداری ، وظیفه شناسی ، ثبات قدم.

**صدام** - درگیری ، برخورد ، با فتح(ص) و تشدید(د) رئیس جمهور سابق عراق.

**صدامت**- بهم خوردن دو چیز با شدت.

**صدد** - در برابر ، ایستادگی.

**صدر** - جلو ، سینه.

**صدریه**- پیش بند ، سینه بند .

**صدری** - نام خانوادگی.

**صدع**- زنگ زدگی.

**صدف**- نوعی جانور نرم تن که بدنش در غلاف سفتی قرار دارد.

**صدف عنها**- از آن گذشت یا مردم را از آن منصرف کرد.

**صدق**- راستی ، حقیقت ، درستی ، صداقت.

**صدقا و عدلا** - راست گو باعدالت .

**صدقاتهن**- مهریه آنان.

**صدمه**- زخم ، اذیت ، تخطی تجاوز، خسارت ، جراحت ، آسیب .

**صدهزار ۱۰۰۰۰۰** - صد عدد يك هزاری.

**صدور** - انتشار ، بیرون دادن.

**صديد** - آنچه از بدن دوزخیان پخش میشود.

**صديق**- دوست ، رفيق .

**صديق**- راستگو ، درستكار.

**صديقه**- زن راستگو.

**صراط**- راه راست.

**صراطی مستقيما**- راه من راست است.

**صراف**- کسیکه کارش داد وستد پول و عوض کردن پولی با پول دیگر است، بانک دار.

**صرة** - داد وفریاد.

**صرصر**- باد تند و شدید ، اسب تندرو.

**صرصور**- سوسک ، جيرجيرك.

**صرع**- يك نوع بيماری همراه با سردرد و تشنج بدن .

**صرف**- محض ، خالص ، خرج کردن.

**صرفنا** - چندين بار باروشهای مختلف انجام داديم

**صرفنا** - رهنمود ها را به روشهای مختلف به آنان رساندیم.

**صرفنا الآيات**- آيات را به روشهای مختلف تکرار کردیم.

**صرّه** - كيسه پول ، زر وسیم ، ناف.

**صعقا** - بيهوش افتادن.

**صعود**- بلندی ، افزایش ، طالع شدن ، بلند شدن ، بالا رفتن .

**صعيدا جرزا**- خاك بدون زراعت.

**صعيدا طيبا** - خاك ، روی خاك زمین ، طاهر .

**صغار** - ذلت و خواری بزرگ.

**صغت قلوبکم**- از حقی که خدا بر شما دارد روی برگرداندید .

**صغر**- کودکی.

**صغری** - نام زن ، کوچکتر.

**صغیر**- بچه کوچك ، شخص نادان.

**صف** - پشت سرهم ایستادن ، کلاس.

**صفا**- محبت .

**صفات**- جمع صفت ، خوی ، رفتار ، مشخصات.

**صفت**- مشخّصات.

**صفت**- وصف کردن ، ستودن ، حالت ، چگونگی

**صفحا** - گذشت کرده یا شمارا بحال خود رها کنیم

**صفدر**- درنده ، دلیر ، صف شکن دشمن.

**صفر**- ماه دوم هجری.

**صفر**- نام شخص.

**صفر ۰** - هیـــچ ، تهی ، پوچ

**صفوان** - سنگ بزرگ صاف.

**صفوت**- بِی آلایش ، پاك ، برگزیده.

**صفوف**- جمع صف ، ردیف ، مرتب.

**صفیّه**- صفت مؤنث صفی دوست ، پاك ، برگزیده.

**صقر**- شاهین ، پرنده ای شکاری.

**صقور**- جمع صقر .

**صک**- سند .

**صکوک**- جمع صك ، اسناد.

**صل علیهم**- برای ایشان دعا و طلب مغفرت کردند.

**صلابت**- شدّت ، قدرت.

**صلاة** - نماز .

**صلاح**- مصلحت ، نفع.

**صلح**- آشتی ، سازش ، پایان دادن به جنگ وعقد قرارداد.

**صلدا** - صاف بدون هیچگونه خاك.

**صله**- نسبت ، رابطه ، فامیلی ، پیوستن.

**صلوات**- جمع صلاة ، درود ، سلام ، رحمت.

**صلوات** - کنیسه های یهودیان.

**صلوات الرسول** - دعا و طلب مغفرت پیغمبر

**صلوات من ربهم** - بزرگداشت یا بخشش از خداوند متعال.

**صلیب** – دار عیسی مسیح.

**صم بکم** – کر ولال.

**صمد** ــ مهمتر ، بی نیاز از همه ، نام مذکر.

**صمیم** – یك دل ، یکتا ، همدل .

**صمیمی** – مخلص ، وفا دار .

**صندل** – نوعی کفش تابستانی.

**صندوق** – جعبه فلزی یاچوبی ، باجه پرداخت پول در بانکها.

**صندوق خیریه** – محلَ انجام کارهای خیریه مانند پرداخت وام و کمکهای مالی به مستحقان.

**صندوقچه** – صندوق کوچك.

**صندوقدار** – حسابدار ، امانت دار صندوق.

**صنم** – بت ، آنچه که از فلز یا چوب برای پرستش می سازند ، زیبا ، دلبر ، معشوق.

**صنوبر** – ثمر درخت ناژو که خوش طعم میباشد و در طبخ غذا و شیرینی جات مورد استفاده قرار می گیرد.

**صنوبر** – درختی مخروط الشکل دارای برگهای پهن وضخیم کوتاه ( ناژ یا ناژو).

**صهر** – شوهر دختر یا شوهر خواهر، داماد.

**صواب** – درست ، صحیح.

**صواع الملك** – اندازه گیر یا همان پیمان.

**صواف** – پشم فروش.

**صوامع** – جمع صومعه ، دیر ، کلیسا.

**صور** – جمع صورة، عکسها.

**صورت** – روی، چهره.

**صوف** – پشم.

**صولت** – حمله کردن.

**صوم** – روزه.

**صومال** – کشوری در شاخ آفریقاکه پایتخت آن موگادیشو(مقدیشو) می باشد.

**صومعه** – دیر، مکان عبادت راهب.

**صیاد** – شکارچی.

**صیاع** – بي بند وبار ، ولگرد.

**صیام** – روزه گرفتن.

صید – شکار .

**صیدلیه** – داروخانه.

**صیف** – تابستان، فصل گرما.

# حرف ض

**ضار**- زیان آور، مضر

**ضارب**- زننده ، ضربه وارد کننده

**ضال**- گمراه شده

**ضالین**- جمع ضال ، گمراه شدگان

**ضامن**- کفیل ، عهده دار غرامت

**ضایع**- هدر، تباه

**ضأن**- آهو، آهو برّه

**ضبط**- نگهداری ، گرفتن و حفظ کردن

**ضحاء**- جمع ضحیه ، قربانی.

**ضد**- برخلاف ، غیر.

**ضدیت**- مخالفت ، دشمنی.

**ضرار**- زیان رساندن ، ضرر زدن.

**ضرب حساب**- یکی از چهار عمل اصلی در ریاضیّات و آن تکرار کردن عددی است در عدد دیگر.

**ضرب زدن**- نواختن ساز ضرب ، کوبیدن.

**ضربان**- جمع ضربه، زدن، کوفتن، ضربان قلب

**ضرر**- زیان، خسارت.

**ضرور**- واجب، لازم.

**ضرورت**- لزوم، بایسته.

**ضع**- گذاشتن ، نهادن.

**ضَعف**- ناتوانی ، خستگی.

**ضِعف**- ناتوان ، درمانده ، خسته.

**ضفدع**- قورباغه.

**ضلالت**- گمراهی.

**ضللت**- گمراه شدی.

**ضللنا**- گمراه شدیم.

**ضم**- جمع کردن چند چیز، ضم یا ضمّه یکی از اِعراب در زبان عربی.

**ضمانت**- کفالت ، عهده دار شدن.

**ضمایر**- جمع ضمیر، وجدان، باطن انسان و نیز ضمیربمعنی کلمه یاحرفی که بجای اسم قرارمی گیرد

**ضمناً**- هم ، همراه.

**ضمیر**- وجدان ، باطن.

**ضمین**- ضمانت شده.

**ضوء**- نور، روشن.

**ضوح**- آشکار، پدیدار.

**ضیاء**- روشنائی.

**ضیاع**- جمع ضایع ، تباه شده ، گم شده.

**ضیر** - آسیب.

**ضیف**- مهمان.

**ضیق**- تنگی ، تنگ دستی.

**ضَیق**- تنگ ، خلاف گشاد.

**ضاق بهم ضرعا** - از چگونگی رهائی آنان قدرت خود را از دست داد.

**ضبحا** - صدای اسب ها.

**ضربا** - رفتن پیاده برای کاسبی.

**ضربا بالیمین** - با شدت تمام آنان را میزنند.

**ضربت علیهم** - دور و بر آنان را گرفته باشد.

**ضربت علیهم** - دور وبر آنان قرار دارد.

**ضربتم** - عزم سفر کردید و رفتید.

**ضربتم فی الأرض** - به مسافرت رفتید.

**ضربوا** - سفر رفتن بقصد تجارت یا غیره و درگذشتن.

**ضریع** - چیزی خار دار درون آتش.

**ضعف الحیاة** - درد دو برابر در زندگانی.

**ضعفین** - دو برابر.

**ضغثا**- با ترکه چوب.

**ضل عنهم**- از نزد آنان رفت.

**ضلال مبین**- اشتباه وخطا ی روشن و کینه آنان

**ضلالك** - دوری از خرد.

**ضیف ابراهیم**- مهمان ابراهیم که فرشتگان بودند

**ضیق**- ناراحت و گرفتار.

# حرف ط

**طابق**– مطابقت ، طبقه.

**طارق**– کوبنده.

**طاعون**– بیماری عفونی مهلك همه گیر.

**طاغوت**– معبود غیر از خدا ، کلمه ای که هشت بار در قرآن ذکر شده .

**طاقت**– توانائی ، نیرو .

**طاقه**– یك قواره پارچه ، انرژی.

**طالب**– خواهان ، مایل ، طلب کننده.

**طالوت**– پادشاه بنی اسرائیل.

**طایر**– پرنده ، لاستیك اتومبیل.

**طایف**– شهری در عربستان سعودی.

**طایفه**– ایل ، خانواده ، فامیل.

**طباخ**– آشپز.

**طبرستان**– نام قدیم مازندران.

**طِبق** – مطابق ، برابر .

**طَبق**– ظرف چوبی یا فلزّی مسطح لبه دار ، سینی.

**طبل**– ساز بزرگی با تنه ای استوانه ای که در یك یا دو طرف آن پوست کشیده شده و با دو تکه چوب بر آن ضربه وارد می شود.

**طبل** ــ شهری است.

**طحان** – آسیابان، کسیکه گندم را آرد میکند.

**طراوت** – تازگی ، تر وشاداب.

**طرح** – نقشه ، مطالعات.

**طرحانی**– کسیکه طرح می نویسد ، تهیه کننده طرح

**طرد** – راندن ، از خود دور کردن.

**طرز**– روش ، قاعده.

**طرق**– جمع طریق ، راه وروش .

**طریق** – جاده ، راه .

**طرده** – راندن کسی از پیش خود ، رانده شده.

**طشت**– ظرف بزرگ مسی مسطح لبه دار برای شستن لباس.

**طِعن** – چاقو زدن ، مجروح کردن.

**طعنه** – متلك گفتن ، با زبان کسی را آزار دادن

**طفل** – بچه ، کودك.

**طفیل** – مهمان نا خوانده ، کسیکه همرا ه مهمان بدون دعوت به مهمانی میرود.

**طل** – آمد ، ظاهر شدن .

**طلاء** – رنگ .

**طلاب** – جمع طلبه ، محصل ، کسانیکه مشغول تحصیل میباشند.

**طلاق** – جدائی زن وشوهر ، رهائی از عقد.

**طلب** – بدهی ، پولی که کسی از دیگری طلب دارد

**طماع** – طمعکار ، حریص ، آ زمند.

**طَمر** –چیزی را زیر خاك مخفی کرد.

**طمر** – زیر خاك گذاشتن.

**طمع** – حرص ، آزمندی.

**طناب** – چند رشته ریسمان بهم پیچیده.

**طنز** – تمسخر ، ریشخند، شوخی.

**طهارت** – وضو گرفتن ، شستشو.

**طهماسب** – دوّمین پادشاه صفویه و جانشین شاه اسماعیل صفوی.

**طهیر** – کسیکه غسل ووضو را بجا آورده باشد

**طهیره** – مؤنث طهیر، شخص پاك و تمیز.

**طواش** – معامله گر مروارید.

**طواف** – دور چیزی گشتن ، دور زدن کعبه.

**طور** – طورسینا، کوه معروفی در قسمت جنوبی شبه جزیره سینا که امروز" جبل موسی" خوانده می شود، احکام عشره در همین کوه بر موسی(ع) نازل شد.

**طوطی** – پرنده زیبا و رنگارنگی که بعلّت داشتن زبان گوشتالو و دستگاه مخصوص تولید صوت میتواند هجاهای گوناگون را تلفّظ و صدای انسان را تقلید کند.

**طوفان** – انقلابی در شرائط جوّی که همراه با بادهای سخت و اغلب باران یا برف یا تگرگ است که بوسیله باد به حرکت در می آیند.

**طوکیو**– توکیو، پایتخت کشور ژاپن.

**طول**– درازی.

**طولانی**– دراز، دراز مدت.

**طومار**– تومار، نامه دراز و طولانی.

**طی کردن**– راه سپردن ، عبور کردن.

**طیار** – خلبان هواپیما.

**طیاره**– هواپیما.

**طیبه**– نیکو، پسندیده ، نام مؤنث.

**طیور** – پرندگان.

**طائرکم عند الله**– بد بینی شما برعلیه خودتان نوشته شده است.

**طائرهم عند الله نحسی**– و مجازات وعده شده آنان از طرف خدا.

**طاعم یطعمه**– هر آنچه که میخورد او هم خورد.

**طاغون**– از حد گذشته درکفر.

**طباقا**– تمام طبقات آسمان.

**طبع** – مهر زد

**طبع الله علیها**– خداوند راه نور را برآن بسته است.

**طرائق قدداً** – دارای دینهای مختلف.

**طعام** – قربانی یهود و مسیحیان.

**طعاما ذاغصة** – غصه، غذای سوزاننده.

**طغیانهم**– بیش از حد بر کفر اصرار دارند.

**طغیانهم**– سرکشی واز حد گذشتن در کفر.

**طغیانهم**– اصرار وزری بیش ازحد در کفر.

**طفقا یخصفان**– شروع به چسباندن برگ درخت کردند.

**طلح**– درخت موز یا همانند آن.

**طلعها**– نوبر هر ثمری.

**طمعوا**– خوردن غذای حرام قبل از تحریم آن.

**طوبی لهم**– زندگی خوش در آخرت.

**طولا**– دارائی فراوان.

**طوی**– نام دره ای.

**طیبین**– پاك از هرگونه کفر.

# حرف ظ

**ظافر**- پیروز، فاتح.

**ظاهر**- پیدا ، نمایان.

**ظباب**- سفت کردن ، سفت کننده.

**ظبی**- آهو .

**ظرافت**- زیرکی ، نکته سنجی ، لطافت.

**ظرف**- هرچه که چیزی را در آن جای بدهند.

**ظروف**- جمع ظرف ، جایِ چیزی.

**ظریف**- لطیف ، شکننده ، شوخ.

**ظفار**- شهری باستانی در گوشه جنوب شرقی شبه جزیره عربستان ، کنار اقیانوس هند، بین حضرموت و عمّان.

**ظفر**- پیروزی، پیروز شدن.

**ظل**- سایه.

**ضلال**- جمع ظل ، سایه ها.

**ظلام**- تاریکی ، سیاهی.

**ظلم**- ستم ، بیداد.

**ظلمت**- تاریکی.

**ظلمک**- به شما ستم کرد.

**ظلمناهم**- به آنان ظلم کردیم.

**ظلموا**- آنان ظلم کردند.

**ظلوا**- گمراه شدند.

**ظن**- گمان کردن ، حدس زدن.

**ظننتم**- شما گمان کردید.

**ظنوا**- آنان گمان کردند.

**ظنونا**- به ما شك بردند.

**ظهر**- میانه روز، نیمروز.

**ظهر**- پشت.

**ظهیر**- پشتیبان ، یاور.

**ظلالهم**- پیرو وتابع امر خدا است.

**ظلیلا**- سایه بان ، نه سرد و گرم.

**ظنوا**- گمان بردند.

**ظهیرا للمجرمین**- كمك دهنده به گناهكاران.

# حرف ع

**عئلا** – فقیر.

**عائله**– خانواده، فامیل، طایفه.

**عابد**– زاهد ، پارسا.

**عابدین**– جمع عابد ، عبادت کننده.

**عابرین**– جمع عابر، رهگذران.

**عابری السبیل**–مسافری که دسترس به آب ندارد ومجبور به تیمم است.

**عاجز**– ناتوان، ضعیف.

**عاجل**– فوری ، زود.

**عاجله**– مؤنث عاجل ، فوری.

**عاد** – بازگشت ، آمد ، برای مرد.

**عادت** – بازگشت برای زن.

**عادل** – داد گر.

**عادوا** – بازگشتند ، آنها آمدند.

**عادوثمود** – دو قبیله عرب که بت پرست بودند و خداوند هود پیامبر را برای راهنمائی ایشان فرستاد اما آنان دستورات هود را نپذیرفتند بنابراین از جانب خداوند بر ایشان طوفانی نازل شد و ازبین رفتند

**عادی** – امری ساده، انجام دادن عملی بر طبق عادت.

**عارف**– دانا ، فهمیده ، حکیم.

**عاری** – خالی از چیزی.

**عاشق** – دلباخته ، دلبسته ، شیفته.

**عاشورا**– روز دهم ماه محرم ، روز شهادت امام حسین ( ع ).

**عاصم** – پنهان کننده خشم خود.

**عاصم** – حفظ کننده ، نگهدارنده.

**عاطفه** – مهربانی ، محبت ، شفقت.

**عافیت** – تندرستی ، سلامتی.

**عافین عن الناس**– گذشتن از گناه مردم.

**عافیه** – سلامتی ، تندرستی.

**عاقب** – مجازات کرد.

**عاقر** – زن نازا.

**عاقل** – خرد مند ، فهمیده.

**عاکفین** – جمع عاکف ، گوشه نشین ، متعبد.

**عالم** – جهان ، دنیا ، گیتی.

**عالم** – دانا ، دانشمند.

**عالمین** – دانشمندان ، دانان.

**عالمین** – دوجهان هستی.

**عالیه** – زن بزرگوار ، دانا ، نام زن.

**عالی** – بزرگوار ، ارجمند.

**عام** – سال.

**عامّ** – عموم مردم ، برای عامه.

**عامر** – سازنده ، آباد کننده .

**عامر** – نام مرد.

**عامل** – کارگر ، انجام دهنده.

**عاملة** – غل و زنجیر را در جهنم میکشاند.

**عامه** – همگان ، همه مردم.

**عاهدالله** – به خداوند عهد بست.

**عاید** – در آمد.

**عایشه** – نام همسر پیامبر دختر ابو بکر الصدیق

**عباء** – چادر ، پوششی که روی لباس میوشند.

**عبادت** – انجام فرایض مذهبی ، نماز گزاری.

**عبادت** – بندگی کردن ، پرستیدن.

**عبادتکم** – وظایف مذهبی شما.

**عبادک** – مردم شما ، پرستندگان شما.

**عبادی** – مردم من ، پرستندگان من

**عبار** – کسیکه مردم را از منطقه ای به منطقه دیگری بوسیله شناوری میبرد.

**عباس**– آدم عبوس ، ترشرو ، یکی از نامهای شیر

**عباسی** – نام خانوادگی.

**عبد** – بنده ، نوکر ، عابد ، زاهد.

**عبد الطاغوت**– معصیت خدا و پیرو شیطان شدن

**عبد منات** – بنده خداوند منت گذار.

**عبد منیب** – بنده مطیع.

**عبدا**– حضرت خضر.

**عبدالاحد**– بنده خدای یگانه.

**عبدالحق**– بنده خداوند حقانی.

**عبدالحکیم** – بنده خدا وند دانا.

**عبدالحی** – بنده خداوند جاویدان.

**عبدالرئوف** – بنده خداوند مهربان.

**عبدالرحمن** – بنده خداوند بخشاینده.

**عبدالرحیم** – بنده خداوند مهربان.

**عبدالسمیع** – بنده خداوند شنونده.

**عبدالشکور** – بنده شکر گذار.

**عبدالصمد** – بنده خداوند پاینده.

**عبدالغفار** – بنده خداو ند بخشنده.

**عبدالغفور** – بنده خداوند آمرزنده.

**عبدالکریم** – بنده خداوند بخشنده.

**عبدالله** – بنده خدا.

**عبدالملک** – بنده خداونده مالك گیتی.

**عبدالنور** – بنده خداوند روشنائی.

**عبدالودود** – بنده خداوند دوستدار.

**عبدلی** – نام شخص.

**عَبدَنا** – بنده ما.

**عبده** – بنده او.

**عبدولی** – نام منطقه ای در کویت.

**عبرت** – پند ، از دیگران درس گرفتن.

**عبری** – یکی از زبانهای سامی، زبان یهودیان.

**عبس** – طایفه ای از اعراب بنام بنی عبس.

**عبقري** – نابغه.

**عبقری** – نابغه، شخص دارای هوش فوق العاده.

**عبله** – نام دختر رئیس طایفه بنی عبس.

**عبور** – گذشتن از جائی ، راه رفتن.

**عبوس** – ترش رو ، بد اخم.

**عبید** – جمع عبد، بنده.

**عبیر** – مخلوطی از مواد خوشبو ، معطر.

**عتاب** – سرزنش ، ملامت .

**عتل** – بد خلق و خوی و خشن.

**عتوا** – استکبار.

**عتیا** – پیرو فرسوده وناتوان.

**عتیبه** – نام شخص.

**عتیج** – عتیق ، نام شخص ، کهنه ، قدیمی.

**عتیق** – قدیمی ، برده آزاد شده .

**عثر** – بدست آوردن ، پیدا کردن.

**عثمان** – عثمان ابن عفان ملقب به "ذوالنورین" از "عشره مبشّره" و سومین خلیفه از خلفای راشدین.

**عجائب** – شگفتی ها ، شگفت آورنده.

**عجاب** – مایه تعجب فراوان.

**عجاف** – نوعی الاغ ، تلخ زبان ، بدخو.

**عجاف** – لاغر ، ضعیف.

**عجبا** – با تعجب.

**عجزه** – جمع عاجز، ناتوان ، درمانده.

**عِجل** – شتاب کردن ، سرعت دادن.

**عجلا جسدا** – سرخ تر از رنگ طلا.

**عجلنا** – شتاب کردیم.

**عَجَلَه** – شتاب ، سرعت.

**عجم**– عنوانی که اعراب برملل غیرعرب اطلاق کرده اند ولی از آنجا که نیرومند ترین همسایه اعراب ایرانیان بوده اند، بیشتر به ایرانیان "عجم" گفته می شود.

**عجمان**– یکی از شیخ نشینهای هفت گانه امارات متحده عربی .

**عجوز**– پیرمرد.

**عجول**– شتابان.

**عجولا**– عجالتاً.

**عجیب**– شگفت انگیز، خارق العاده.

**عدالت**– دادگری.

**عداوت**– دشمنی ، کینه.

**عدة**– تعدادی ، مقداری.

**عدة**– مدتی که زن پس از فوت شوهر و گرفتن طلاق نباید ازدواج کند.

**عدد**– شماره ، رقم.

**عدس**– یکی از حبوبات خوراکی.

**عدل**– دادگری، داد.

**عدل**– يك لنگه از دو لنگه بار .

**عدل** – فدیه کسی را دادن.

**عدل** – قربانی.

**عدل ذلك** – برابر غذا عطا کرد.

**عَدَم**– نیستی ، نابودی.

**عدن ورضوان**– از اسماء بهشت.

**عدنا**– برگشتیم .

**عدنان** – یکی ازنوادگان حضرت اسماعیل که نسب بیشتراعراب حجاز و اعراب دیگربه او می رسد.

**عده ای**– اشخاص متعدد، چند نفر.

**عدو**– دشمن .

**عدو** – دویدن.

**عدوا** – تعدی و ظلم کردن.

**عدوان**– دشمنی ، کینه توزی.

**عدوان** – حمله کردن ، هجوم.

**عدوکم** – دشمن شما.

**عدیم**– نابود شده، نایاب.

**عذ ت بربي** – به خدای خود پناه بردم.

**عذاب**– رنج ، محنت.

**عذاب الهون** – خواری و نکوهش و عذاب بزرگ.

**عذاب فرات** – خوش طعم شیرین و گوارا.

**عذابا صعدا** – عذاب دردمندی.

**عذابا ضعفا** - عذاب مکرر.

**عذر**- بهانه، حجت.

**عذر**- سرزنش کردن کسی و بخشودن گناه او.

**عذرا**- برای اتمام حجت و هشدار.

**عرابه**- مادر خوانده.

**عرایس**- نوعی غذای مردم شام جمع عروس.

**عرایض**- جمع عریضه ، درخواست ، التماس.

**عربا**- همسران خودرا دوست میدارند.

**عربده**- نعره، فریاد، بدخلقی.

**عربی**- زبان اعراب ، فرد عرب.

**عرج** - سرزد ، ناگهان آمد.

**عرج** - کسیکه میلنگد.

**عرش**- تخت سلطنت ، حکومت.

**عرشه**- سطح کشتی یا هرشناوری.

**عرض**- پهنا .

**عرض الحیاة الدنیا**- غنیمت و آن مال بدست آمده از بین رفتنی است.

**عرض هذا ادنی**- خواری دنیا را به آنان پیشنهاد میکنند.

**عرضا قریبا**- غنیمت آسان بدست آمده.

**عرضتم**- به اشاره و نشان دادن.

**عرضه** - ظاهر ساختن ، آشکار کردن.

**عرضه** - لیاقت ، همت ، توانائی.

**عُرف** - عادات که در میان مردم متداول شده باشد

**عَرَف** - معرفی کردن ، شناساندن.

**عرفان** - شناختن خداوند بزرگ.

**عرفوا** - دانستند ، شناختند.

**عرق** - با کسر (ع) ریشه ، اصل.

**عرقان**- کسیکه عرق کرده باشد.

**عروبه** - قومیت عربی.

**عروج** - بالا رفتن.

**عروس** - زن تازه شوهر کرده.

**عروش** - جمع عرش ، تخت پادشاهی.

**عریان** - آشکار ، پیدا .

**عریان** - لخت ، برهنه .

**عریس** - داماد ، مرد تازه زن گرفته.

**عریضه**- عرض حال ، نامه ای که کسی به شخص بالاتر بنویسد.

**عریف**- گروهبان.

**عزا**- یار و همگام که به آنان افتخار میکنند.

**عزائم**- جمع عزیمت ، تصمیم ، اراده.

**عزب**- جمع عزبه ، باغ .

**عزب**- مجرد ، مردی که زن ندارد.

**عزت**- عزیز بودن ، ارجمند بودن ، گرامی.

**عزة**- خود خواهی و تکبر بر حق.

**عزةالنفس**- قناعت ، ارجمندی.

**عزراء**- از کاهنان یهود .

**عزرائیل**- ملك الموت ، یکی از چهار فرشته مقرب

**عزرتموهم**- آنها را مجازات کردید.

**عزرتموهم** - یاری دادن یا بزرگ داشتن.

**عزروه**- مجازات گردید.

**عزروه**- او را بزرگ و باعظمت دانستن.

**عزل**- برکناری.

**عزل**- قرنطینه کردن.

**عزلت**- تنهائی ، گوشه نشینی ، کنارکشیدن.

**عزلت** - به بهانه ای خودد اری کردن.

**عزني في الخطاب**- در مناظره جلو زد.

**عزوبی**- تجرد، مجرّد بودن.

**عزیز**- محبوب ، گرامی.

**عزیزالله**- محبوب خداوند.

**عزین** - گروه های متفرق شده.

**عساکر**- سپاهیان ، ارتش.

**عسر** - مضیقت ، فقر.

**عسرة**- تنگی ، دشواری ، سختی.

**عسرة** - بی بضاعتی.

**عسق**- اصراروتکرار درخواست چیزی ، لجاجت

**عسکر**- لشکر ، سپاه.

**عسیتم** - نسبت سببی .

**عش الصقر**- آشیانه عقاب.

**عشاء**- شام.

**عشاق**- جمع عاشق ، دلداد گان.

**عشرات**- جمع عشره ، دهها.

**عشره** - عدد ده.

**عشرون**- عدد بیست.

**عشق**- دوست داشتن ، شیفته.

**عشوه**- ناز کردن ، کرشمه .

**عشی**- شب کوری، کسیکه در شب خوب نمی بیند

**عصام**- نام شخص ، پرهیزکار.

**عصبته**- سر بند ، پارچه مخصوص پیچیدن سر

**عصبیه**- تعصب ، عصبانیت.

**عصور**- جمع عصر، دوران.

**عصیت**- مخالفت کردن.

**عضد**- بازو ، از سر شانه تا آرنج.

**عضو**- اندام ،جزئی از بدن مانند دست ، پا ، قلب

**عضو**- فرد یك مجمع ، کارمند یك اداره.

**عضویت**- مشارکت در انجمنی ، حزبی .

**عِضِینْ**- جمع عضّه ، گاز گرفتن.

**عطاء**- بخشش ، کرم .

**عطاء حسابا** - بخشش به اندازه به آنان دادیم

**عطر**- بوی خوش ، ماده ای خوشبو.

**عطره**- به وی عطر زد ، وی را خوشبو کرد

**عطس**- عطسه کرد.

**عطسه**- باد یا هوائی که در سر یا بینی پیدا شود و با صدا خارج گردد.

**عطف**- بازگشت به امری.

**عطف**- محبت ، عطوفت .

**عطفه**- نامه ای را به نامه دیگری بازگشت زد

**عطورات**- جمع عطر، مواد خوشبو.

**عظم**- استخوان.

**عظماء**- بزرگان.

**عظیم**- بزرگ ، کلان.

**عظیما**- نام فامیل.

**عظیما**- بزرگوار.

**عفاف**- جمع عفت ، پاکدامنی ، پرهیزکاری

**عفان**- نام شخص.

**عفت**- نجابت ، پارسائی، پاکدامنی.

**عفریت**- خبیث ، سهمناك ، وحشتناك.

**عفو**- گذشت ، بخشیدن ، از گناه کسی گذشتن

**عفونا**- بخشید یم ، ازگناه شما گذشتیم.

**عفي له من اخيه** - گنشت از طرف ولی کشته شده.

**عقاب**- مجازات ، سزای گناه.

**عقار**- ملك ، مال غیر منقول.

**عقارات**- جمع عقار.

**عقال سر آدم**- رشته ریسمان مانند که مردان عرب دور سر خود میگذارند.

**عقال شتر**- ریسمان بستن پای شتر.

**عقباها** - نتیجه این گناه که مرتکب آن شد.

**عقبی**- سزای ، پایان ، خاتمه.

**عقد**- قرار داد ، پیمان ، معامله.

**عقدت**- گره .

**عقدتم الأمان**- با نیت و منظور آنرا تأیید کردید

**عقده**- سرکوفتگی، احساس کوچکی، گره.

**عقربه**- میله های باریك موجود بر صفحه ساعت

**عقروبی**- صفت ، مانند عقرب ، گزنده.

**عقروها**- پایش را شکستند.

**عقل**- خرد ، دانائی.

**عقل**- دریافتن ، دانستن ، فهمیدن.

**عقوبت**- مجازات ، کیفر.

**عقوبه**- نوع مجازات.

**عقود**- جمع عقد ، قرار، عهد .

**عقول**- جمع عقل .

**عقیب**- بعدی.

**عقیل**- مرد گرامی ، ارجمند.

**عقیل**- معقول .

**عقیم**- نازا ، کسیکه بچه دار یشود.

**عقینا**- جلوی ما گرفته شد.

**علا و طغی**- در سرزمین مصر ظلم و ستم روا داشت.

**علاءالدین**- نام شخص.

**علائم**- جمع علامت ، نشان ، راهنمای محل ومکان

**علاج**- درمان ، مداوا.

**علاجی**- دارو ، دوا.

**علام الغیوب**- کسیکه از غیب آگاه باشد ، یکی ازصفات خداوند.

**علامات**- جمع علامت ، نشان.

**علامت**- مفرد علائم ، نشان.

**علانیه**- آشکار ، بر ملأ.

**علاوه**- اضافه ، زیادی.

**علبه**- با فتح( ع و ل ) کنسرو کردن ، در قوطی یا محفظه ای جای دادن.

**علبه**- قوطی.

**علت**- سبب.

**علق**- آویزان ، تلخ.

**علقه**- چیزی آویزان کرد.

**علل**- جمع علت ، سبب.

**علم**- پرچم، بیرق.

**عِلم**- پژوهش ، تحقیق ، دانستن.

**علم**- دانش ، فرا گیری.

**عَلَمَ**- یاد داد .

**علماء**- دانشمندان ، دانایان.

**علمت**- یاد دادم.

**علمت نفس** - هر نفس خیر و شر را شناخت.

**علمتم**- شما یاد دادید.

**علمک**- شمارا آموزش داد.

**علمنا**- مارا یاد داد.

**علمنه**- آنان اشاره به زنان، ویرا یاد دادند.

**علمه الله**- خداوند ویرا آموزش داد.

**علمیه**- محل یا مکان تعلیم ، آموزش.

**علنی**- آشکار ، غیر پنهان ، هویدا.

**علو**- بالاترین ، بهترین ، بلند .

**علو**- مقام بالا ، والا ، بزرگواری.

**علوج**- معالجه ، درمان.

**علوم**- جمع علم ، دانش ، فرهنگ.

**علویة**- زن اولاد سید.

**علیاء**- بزرگ ، والا.

**علیق**- خوراک دام وچهار پایان .

**علیکم انفسکم**- خودداری از ارتکاب گناهان کبیره.

**علیک**- برتو ، برشما.

**علیکم**- بر همگان .

**علیل**- مریض ، ناتوان ، ضعیف.

**علیما**- دانا ، خردمند.

**علینا**- بر ما.

**علیه**- بر او.

**علیه قائما**- همگام واورا مطالبه و شکایت میکنید.

**علیهم**- بر آنان.

**علیهم دائرة السوء**- شر و زیان (نفرین کردن آنان) .

**علیهن**- بر آن زنان.

**علی**- علی ابن ابی طالب چهارمین خلیفه راشدین و امام اول شیعیان.

**علی الله**- نام شخص ، اهل حق.

**علی شفا جرف** - بر لبه چاهی که هر لحظه امکان دارد ریزش کند ایستاده .

**علی هدی**- از رهنمود و نور هدایت پیروی میکنند

**عم**- عمو ، برادر پدر.

**عم** - درباره چه چیز بزرگی است.

**عما**- در باره چه چیز سؤال دارید.

**عما**- سؤال کردن.

**عما جاءك** - آنچه به شما فرستاده شد.

**عماتکم**- عمه های شما.

**عماد**- تکیه گاه ، بناها ی بلند.

**عمارة**- آبادی ، ساختمان.

**عمال**- جمع عامل ، کارگران.

**عمر**- سن وسال.

**عُمران**- آبادی.

**عِمران**- سازنده ، آباد کننده.

**عمران**- نام شخص.

**عمرک**- سن وسال شما.

**عمق**- جائی را گودتر کرد.

**عمق**- گودی.

**عملت**- کار انجام دادید.

**عملون**- کار انجام دادند.

**عمه**- خواهر پدر.

**عمو**- برادر پدر.

**عموم**- همگی.

**عمـــون** - گوری نمایان.

**عمیت** - کور شدم.

**عمید**- رئیس دانشگاه ، سرهنگ .

**عمیر**- پیراهن ، لباس برازنده .

**عمیق**- گود.

**عمیل**- مشتری دائمی ، مزدور.

**عمی**- عموی من.

**عمی**- نابینائی.

**عن**- از طرف.

**عن العالمین**-همسایه یا مهمان.

**عن النباء العظیم**- درباره خبربزرگ یعنی قرآن و پیغمبری.

**عن جنب** - از راه دور.

**عن قبلتهم** - دور از قدس.

**عن ید** - پیروی با زور یا اجبار.

**عناد**- لجاجت ، سماجت.

**عنب**- انگور.

**عنبر**-عطر.

**عنبر**- ماده ای خوشبو که از شکم نوعی ماهی می گیرند.

**عنبربو**- معطر، دارای بوئی مانند عنبر.

**عنتر**- عنترة ابن شداد العبسی ازشعرای بزرگ دوره جاهلیّت و یکی از مشهورترین دلیران عرب.

**عند المسجد الحرام**- در سرتاسرمسجد الحرام.

**عندک**- پیش شما ، دارید.

**عندلیب**- بلبل.

**عنصر**- ماده خالص که با وسائل شیمیائی قابل تجزیه نیست.

**عنف**- شدت عمل ، اذیت و آزار.

**عنفوان**- اوج ، نهایت ، بالاترین مرتبه.

**عنقریب**- بزودی .

**عنقک**- گردن تو.

**عنکم**- از طرف شما.

**عننا** - از طرف ما.

**عنه**-از طرف .

**عنه حاجزین**- از هلاکت اوّ جلوگیری میکنند.

**عنهم**- از طرف آنان.

**عنهما**- از طرف آن دونفر.

**عنود**- لجبازی.

**عنید**- لجباز.

**عنید**- لجباز.

**عنید** - سرکش و مخالف حق است.

**عنی**- از طرف من.

**عهد**- **پیمان** ، قرارداد ، زمانه ، دوره.

**عهـــــد الینا**- در تورات به ما امر و توصیه شده است.

**عهدتم**- شما متعهد شدید.

**عهدنا**- ما متعهد شدیم.

**عهدنا** - دستور ، وحی ، توصیه.

**عهدهم**- آنان متعهد شدند.

**عواقب**- جمع عاقبت، پایان کار، سرانجام.

**عوام لیگ**- حزب مردم ( در ترکیه ).

**عوان**- هرچیز که به نیمه عمر خود رسیده باشد ، نه جوان و نه پیر، میانسال.

**عوان بین ذلك** - میان سالان ، دراوسط عمر.

**عوج**- کج شده.

**عَوَج**- کج، ناراست.

**عوجا**- مؤنث عوج.

**عودت**- بازگشتن ، برگشت دادن.

**عوده**- بازگشت.

**عَوَر**- کوری از یك چشم.

**عورت**- عضوی از بدن که انسان از روی حیا وشرم آن را بپوشاند.

**عوقب**- مجازات شد.

**عویس قرنی**- نام فامیل

**عیادت**- دیدن ، بازدید کردن ، به ملاقات رفتن.

**عیاده**- مطب دکتر.

**عیال**- خانواده.

**عیال**- زن و فرزند.

**عیالی**- خانواده من.

**عید**- جشن ، روز شادی و خوشی.

**عید الاتحاد**- عید وحدت و همبستگی.

**عید الوطنی**- عید ملّی.

**عید حج**- عید قربان.

**عید صیام**- عید فطر.

**عید نوروز**- عید ایرانیان ، اول فروردین.

**عیدا** - شادی یا روزی که بزرگ میداریم.

**عیسی**- پیامبر مسیحیان جهان.

**عیش**- زندگی کردن، خوراك، خوشگذرانی.

**عین القطر**- مس گداخته که شبیه به چشمه آب است.

**عین الیقین**- مشاهده کردن.

**عینان**- دو چشم.

**عینان**- دو چشمه آب به نامهای التنسیم و السلسبیل.

**عینة**- نمونه ، چشم.

**عینین**- دو چشم.

**عیون**-چشمها.

# حرف غ

**غائبین**– کسانیکه حاضر نیستند.

**غائطون**– کسانیکه به خواب رفته اند.

**غابرین**– از گذشتگان .

**غار**– سوراخی در کوه.

**غارت**– تاراج ، هجوم بردن.

**غارتگر**– تاراجگر، حمله کننده به قصد غارت.

**غارمون**– آنان حسودی میکنند.

**غارمین** – آنها حسادت می ورزند.

**غاز**– پرنده ای شبیه مرغابی ، کوچکترین واحد پول در قدیم.

**غازی** – مجاهد، کسیکه در راه خدا جنگ کند.

**غاشیه**– مؤنث غاشی، پوشاننده، روز قیامت.

**غاصب**– غصب کننده ، کسیکه به زور مال دیگران را می گیرد.

**غافرین**– کسانیکه گناه دیگران را بخشیده اند.

**غافل**– بی خبر ، فراموشکار.

**غافل**– سهل انگار.

**غافلون**– غفلت کنندگان.

**غلات** – دانه های غذائی مانند جو ، گندم ، برنج.

**غالب**– پیروز، غلبه کننده.

**غالبون**– فاتحان ، چند نفر فاتح.

**غالبین**– فاتحین ، دو نفر فاتح ، پیروز.

**غامض**– پیچیده ، مشکل.

**غانم**– غنیمت گیرنده ، نام شخص.

**غاوین**– دوست دارند.

**غایب**– ناپیدا ، ناپدید.

**غبار**– گرد و خاك.

**غبث**– رنگی مایل برنگ خاکستری.

**غبره**– غبار گرفته.

**غبغب**– گوشت زیر گلو.

**غبی**– نادان ، کم هوش.

**غبیبه**– غیبت کردن.

**غداً** – فردا.

**غدار** – خائن ، حیله گر.

**غدر** – بی وفائی ، خیانت ، حیله گری.

**غدَقا** – فراوان ، زیاد.

**غده**– عضوی از بدن که ماده ای ترشح کند.

**غدُو**– خود خواه ، لجوج.

**غراب**- كلاغ.

**غراب** ــ كشتی.

**غرابیب**- جمع غراب.

**غراره**- هم مانند ، مثل.

**غرامه**- تاوان، ضرر و زیان.

**غرب**- یکی از چهار جهت اصلی.

**غربال**- ظرفی با سوراخهای ریز که در آن غلات را الك می کنند.

**غربت**- دوری ، هجران، غریبی.

**غَرَتکم**- مورد پسند.

**غرث**- گرسنگی کشیدن.

**غرثه**- وی را گرسنه نگه داشت.

**غرشه**- غرش واحد نقد (سکه) غرشه به اوپول داد.

**غرفة**- اتاق، حجره.

**غرق**- در آب خفه شدن.

**غرم بیل**- مکانی در جنوب ایران.

**غُرّه**- با ضم (غ) و فتح (ر) سپیدی پیشانی اسب.

**غُره**- با فتح (غ) از خود مغرور شدن.

**غروب**- ناپدید شدن آفتاب، دور شدن.

**غرور**- تکبّر، خودخواهی.

**غریب**- بیگانه ، دور از وطن.

**غریزه**- فطرت ، طبیعت ، سرشت.

**غریق**- غرق شده ، کسی که در آب خفه شده باشد.

**غریو**- فریاد بلند ، خروش از روی خشم.

**غزال**- آهو

**غزل**-شعر، سخن گفتن بازنان ومعاشقه کردن با آنان .

**غزلان**- جمع غزال ، آهو.

**غزه** ــ شهرباستانی فلسطین در شمال شرقی مصر، به فاصله چهار کیلومتری دریای مدیترانه.

**غزو**- تاخت و تازکردن در سرزمین دشمن، جنگ در راه دین.

**غزوات**- جمع غزوه ، جنگ با دشمن.

**غساقا**- تاریکی شب.

**غساله**- شستشو دهنده( مؤنث) ، ماشین لباسشوئی.

**غسل**- شستن چیزی در آب بمنظور پاك کردن نجاست از آن چیز.

**غسلین**- دو غسل.

**غسیل**- شسته شده، غسل داده شده.

**غَش**- حالت بیهوشی.

**غِش**- تقلّب، نادرستی.

**غشاوة**- تاری چشم.

**غشیم**- ساده لوح.

**غصب**- به زور گرفتن، متجاوز شدن.

**غصه**- غم، اندوه، ناراحتی.

**غضب**- خشم، عصبانیّت.

**غضبان**- شخص عصبانی، تندخو.

**غضنفر**- شیر درنده.

**غطائک**- پوشش تو.

**غطره**- کوفیه، پارچه سفیدی که مردان عرب روی سر می اندازند.

**غفار**- آمرزنده، پوشاننده گناه.

**غُفِرَ**- بخشیده شده.

**غفلت**- فراموش کردن، سهل انگاری.

**غفور**- بخشاینده.

**غفور**- از صفات خداوند.

**غُل**- زنجیرآهنی که به دست وپای زندانیـــــان می بندند.

**غلاظ**- خشن، درشتی و سختی، بی رحم.

**غلاف**- جلد و پوشش چیزی.

**غلام**- برده، بنده، رهی.

**غَلبا**- پیروز شدند.

**غلبت**- شکست خوردن.

**غلبه**- مستولی شدن، تسلط یافتن، پیروزی.

**غلبهم**- آنان را شکست داد.

**غُلِبوا**- شکست خوردند.

**غِرا**- جوان، نیرومند.

**غلط**- اشتباه.

**غلطک**- اشتباه تو.

**غلغل**- صدای جوشیدن آب، شوروغوغای پرندگان.

**غُلفّ**- جمع غلاف، پوششها.

**غُلق**- بسته شدن.

**غلقت الابواب**- درها را بست (مؤنث).

**غلمی**- جمع غلام، غلامان من.

**غُلُو**- مبالغه کردن، زیاده روی.

**غلیظ**- درشت، کلفت.

**غم**- اندوه، ناراحتی.

**غمازی** ـ بادنما درکشتی های قدیم.

**غمام**- جاهل، بی اطلاع.

**غمره**- سرتا پای وی را غرق محبت کرد.

**غمزه**- ناز، کرشمه، اشاره با چشم و ابرو.

**غمگسار**- یار، همدم، عمخوار.

**غمناک**- ناراحت کننده ، غم انگیز.

**غنی**- ثروتمند ، دارا.

**غنیمت**- چیزی که در جنگ به زور از دشمن گرفته می شود .

**غواص**- کسیکه برای بیرون آوردن مروارید به زیر آب می رود.

**غوره**- انگور نارس و ترش.

**غوص**- غواصی کردن ، به زیر آب فرو رفتن.

**غوطه**- شناور شدن .

**غول**- موجود افسانه ای بزرگ و بد هیبت.

**غوی**- گول زدن.

**غوی**- عاشق شدن.

**غیاث**- کمك ، فریاد رسی.

**غیار**- غیر، دیگر، لوازم یدکی.

**غیب**- ناپیدا ، پنهان.

**غیبت**- ناپدید شدن ، پنهان شدن.

**غیر**- دیگر.

**غیرت**- تعصّب ، خشم شدید.

**غیض**- کم بود آب ، کم شدن قیمت اشیاء.

**غیظ**- عصبانیّت ، خشم بسیار.

**غیور**-غیرتمند ، متعصّب ، ناموس پرست.

**غاشیة** - مجازات وعقوبتی که بی خبر نازل شود.

**غدوت** - بامدادان از مدینه خارج شد.

**غرقا**- جان کندن با عذاب سنگین.

**غرهم**- گمراه و آزمند نمود.

**غساق**- آب جوشیده و چرك آبی را که باید بچشند.

**غسلین**- سوختن دوزخیان.

**غشاوة**- پوشش و حجاب.

**غضب**- خشمگینی.

**غواص**- غوص کننده برای بدست آوردن گنجهای زیر آب.

**غورا**- فرو رونده درون زمین.

**غیظ قلوبهم**- غضب شدید.

# حرف ف

**فؤادک**- وجدان شما.

**فِئتکم**- گروه شما.

**فِئه**- گروه.

**فئوا**- دسته ، گروه تشکیل دادن.

**فاءت**-مستبد شدن،از خود درآورد، ناگهان فوت کرد

**فار التنور**- آب جوشیده از تنور سرازیر شد.

**فارجع**- پس دادن ، برگرداند.

**فاشیست**- به کسی اطلاق میشود که تابع رژیم مستبدی است که از اصول ملّی و تعصبّات نژادی پیروی می نماید. نظام فاشیسم در عهد "موسولینی" در زمان جنگ دوّم جهانی در ایتالیا برقرار بود.

**فاصبحتم**- چنان شدید.

**فاصبر**- شکیبا باش ، صبر کنید.

**فاطر**- شکننده.

**فاطعام**- سیراب کرد ، گرسنه را سیر کردن.

**فاطمه**- نام دختر حضرت محمّد(ص).

**فاطمی**- نام خانوادگی.

**فاعبدو**- سپس خدا را عبادت کنید.

**فاعترفنا**- ما پذیرفتیم.

**فاعترفوا**- سپس آنان پذیرفتند.

**فاعتلو**- سپس والا گشتند ، سوار شدن ، به مکان بلند رفتن.

**فاعلموا**- لذا بدانید.

**فاعلین**- انجام دهنگان.

**فاغفِر**- سپس آنان را آمرزید.

**فافسحوا**- سپس جا باز کردند.

**فاقامه**- آنجا مکان گزید.

**فَاَقبل**- سپس وی آمد.

**فاقبلوا**- آنان آمدند.

**فاکهین**- خشنودی ، سرحال ، با شادی.

**فالح**- پیروز ، بدست آ ورده ، برنده.

**فالذین**- پس آنان .

**فالصدع**- شکست خوردن ، ضربه خوردن.

**فالقاها**- سپس آنرا انداخت( چیزی مؤنث).

**فالقی**- سپس انداخت.

**فالمغیرات**-حمله کنندگان ، مهاجمان.

**فالموریات**- باد تند همرا با گرد وخاك.

**فالینفق**- لذا ازمال خود خرج کند.

**فاماالانسان**- لیکن انسان.

**فاماالیتیم**- اما یتیم را.

**فامسکوهن**- آنان را نگه دارید.

**فامشوا**- سپس راه روید ، طی کنید.

**فامنین**- با امنیت.

**فامه هاویه**- مادرش سرنگون باد.

**فان**- از بین رفته.

**فَانَّ**- فانی ، میمیرد.

**فانت له**- لذا شما برای وی.

**فانتقمنا**- لذا ما انتقام ویرا گرفتیم.

**فَاَنذرتکم**- به شما هشدار دادم.

**فانطلقوا**- لذا رهسپار شوید.

**فانظرنی**- نگاه بینداز.

**فانظروا**- شما نگاه کنید.

**فانفذوا**- همگی بروید.

**فانفقوا**- از مال خود خرج کنید.

**فانک**- براینکه تو.

**فانکم**- برای اینکه شما.

**فانوس**- جاچراغی که از شیشه و فلز درست شده و در آن شمع یا چراغ میگذارند.

**فاهیم**- راه روید.

**فاواکم**- به شما مسکن داد.

**فاوی**- سپس سکنا گزید.

**فایده**- سود ، منفعت.

**فأبوا**- خودداری کردند.

**فأعرضوا**- مخالفت کردند.

**فألتقمه الحوت**- نهنگ ویرا بلعید.

**فبئس المهاد**- (جهنم یصلونها فبئس المهاد) از شکنجه وعذابی که برسر خود آوردند.

**فباعه**- به وی فروخت.

**فبایعن**- پس با خدا بیعت کردند.

**فبای آلاء**- منکر کدام نعمت خداوند میشوید ؟

**فبدت**- ظاهر شد.

**فبرایر**- فوریه ، دوّمین ماه از سال میلادی.

**فبشر**- بشارت بده.

**فبشرهم**- به آنان بشارت بده.

**فبعزتک**- به مقام والای شما.

**فبنعمةالل**- نعمت های خداوند.

**فتاتون**- سپس مِی آئید.

**فتبقی**- میمانید.

**فتحاً**- پیروزی.

**فتحا مبینا**- پیروزی جنگ الحد یبیه.

**فتحریر**- آزادی.

**فتحنا**- ما برای شما فتح نمودیم.

**فتحناء**- آنرا باز کردیم.

**فتحیه**- نام مؤنث.

**فتخبت له**- از خواندن قرآن اطمینان خاطر. وآرامش به دست می آورد.

**فتردی**- سپس در می گذری.

**فترضع**- شیرمادر را مینوشی.

**فترضی**- مورد قبولت واقع میشود.

**فتصبحوا**- میشوید.

**فتکوی**- قوی میگردی.

**فتمنوالموت**- لذا مرگ را آرزو کنید.

**فتنا**- مارا مطیع ومرید کرد.

**فتنازعو**- در گیر می شوید.

**فتناک**- تورا مرید ساختیم.

**فتنة**- در گیر محنت و سبب انجام گناه.

**فتنتکم**- شما مرید شدید.

**فتنفعه**- به درد میخورد.

**فتنه**- آشوب ، شرّ، آتش افروزی.

**فتنوالمؤمنین**- مومنین را مورد فتنه قرار دادند.

**فتوت**- جوانمردی ، سخاوت.

**فَتَوَلَ**- امر آنان را در دست گیر.

**فتونا**- مارا مرید خود ساختند.

**فتیةٌ**- جوانان.

**فتیلا**- فتیله آتش.

**فثم وجه الله**- به راه پسندیده ای که شما را به آن امر فرمود.

**فجّ عمیق**- شکاف عمیق.

**فجّار**- فاسقین ، بدان.

**فَجر**- سپیدی صبح ، سپیده دم.

**فجر**- منفجر کرد .

**فُجِرَت**- منفجر شد.

**فجرنا**- آنرا منفجر کردیم.

**فَجَعَلَهُ**- آنرا بوجود آورد.

**فَجَعَلَهُم**- آنانرا بوجود آ ورد.

**فجل**- تربچه ، یك نوع سبزی خوردنی باریشه سرخ

**فجمع**- پس جمع کرد.

**فحش**- ناسزا، بدگوئی.

**فخانتاهما**- به آن دو خیانت کرد.

**فخر**- مباهات ، بالیدن به خود.

**فخشینا**- نگران شدیم.

**فَخَلَفَ**- بوعده خود عمل نکرد.

**فخلوا**- ترك کردند ، آزاد نمودند.

**فخم**- بزرگ و مجلل ، گرانبها.

**فخور**- فخر کننده.

**فدا**- خود یا دیگری را به کشتن دادن ، فدیه دادن

**فدان**- متهم کرد.

**فذاقت**- صبر آنان به سر رسید.

**فذرنی**- مرا ترك کرد.

**فذرهم**- آنان را ترك کرد.

**فذکّر**- یاد آور شد.

**فذلک**- برای آنکه.

**فذوقوا**- بچشید.

**فذوقوهُ**- اورا چشاندند.

**فُرات**- رودی در کشورعراق.

**فراراً**- گریز.

**فراست**- هوش ، قدرت دریافت ، فهم.

**فراعنه**- لقب پادشاهان مصر قدیم.

**فرامرز**- پسر رستم پهلوان شاهنامه فردوسی.

**فرامرزان**- منطقه ای در جنوب ایران.

**فرامرزی**- نام خانوادگی.

**فرأیتم**- دیدید ، مشاهده کردید.

**فرتوت**- پیر، سالخورده.

**فرج**- رهائی.

**فرجام**- عاقبت ، پایان کار.

**فرجها**- آزادی ایشان.

**فرح**- شادمانی کردن ، سرور.

**فرح**- نام ملکه سابق ایران.

**فرحناک**- شادی آور.

**فرد**- یکی ، شخصی.

**فردا**- روزی که هنوز نیامده ، پس از امروز.

**فردان**- نام یکی از تجار دبی.

**فردوا ایدیهم فی**- دستهای خودرا بدهان گرفتند

**فرشته**- نامی زنانه.

**فرشته**- موجودی بسیار لطیف که بمنزله رابطه میان خدا و انسان است ، ملك ، پری.

**فرشناها**- فرش پهن کردیم.

**فرصت**- مجال ، وقت مناسب ، نوبت.

**فرض الله لکم**- خداوند بر شما واجب ساخت.

**فرُطا**- زیادی.

**فرعون**- لقب پادشاهان قدیم مصر.

**فرغت**- خالی شد.

**فرق**- تفاوت، جداکردن ، خطی که وسط سر میان موها باز کنند.

**فرقان**- آنچه که حق و باطل را از هم جدا کند.

**فرقانا** - هدایت و نور حق و رهائی .

**فرقت**- دوری ، جدائی.

**فرهاد**- نام عاشق شیرین ورقیب خسروپرویز.

**فروح**- استراحتگاه یا رحمت خدا.

**فروردین**- نام اولین ماه از سال هجری شمسی، روز اول نوروز جشن باستانی ایرانیان.

**فروغ**- نور، روشنائی.

**فریب**- نیرنگ ، گول زدن.

**فریبا**- فریبنده ، زیبا ، نامی زنانه.

**فرید**- یگانه ، تنها ، نام شخص

**فریده**- مؤنث فرید ، نامی زنانه

**فریدون**- یکی ازبزرگترین پهلوانان شاهنامه

**فریضاً**- واجب

**فریضه**- آنچه که بر انسان واجب شده باشد

**فریقین**- جمع فریق ، تیم ، دسته ، گروه

**فزادتهم**- فزونی فرمود

**فزوّره**- معما ، جعل

**فسئلوا**- پس از آنان سؤال شد

**فساءَ**- بدتر شدن

**فساد**- تباهی ، نابودی

**فساهم**- سهیم شد ، مشارکت کرد

**فستجیبون**- پاسخ خواهید داد

**فستذکرون**- بیاد خواهید آورد.

**فَستَعلمون**- خواهید دانست.

**فستمتعوا**- لذت ببرید.

**فَسَجَدوا**- به سجده روی آوردند.

**فَسُحقاً**- تا نابودی.

**فسخرنا**- و درخدمت آنان در آوردیم.

**فَسَنُیسره للعسری**- ودر گرفتاری آن را میسر خواهیم نمود.

**فَسَنَیسره للیسری**- در یسر آنرا نیز میسر خواهیم نمود.

**فَسَوّاک**- تورا هدایت ، بوجود آورد.

**فَسَواها**- وی ( مؤنث ) بوجود آورد.

**فسوف**- وسپس.

**فسوف**- با فتح ( ف و س ) راهنما ودر خدمت گرفت.

**فسوق**- فجور ، انجام کارهای غیر اخلاقی.

**فسیحوا**- سپس رانده شدند ، به طرفی سوق داده شدند.

**فسینفقون**- از دارائی خود خرج خواهند کرد.

**فشت**- ساحل دریا، جائیکه عمق آب کمتر از یك متر است بطوریکه سنگهای کف دریا دیده می شوند مانند فشت دبیل و فشت یارم که مقابل بندر منامه بحرین واقع شده اند . گاهی که آب دریا بسیار کم و حتّی خشك میشود، از میان فشت دبیل چشمه آب شیرینی فواره میزند. حدود شصت تا هفتاد سال پیش که آب شیرین باندازه کافی یافت نمیشد، عده ای از اهالی بحرین با لنجهای کوچك خود از این فشت آب می آوردند و در بازار می فروختند که به این افراد " شریبیها " می گفتند. بیشتر شریبیها از اهالی جناح بودند منجمله شخصی بنام حاج محمد

حسن یوسف تملیکت و حاج عبدالله عبدالکریم افسرده حال. فشت دبیل سابقاً به بحرین تعلق داشت اما اخیراً با توافقی که میان قطر و بحرین بعمل آمده ، این فشت به قطر واگذار شده است .

**فشل**- از دست دادن ، بازنده بودن.

**فصرهن الیك**- امید آنان بودن.

**فصلٍ**- اخراج کرد.

**فصل**- جداکردن، قسمتی از چیزی، یکی از چهار قسمت سال (بهار، تابستان، پائیز، زمستان).

**فصل الخطاب**- فرا گیری علم حل وفصل اختلافات مردم.

**فصلت**- ( زن) اخراج کرد.

**فَصَلنه**- آنان ( زنان) وی را اخراج کردند.

**فصول**- جمع فصل ، قسمتی از کتاب یا سال.

**فصیام**- پس روزه گرفت.

**فضل**- برتری ، نیکوئی.

**فضل الله**- بنده برتر خدا.

**فضلناهم**- آنان را برتری دادیم.

**فضه**- نقره ، سیم ، نام مؤنث.

**فطور**- افطار ماه مبارك رمضان.

**فطور**- صبحانه ، غذائی که پس از گرسنگی طولانی خورده شود.

**فظلموا**- سپس ظلم کردند.

**فعال**- جمع فعل ، کارها.

**فعّال**- کارکننده، بسیار پرکار.

**فَعَدَلک**- تورا به بهترین نحو ساخت.

**فعل**- انجام داد.

**فَعل ربک**- وچنان کاری خدای تو انجام داد.

**فعلتم**- شما انجام دادید.

**فعلیها**- بر ایشان ( زنان ).

**ففرّوا**- گریختند.

**فَفَزِع**- ترسیدند.

**فَفَسق**- سپس فجور کرد.

**ففقوا**- سپس به هوشیار شدند.

**فقال**- و فرمود.

**فقبضت**- و در اختیار گرفته.

**فقتلة**- و سپس او را به قتل رساند.

**فقد**- لذا.

**فقد ظلم**- لذا ظلم کرد.

**فقدان**- نداشتن چیزی ، از دست دادن.

**فقذفناها**- آنرا مورد اصابت قرار دادیم.

**فقر**- نداری ، بی چیزی.

**فقضاهن**- آنان(زنان) را نابود کردیم.

**فقهی**- امر کرد.

**فقوا**- پس قوی شدند ، تنومند.

**فقیر**- بینوا ، بی چیز، مسکین.

**فکبت و جوههم**- سر شکسته گشتند.

**فکّ رقبه**- آزاد کردن برده.

**فکذب**- دروغ گفت.

**فکر**- اندیشه.

**فکری**- نام خانوادگی.

**فکفروا**- و کفر گفتند.

**فکور**- اندیشمند.

**فلا**- به هیچ وجه.

**فلا اقسم**- وقسم نمی خورم.

**فلاتقهر**- بر ما خشم نگیر.

**فلاتنسی**- به یاد داشته باش ، فراموش مکن.

**فلاتولوهم**- آنان را در بر گیرید.

**فلاصریخ**- بدون داد وفریاد.

**فلةٌ**- بسته بندی نشده.

**فلج**- کسیکه قسمتی از بدنش از کار افتاده باشد، زمین گیر.

**فلعرفتهم**- و آنان را معرفی نمودید.

**فلق**- سپیده دم.

**فلک** - آسمان، چوبی که بر کف پای مجرم می زدند، آسمان، مدار سیارات.

**فلم**- پس چرا.

**فلم یسیروا**- و راه نیفتادند.

**فلما بلغ**- و هنگامیکه خبر رسید.

**فلنذیقن الذی**- به او به چشانیم.

**فلننبئن الذین**- و آنان را مطلع سازیم.

**فلولا**- وچنان نبود.

**فلیات**- چنانچه توانست بیاید.

**فلیاتوا**- لذا بیایند.

**فلیتوکل**- بر خدا توکل نماید.

**فلیدع**- بگذارد.

**فلیرتقوا**- به مقام بالاتر روند.

**فلیعبدو** - عبادت کنند.

**فلیعمل العاملون**- وکارگران بکار مشغول شوند.

**فلیکفر**- وکفر بگویند.

**فمّ**- برای چه چیز.

**فما اوتیتم**- وهرچه در توان دارید.

**فما اوجفتم**-کسی مانع شما نبود.

**فما لَهُم**- چه مسئله ای دارند.

**فما منکم**- هیچ یك از شما نبود.

**فمااستئنسوا**- به آنان خوش نگذشت.

**فمااستطاعوا**- توانائی آنرا نداشتند.

**فمابالکم**- به چه چیز فکر میکنید.

**فماخطبکم**- پس شمارا چه می شود.

**فمایکذبک**- وتورا تکذیب میکند.

**فمتناهم**- لذا آنان را به خواب ابدی فرستادیم.

**فمن اعطی**- هرکه بخشید.

**فمن الهتدی**- هر کسیکه هدایت شد.

**فمن لم**- وآنکه نشد.

**فمن نکث**- وبعهد خود وفا ننمود.

**فمن یعمل**- هر کسیکه به وظیفه عمل کند.

**فَمَهِل الکافرین**- به کفار مهلت ده.

**فنا**- نابودی، نیستی.

**فنادوا**- بانگ برآوردند.

**فنبذتها**- آن(زن) را نکوهش کرد.

**فنبذناهُ** – ما اورا نکوهش کردیم.

**فنبذناهم** – آنان را نکوهش کردیم.

**فنجان** – ظرف مخصوص آشامیدن چای یا قهوه.

**فندال** – سیب زمینی شیرین.

**فنسیها**- او (زن) را فراموش کرد.

**فنسی**- او (مرد) را فراموش کرد.

**فنفخنا**- دمیدیم.

**فنقبوا**- گشتند .

**فهدیناهم**- آنان را هدایت کردیم.

**فهدی**- وهدایت کرد.

**فهرست**- لیست ، صورت اسامی یا چیزدیگر.

**فهل**- آیا.

**فَهَل**- طلوع کرد.

**فهم**- فهمیدن، درك کردن.

**فهو**- او.

**فهو**- وی.

**فهیم** – فهمیده ، دانا.

**فوازیر**-جمع فزوره ، معما.

**فوج**- گروه ، لشکر، هنگ.

**فورب السماء**- قسم به خداوند آسمان.

**فوربک**- به نام خداوند .

**فوری**- با عجله ، آنی.

**فوز**- برنده شدن ، پیروزی.

**فوزیه**- نامی زنانه بمعنی موفق ، باسعادت.

**فوسطن**- درمیان.

**فوق**- بالا.

**فوقه الله**- خداوند در مقام بالا.

**فوقها**- روی او، بالاتر از او.

**فوقهم**- روی آنان ، بالای آنان.

**فوقهن**- روی آنها .

**فولاد**- آهن آبدیده.

**فومه**- یك دانه نان ، یك عدد سنبل.

**فَوَیلٌ**- وای بر آنان.

**فویلٌ** - وای ، هشدار از مجازات.

**فیتبعون**- تابع میشوند.

**فیقول**- می گوید.

**فیقول العفوءِ**- درخواست بخشش میکند.

**فیکم**- درون خودتان.

**فیکون**- بوجود می آید.

**فیل**- بزرگترین حیوان خشکی.

**فیم انت**- در حالیکه تو.

**فیمابین**- در میان.

**فینبئکم**- شمارا خبردار میکند.

**فینبئهم**- هشدار میدهد.

**فَینظُر**- و سپس نگاه کند.

**فینظروا**- نگاه میکنند.

**فینفقون**- از آنچه دارند خرج میکنند.

**فیها الفساد**- در آن فساد شایع میکنند.

**فیها منافع**- درمیان آن منافعی وجود دارد.

**فیهم**- میان آنان.

**فیوز**- سیم نازکی که هرگاه شدت برق بسیار زیاد شود ، آنرا قطع می کند.

**فی احسن تقویم**- به بهترین وجه.

**فی الارض**- بر روی زمین.

**فی الاصفاد**- در گرفتاری.

**فی الآخرین**- با دیگران.

**فی البلاد**- در ممالك.

**فی الجاریه**- در وقایع ورویدادها.

**فی الحیات**- در زندگی.

**فی الخیام**- در خانه وچادر.

**فی الزُبُر**- در امر و نهی کردن.

**فی الفلک**- درون فلك.

**فی الملةالاخرة**- درآخرین فرصت .

**فی الیم**- در درد.

**فی ایدیکم**- دردستان شما.

**فی ای صورةٍ**- به هر صورت.

**فی بطون**- درشکم ها.

**فی تضلیل**- در گمراهی.

**فی ضلالٍ**- در گمراه کردن.

**فی عمدٍ ممدده**- درمکان های بلند.

**فی فلکٍ**- در جهان.

**فی قلوب**- در قلب ها.

**فی کبد**- در جگر.

**فی لیلة القدر**- در شب قد ر.

**فی مریةٍ**- در درون .

**فی یمینک**- در طرف راست تو.

# حرف ق

**قائد**- رئیس ، رهبر، رئیس قبیله یا طایفه.

**قائدیان**- نام خانوادگی.

**قائماً**- مرد ایستاده و استوار.

**قائما بالقسط**- باعدالت در تمامی امور.

**قائمه**- زن ایستاده و استوار.

**قاب**- چهارچوب عکس یا در.

**قابل**- سزاوار، شایسته ، قبول کننده.

**قابل التوب**- پذیرای توبه همگان.

**قابلمه**- ظرفی که در آن غذا می پزند ، دیگ.

**قابوس** – سلطان قابوس حاکم مسقط و عمان.

**قابیل**- پسر بزرگ آدم (ع) که بر برادرش هابیل حسادت کرد و او را کشت.

**قاتل**- آدمکش ، جنایتکار.

**قاجار**- یکی ازسلسله های پادشاهی ایران.

**قاچاق**- خرید و فروش کالا بدون مجوز دولت.

**قاچاقچی**- شخصی که قاچاق می کند.

**قادمین**- کسانیکه می آیند.

**قارچ**- یکی از روئیدنیهای بدون ریشه و ساقه و برگ و گل فقط تنه ای بدون سبزینه دارد. نوع خوراکی آن مورد استفاده قرار می گیرد.

**قاره اروپا**- یکی از واحد های خشکی زمین که به قاره سبز معروف است.

**قاره آسیا**- قاره ای دیگر که محل زندگی ایرانیان، اعراب و دیگر نژادها است و چون تعداد زرد پوستان بیشتر از سایر نژادها است، به قاره زرد معروفیّت دارد.

**قاره آفریقا**- یکی دیگر از قاره های جهان که چون بیشتر ساکنان آنرا سیاهان تشکیل می دهند، به قاره سیاه معروف است.

**قاره آمریکا**- به قاره جدید معروف است و شامل سه قسمت آمریکای شمالی و جنوبی و مرکزی است

**قارون**- نام مردی افسانه ای با ثروت بسیار.

**قاری**- کسیکه قرآن می خواند ، خواننده کتاب.

**قاسم**- قسمت کننده.

**قاشق**- وسیله ای فلزی که با آن غذا می خورند.

**قاصر**- کسیکه به سن قانونی نرسیده.

**قاضی**- داور، دادرس.

**قاعده**- پایه، اساس.

**قاعدون**- کسانیکه نشسته اند.

**قافله**- کاروان ، عده ای که با یکدیگر سفر می کنند

**قال**- گفت.

**قال الملاءُ**- آن ملا گفت ، آن شیخ گفت.

**قالب**- ظرفی که در آن فلز مذاب بریزند تا به شکل آن در آید و نیز بمعنی تن و بدن و جسم انسان.

**قالوا**- گفتند.

**قالیچه**- قالی کوچك.

**قالی**- فرشی بزرگ که با نخها و رنگهای گوناگون می بافند و نوع ایرانی آن در جهان شهرت دارد.

**قام**- بلندشد ، برخاست (مذکر).

**قامت**- اندام ، تنه انسان.

**قامت**- بلندشد (مؤنث).

**قاموا**- بلند شدند.

**قانتات**- جمع مؤنث قانت ، راضی و خوشنود.

**قانتون**- جمع مذکر قانت ، متعبّد ، راضی.

**قانع**- راضی ، خوشنود.

**قانون**- حکم یا مجموعه ای از احکام که برای تنظیم روابط سیاسی و اجتماعی ، افراد جامعه به پیروی از آن موظف هستند.

**قانونگذار**- کسیکه قوانین را وضع می کند.

**قاهر**- چیره شونده ، غالب ، پیروز.

**قاهره**- پایتخت کشور مصر.

**قاهرون**- چیره شوندگان.

**قبا**- منطقه ای در جنوب مدینه که حضرت محمد(ص) در هجرت از مکه به مدینه به آنجا رسید و دو روز دوشنبه و پنجشنبه ( یا جمعه) در آنجا ماند و پس از آن به مدینه رفت.

**قباء**- نوعی لباس بلند مردانه.

**قبائل**- جمع قبیله ، ایل ، طایفه.

**قباحت**- بی شرمی ، پرروئی.

**قبر**- گور، آرامگاه ، جای دفن مردگان.

**قبض**- رسید.

**قبضه**- یك مشت ازچیزی ، دسته شمشیر، یك عدد تفنگ.

**قبل**- پذیرفت ، قبول کردن.

**قبلتهم التی**- آنان را پذیرفت.

**قبله نما**- دستگاه نشان دهنده قبله.

**قبور**- جمع قبر، گورها .

**قبوض**- جمع قبض ، رسیدها.

**قبیح**- زشت ، نازیبا.

قبیله- طایفه ، قبیله.

**قپان** - وزنه ، ترازوی بزرگ.

**قتال**- با فتح( ق) وتشدید (ت) کشنده ، قاتل.

**قتال**- جنگ ، درگیری .

**قتالی**- جنگجوئی.

**قتل**- آدم کشی ، جنایت.

**قتل عام**- کشتار دسته جمعی.

**قتلتموهم**- آنان را کشتید .

**قحط**- خشکسالی ، قحطی.

**قحطان**- یکی از طوایف اعراب.

**قد**- اندازه ، بلندی.

**قداره**- قمه ، دشنه.

**قداقترب**- نزدیك شد.

**قدح**- جام ، کاسه.

**قدر**- با فتح (ق و د) سرنوشت ، با فتح (ق) و سکون (د) اندازه.

**قدر في السرد**- بهترین زره ها را بساز.

**قدرت**- توانائی ، نیرومندی.

**قدس**- پایتخت فلسطین.

**قدماء**- پیشنیان .

**قدمت**- قدیمی بودن.

**قدمنا**- آمدیم ، تقدیم کردیم.

**قدیر**- توانا ، قدرتمند.

**قدیم**- باستانی ، کهن.

**قراء**- خوانندگان کتاب و قرآن.

**قرائت**- خواندن.

**قرار**- قول ، وعده ، آرامش.

**قرارداد**- پیمان ، عهد نامه .

**قران** - با کسر(ق) سکه ای قدیمی ایران.

**قرآن**- کلام الله مجید.

**قرب**- نزدیکی ، در جوار.

**قربّا**- اقوام ، نزدیکان.

**قربات**- جمع قربه ، مشك آب.

**قربان**- قربانی ، فدائی مانند گوسفند قربانی عید.

**قربانا آلهة**- باقربانی کردن خودرا به خدا نزدیك میکند.

**قرح**- زخم روز احد.

**قرح مثله**- روز بدر.

**قردة**- جمع قرد ، میمون.

**قرش**- واحد کوچك پول ، نیز بمعنی ماهی کوسه.

**قرض**- وام ، دین.

**قرض الحسنه**- وام بدون بهره.

**قرضاً**- عاریه دادن ، به امانت دادن.

**قرطا سیه**- نوشت افزار ، لوازم التحریر

**قرطاس**- کاغذ.

**قرقاش**- یکی از تجار دبی.

**قرقع** - صدای ترقّه.

**قرمساق** ــ دیوث ، بی غیرت.

**قرن**- شاخ حیوانات.

**قرن**- صد سال ، وقت وزمان.

**قرن**- نام قبیله ای عربی از اویس.

**قرنین**- شهر قدیمی در سیستان زادگاه یعقوب لیث صفاری.

**قرنی**- قره نی ، سازی مانند نی.

**قروءٍ**- حوض یا جوی بزرگ ، جستجو، پیروی.

**قروش**- جمع قرش ، سکه کوچك.

**قروض**- جمع قرض ، وام ها.

**قریب**- نزدیك ، قوم و خویش.

**قرینا**- شبیه هم.

**قریه**- ده ، روستا ، آبادی.

**قزاق**- اهل قزاقستان مردمانی جنگجو از نژاد ترك و مغول.

**قزاقستان**- یکی از جمهوری های شوروی سابق

**قزل**- رنگ سرخ به زبان ترکی.

**قزل آلا**- نوعی ماهی که در آبهای شیرین زندگی میکند.

**قزل باش**- عنوان طوایف مختلف ترك که در ترویج مذهب شیعه شاه اسماعیل صفوی را یاری کردند.

**قزوین**- شهر واستانی در شمال غربی تهران.

**قست قلوبهم**- سنگدل شدند.

**قسط**- قسمتی از وام ، عدل ، داد ، نصیب

.

**قسطنطنیه**- پایتخت سابق امپراطوری

عثمانی که امروزه استانبول خوانده میشود.

**قسم**- سوگند.

**قسمان**- دو قسمت.

**قسمت**- یك سهم ، نصیب.

**قسمین**- دو قسمت.

**قسوة**- بی رحمی .

**قسیة**- زن بی رحم.

**قسیسین**- مردم بي رحم.

**قشر**- پوسته .

**قشقائی**- نام یکی ایلات معروف ترك

زبان ساکن جنوب ایران.

**قشلاق**- کوچ کردن به مناطق گرم

درفصل زمستان

**قشم**- جزیره ایرانی در شمال خلیج.

**قصاب**- کسیکه گاو وگوسفند را میکشد

وگوشت آنهارا میفروشد.

**قصابی**- محل فروش گوشت.

**قصاص**- جزاء بدی با بدی مانند زخم به

زخم دندان به دندان و قتل به قتل.

**قصر**- کاخ ، منزل بزرگ ومجلل.

**قصص**- جمع قصه ، داستانها.

**قصصناهم**- آنان را قصاص دادیم.

**قصله** ــ شهری.

**قصه**- داستان.

**قصور**- کوتاهی ، جمع قصر، کاخ ها.

**قضاء**- حکم کردن ، مردن ، نماز یا روزه

را درغیر وقت شرعی بجا آوردن.

**قضاوت**- داوری حکم کردن.

**قضای**- انجام دادن امری.

**قضوی**- عمل واجبی که انجام گردید.

**قضي**- خواندن قرآن را به پایان رساند.

**قضیتم**- به پایان رساندید.

**قضیتم**- شما حکمی صادر کردید.

**قضینا**- ما حکم صادر کردیم.

**قضی**- در گذشت ، فوت کرد.

**قضی الامر**- حکم صادر کردن.

**قطرا**- مس گداخته.

**قطعناهم**- ما آنهارا قطع کردیم.

**قطنا** – برخی از شکنجه ایکه بما وعده داده بودید

**قعروا**– به پائین رفتند .

**قعوداً**– نشستند.

**قفقاز**– منطقه ای شامل جمهوریهای داغستان، گرجستان، ارمنستان و آذربایجان. این منطقه مسکن گروههای مختلفی از طوایف و اقوام با زبانهای مختلف می باشد.

**قفل**– آلتی برای بستن در یا خانه.

**قَفَل**– درب را بست ، بستن .

**قل**– بگو ، بخوان.

**قل الله**– بگو خدا.

**قل انی امرت**– بگو من امر کردم.

**قل ای شیء**– هرچیزی می خواهی بگو.

**قل سیروا فی الارض**– بگو در زمین سیر کنید.

**قل غیرالله**– بگو به جز خدا.

**قل لمن ما فی السموت**– بگویرای موجودی آسمانها.

**قلائد**– جمع قلاده ، گردنبند.

**قلاب**– گردانده ، برگردانده ، آنکه سکه تقلبی میزند و نیز بمعنی چنگك.

**قلابی**– تقلبی ، هر چیز غیر اصلی.

**قلاده**– گردن بند ، گلو بند، گردن آویز.

**قلب**– دل ، عضوی از بدن انسان.

**قِلَت**– کمی ، کاستی.

**قلت**– گفتم.

**قلته**– کلامی که گفتی.

**قلزم**– در قدیم نام بندری در مصب رود نیل به دریای سرخ ونام آن شهر قلزم بمعنی دریا ورود بزرگ .

**قلع**– از جا کندن،فلزی نقره ای رنگ وسخت تر ازسرب.

**قلم**– وسیله نوشتن، مداد.

**قلم حبر**– خودنویس.

**قلمرو**– حوزه فرمانروائی.

**قلنا**– گفتیم.

**قلندر**– درویش.

**قله**– نوك ، راُس ، سر.

**قلوب**– جمع قلب ، دل.

**قلوبا غلف**– دلهای سیاه.

**قلوبهم**– قلب آنان.

**قلیان**– وسیله ای برای دود کشیدن که دود قبل از اینکه وارد دهان شود، از آب

محتوی در ظرفی به نام کوزه قلیان میگذرد.

**قلیل**- کم ، اندك.

**قم**- بلند شو.

**قم**- شهر و استانی در نزدیکی تهران.

**قمار**- ریسك کردن.

**قمار**- هرنوع بازی که با شرط بندی همراه باشد.

**قمتم**- بلند شدید.

**قمح**- گندم.

**قمر**- ماه ، کره ماه.

**قمری**- با ضمّ (م) پرنده ای شبیه کبوتر.

**قمری سال**- سال هجرت پیامبر(ص) از مکه به مدینه.

**قمقمه**- ظرف آب دردار که آب درآن خنك باقی می ماند.

**قُمل**- شپش.

**قنّاء**- کسیکه قنات حفر می کند.

**قناطیر**- جمع قنطار، واحد وزنی معادل صد رطل.

**قناعت**- راضی به قسمت خود بودن.

**قنبله**- بمب.

**قند**- ماده شیرینی که از چغندر قند و نیشکر استخراج می شود.

**قندان**- ظرف مخصوص قند.

**قندهار**- یکی از شهرهای افغانستان.

**قندول**- دارشیشعان ، بوته برگریز گلدار با گلهای سفید یاقرمز.

**قندیل**- چراغ آویز، فانوس.

**قنصل**- کنسول ، رئیس کنسولگری.

**قنصلیه**- کنسولگری ، واحدی اداری که هردولتی برای حفظ حقوق و منافع اتباع خود ، در یك کشور خارجی دایر می کند.

**قنطار**- مقیاس وزنی در حدود صد رطل.

**قنوت**- عمل گرفتن دستها در برابر صورت در نماز، تواضع و فروتنی کردن.

**قهار**- یکی از نامهای خداوند ، بسیار چیره و غالب

**قهر**- چیره شدن ، پیروز شدن.

**قهقرائی**- بازگشت به عقب.

**قهقهه**- با صدای بلند خندیدن.

**قو**- یکی از مرغهای آبی زیبا و سفید رنگ با گردن دراز .

**قواره** - داره زن.

**قوارير**- جمع قاروره ، بطريها ، شيشه ها.

**قواعد**- جمع قاعده ، اصول ، پایه ، اساس.

**قوافل**- جمع قافله ، کاروان.

**قواموا**- ایستادگی نمودند.

**قوچ**- گوسفند نر.

**قوچان**- شهری در استان خراسان.

**قود**- راهنما ، رهبر .

**قودهاالناس**- مردم آتش آنرا افزایش دادند.

**قورباغه**- جانورکوچك بی دم و جهنده ای که معمولاً در آبهای شیرین یا در جنگلها زندگی می کند

**قوری**- ظرف مخصوص تهيّه چای.

**قوز**- برجستگی پشت کمر که معمولاً در افراد پیر ایجاد می شود.

**قوس وقزح**- رنگین کمان، قوس رنگینی که گاه گاه پس از بارش باران و آفتابی شدن هوا بر اثر شکست نور ، دیده می شود و از هفت رنگ تشکیل شده است.

**قوسین**- دو قوس ، دو کمان.

**قول**- گفتار.

**قولوا انظرنا**- بسوی ما بنگر ، تأمل کن.

**قوم**- طایفه ، خانواده.

**قومهم**- طایفه آنان.

**قوموا** - بلند شوید.

**قوی پنجه**- کسیکه پنجه ای نیرومند دارد.

**قوی دل**- نترس ، بی باك.

**قوی هیکل**- قدرتمند ، درشت هیکل.

**قیاس**- مقایسه کردن.

**قیاس** - اندازه گیری.

**قیاسة**- اندازه گیری.

**قیاماً**- برخاستن.

**قیچی**- وسیله برش پارچ یا کاغذ و یا چیزهای دیگر.

**قیراط**- واحدی برای وزن کردن جواهرات.

**قیران**- واحد پول حکومت آذربایجان ، قیران یعنی قران معادل یك ریال کنونی.

**قیروان**- شهری در تونس.

**قیصر**- عنوان امپراطوران روم.

**قیل**- گفته شده.

**قیمت**- ارزش ، بها ، نرخ.

**قیوم**- یکی از نامهای خداوند ، پاینده.

# حرف ك

**کابتون**- ناراحتی خود را پنهان می کنند.

**کابل**- پایتخت افغانستان.

**کابل**- سیم برق ضخیم.

**کابینه**- هیئت وزیران.

**کاپی**- رونوشت ، نسخه.

**کاتخ** - خورشت.

**کاج**- پس گردنی.

**کاج**- درختی با برگهای سوزنی شکل و همیشه سبز

**کاخ**- قصر، خانه مجلل.

**کاخ شاهی**- محل زندگی شاهان.

**کاد**- میخواست انجام دهد.

**کادر**- چهار چوب.

**کادو**- هدیه ، ارمغان.

**کاذب**- دروغگو.

**کار**- عمل ، فعل.

**کارآموز**- کسیکه در اداره یا محلی دیگر مشغول آموزش کار باشد.

**کارتن**- جعبه مقوائی.

**کارچخ**- چاقو ، کارد.

**کارد**- چاقو.

**کارزار**- جنگ ، نبرد.

**کارفرما**- صاحب کار.

**کارفور**- سوپرمارکتی فرانسوی که در بیشتر نقاط دنیا شعبه دارد.

**کارگاه**- محل انجام کار.

**کارگر**- فردی که کار میکند.

**کارگزار**- واگذارنده کار، صاحب کار.

**کارنامه**- نتیجه انجام کار .

**کارنامه** - نتیجه اعمال دانش آموز در آخر سال.

**کاروان**- مجموعه ای ازمردم که گروهی سفرمیکنند

**کاروان سرا**- محل استراحت وتوقف کاروان.

**کارون**- رودی در جنوب غربی ایران که تنها رود قابل کشتیرانی این کشور است . از سلسله کوههای بختیاری سرچشمه میگیرد و به اروندرود ( شطّ العرب) می ریزد.

**کارِهون**- کسانیکه از چیزی نفرت دارند.

**کاستریودر**- نوعی فرنی زرد رنگ که بیشتر در ایّام ماه مبارك رمضان مصرف می شود.

**کاستن**- کاهش ، کم کردن.

**کاسته**- کم شده.

**کاسه**- ظرف فلزی یا گلی برای آشامیدن یا خوردن

**کاشان**- شهری در جنوب تهران در حاشیه کویر.

**کاشف**- آشکارکننده ، کشف کننده.

**کاشمر**- شهری دراستان خراسان در شمال شرقی ایران.

**کاشی**- کسیکه اهل کاشان باشد.

**کاشی**- نوعی موزائیك ، آجر لعاب دار.

**کاظم**- کسیکه ناراحت خودرا پنهان میکند، ساکت ، خاموش ، لقب حضرت امام موسی فرزند امام جعفر صادق .

**کاغذ**- ورقه نازکی که بر آن مینویسند.

**کاف**- چاك ، شکاف.

**کافةً**- عموم ، همه گان.

**کافةً**- قهوه خانه ، مکان مصرف چای و قهوه.

**کافتریا**- قهوه خانه مدرن.

**کافر**- بی اعتقاد ، بی دین.

**کافور**- جسم جامد سفید و متبلور که دارای بو وطعم خاصّی است . در ساختن بعضی عطرها، مواد ضدعفونی، مواد منفجره و مواد دفع کننده حشرات به کار می رود.

**کافی**- بس ، تا اینجا ، تا این حد.

**کال**- میوه نارس ، گودال بزرگ ، کج ، خمیده.

**کالبد**- تن ، بدن ، جسم انسان.

**کالج**- مدرسه عالی ، آموزشگاه.

**کالجواب**- همانند پاسخ.

**کالطود**- استوار ، ایستاده ، همانند ستون.

**کالظل**- مانند سایه.

**کامجو**- خوش گذران.

**کامران**- موفق ، شادمان ، خوش اقبال.

**کامرای عکاسی**- دوربین عکسبرداری.

**کامری**- اتومبیل ساخت ژاپن.

**کامری**- پارچه ژاپنی.

**کامل**- بی عیب ، بی نقص.

**کامل**- تمام ، پایان .

**کامل الاوصاف**- بی نقص وعیب.

**کاملةً**- زن موقر، بی نقص وعیب .

**کَانَ لَّم یکن**- انگار پیش آمدی روی نداده باشد.

**کانوا**- اینجا بودند.

**کانون**- محل تجمع ، مرکز ، انجمن.

**کانَهن**- همانند ( زنان).

**کاوش**- تحقیق ، بررسی.

**کاوه**- آهنگری که برعلیه ضحاك قیام کرد.

**کاوه**- اسم شخص.

**کاه** - ساقه خشك شده غلات خصوصاً گندم و جو.

**کاه**- کاستن، کم کردن، کاهش

**کاه دان**- انبار کاه.

**کاهش**- کمبود ، کاستن.

**کَاین**- موجود .

**کأس**- جام .

**کبائر**- جمع کبیره ، گناهان کبیره.

**کباب**- گوشت قطعه قطعه شده وبرآتش بریان کرده

**کبابی**- کباب فروش.

**کباسط**- پهن کننده.

**کبت**- جلوگیرنده.

**کبر**- افزایش سن وسال ، با کسر (ك) غرور.

**کَبُرَت**- بزرگ شد ( زن).

**کبری**- لقب خدیجه همسر پیامبر.

**کبر مقتا**- به علت کراهیت اختلاف میان آنان شدت گرفت.

**کبریاء**- غرور.

**کبریت**- گوگرد ، ماده آتش زا که سر چوب باریکی را به آن آغشته وبرای آتش زدن استفاده میکنند.

**کبك**- پرنده ای شبیه کبوتر که گوشت لذیذی دارد.

**کبوتر**- پرنده ای حلال گوشت که در همه جا بجز نواحی خیلی سرد زندگی می کند .

**کبود**- رنگ نیلی ، بنفش ، آبی سیر.

**کبیر**- بزرگ.

**کتاب**- مجموعه ای ازصفحات کاغذ که برروی آنها نوشته یاچاپ کرده اند وآنهارادر یك جلد قرارداده اند

**کتب**-جمع کتاب .

**کتل**- پشته ، تپه.

**کتمان**- پنهان کردن ، راز داری.

**کتوک**- خانه مینابی.

**کثیر**- زیاد ، بسیار ، فراوان.

**کثیف**- چرك آلود ، پلید.

**کج**- ناراست ، منحنی.

**کج رفتار**- بد رفتار .

**کجا**- چه مکانی ، چه جائی.

**کجاوه**- صندوق چوبی روباز یا دارای سایبان که در طرفین شتر و یا قاطر میگذارند وبرآن مینشینند

**کجور**- خرما به زبان هندی.

**کجول**- اتفاقی ، غیر مهم ، غیر جدی.

**کچل**- بی مو .

کچی- خورجین الاغ.

کدبانو- خانم خانه دار.

**کدخدا**- بزرگ ده ، دهدار.

**کدخدامنشی**- حل وفصل مشاکل بین مردم.

**کدعاء**- مانند دعا خواندن.

**کدنا**- امکان داشت.

**کدنا لیوسف**- کوشش برای بدست آوردن پیمانه

**کدو**- گیاهی است خوردنی از تیره خیاریان که انواع مختلف دارد و بسیار مفید است.

**کدورت**- دلتنگی ، تیرگی.

**کدیو**- قریه.

**کذاب**- دروغگو.

**کذب**- دروغ.

**کذلک**- همچنین.

**کر**- ناشنوا.

**کراماً**- کریم.

**کرامت**- جوانمرد بودن ، بزرگی ، ارجمندی.

**کراوات**- پارچه باریکی که یه یقه پیراهن میبندند

**کرب**- غم وغصه ، اندوه.

**کرباس**- نوعی پارچه نخی که با دست می بافند

**کرباسی**- نام خانوادگی.

**کربلا**- شهری در عراق که مدفن امام حسین(ع) امام سوّم شیعیان و یارانش می باشد.

**کربون**- کربن ، یکی از فراوانترین عناصر موجود در طبیعت است . ماده ای سیاه رنگ که در ذغال سنگ وجود دارد. الماس خالصترین نوع کربن است

**کرة**- بازگشت به دنیا.

**کرتین**- دوبار طلاق پی در پی و باز گرداند.

**کرة**- حمله کرد.

**کرتنگ**- طایفه ای.

**کرتون**- کارتون، نقاشی متحرك مخصوص کودکان.

**کرج**- شهری در نزدیکی تهران.

**کرچ**- مرغی که برای درست کردن جوجه روی تخم بخوابد.

**کرچی**- نام خانوادگی.

**کردار**- رفتار، اعمال.

**کردستان**- استانی در غرب ایران که مرکز آن سنندج و محل زندگی کردهای ایران است.

**کردن**- انجام دادن.

**کرسی**- چهارپایه ای که روی آن می نشینند.

**کرسیه**- صندلی ، یك عدد صندلی.

**کَرکَری**- چین پائین دامن زنان.

**کُرکُری**- لاف زدن ، از خود تعریف کردن.

**کرکم**- زرد چوبه.

**کرکوک**- شهری در عراق.

**کرم**- بخشش،سخاوت با کسر(ك و ر) خامه، سرشیر

**کرم**- حشره خزنده بدون دست و پا و استخوان.

**کرم ابریشم**- حشره ای است که ازبرگ درخت. توت تغذیه می کند و از پیله ای که بدور او ایجاد می شود، ابریشم تهیه می کنند.

**کرماد**- مانند خاکستر.

**کرمان**- شهر واستانی در حاشیه کویر لوت.

**کـرَمَت**- مورد تجلیل واقع شد.

**کرمنا**- گرامی داشتیم.

**کرّوبی**- نام خانوادگی به معنی فرشته مقرّب.

**کرور**- مبلغ پول ، پانصد هزار.

**کرولال**- کسیکه نه می شنود ونه می تواند حرف بزند.

**کره**- با ضم (ك) توپ ، چیز گرد ، کره زمین

کره زمین- یکی از سیّارات منظومه شمسی که محل زندگی جانداران است و کره خاکی نیز نامیده می شود.

**کریحٍ طیبة**- مانند نسیمی خوش.

**کریم**- بخشنده.

**کزاخ**- همانند رگبار.

**کزرع**- همانند کشت.

**کسائی** - نام خانوادگی.

**کسبو**- همانند کوزه.

**کسر**- شکست ، کم کردن.

**کسراب**- همانند سراب.

**کسری**- خسرو ، لقب عربی خسرو انوشیروا ن دادگر ، پادشاه.

**کسادها**- غیر مرغوب شدن پس از پایان فصل.

**کسفا**- بطور قطع.

**کسفا**- شکنجه

**کِسفاً**- خورشید گرفتگی.

**کسل**- خسته.

**کسلان**- تنبل.

**کشان کشان**- کسی یا چیزی را با زور بدنبال خود کشیدن.

**کشت**- زراعت.

**کشتزار**- مزرعه.

**کشتن**- به قتل رساندن ، جنایت.

**کشتی** - جهاز بدی (Body).

**کشتی**- دکل( Dkal) چوب بلند در وسط جهاز قراردارد.

**کشتی** - شراع( Sheraa )پارچه سفید که از دکل آویزان است وبوسیله آن جهاز حرکت میکند.

**کشتی**- سریدان (Soraidan) مطبخ.

**کشتی**- زولی( Zoolee) حمام.

**کشتی**- فرمن (Forman) چوب بلندی که شراع به آن وصل است.

**کشتی**- خن (Khan) انبار لنج

**کشتی**- گایم( Giam) دو چوبی که دردوطرف لنج قرار دارد و محل سایبان است و استفاده های دیگری نیز دارد.

**کشتی**- دستور (Dastoor) چوب بلند و ضخیمی که از پهلوی دکل تا جلو کشتی روی سطح واقع است.

**کشتی**- سطه (Satah) بالای خن در وسط لنج قرار دارد.

**کشتی**- سدر ( Sadar ) جلو کشتی.

**کشتی**- طفر( Tafar) پشت کشتی.

**کشتی**- سکان( Sokan) فرمان لنج.

**کشتی**- دیره (Derah ) قطب نما.

**کشتی**- بندار( Bendar) انبار جای خوراك جاشو.

**کشتی**- جاشو (Gasho) کارگر لنج.

**کشتی**- دامن (Daman) دست راست رفتن.

**کشتی**- جوش( Goosh) دست چپ رفتن.

**کشتی**- چلب( Chalab) چوب نیم متری در جلو لنج قراردارد.

**کشتی**- لنگر( Langar ) میخ طویله لنج.

**کشتی**- باوره (Bawra) میخ طویله.

**کشتی**- بولت (Bolt) آب دریا سنج.

**کشتی**- تشاله( Tashlh) بچه لنج.

**کشتی**- ماشوه( Mashowa) بچه لنج.

**کشتی**- مجدمی( Moggdame) فرمانده.

**کشتی**- ناخدا (Nakhoda) رئیس.

**کشتی**- فنه (Fanah) جایگاه خوراکی خوردن و نشستن.

**کشتی**- گمه (Gamma) آبی که در وسط جهاز بروز میکند..

**کشتی**- شراع متوسط جیب ( Gabb).

**کشتی**- غمازی (Ghmmazee) باد نما.

**كشتی**- میداف (Medaf) توپ تشاله كشتی ، پارو

**كشتی**- ربان (Robban) راهنما.

**كشتی**- ١ - بوم ( Boom) .

**كشتی**- ٢- سنبك (Sanbook).

**كشتی**- ٣- سمعه ( Samaa).

**كشتی**- ٤- جالبوت ( Galboot).

**كشتی**- ٥- بتيل ( Baettal).

**كشتی**- ٦- بغله ( Bathaah).

**كشتی**- ٧- كوتی (Koote).

**كشتی**- وليد ( Woled )( شاگرد آبدارچی) بچه كه چای ميآورد.

- لوده ( Lawdah) ظرفی كه از چوب انار ساخته شده و شصت سال قبل برای آوردن انار از جهرم برای فروش به جناح از آن استفاده مینمودند. دو ظرف لوده بار الاغ بوده و هر يك ٤٠ - ٥٠ كيلو انار ظرفيت داشت.

**كُشتی**- گلاويز شدن دو نفر برای زور آزمائی

**كشتی گير**- زور آزما.

**كشجرة**- همانند درختی.

**كشخه**- شيك ، مرتب.

**كشش**- جذب ، گيرائی ، توانائی.

**كشف**- پيدا كردن چيز جديدی.

**كشكول**- ظرفی كه درويشان به خود آويزان ميكنند

**كشمش**- انگور خشك شده.

**كشور**- مملكت ، ميهن ، وطن.

**كصيب**- همانند سرازير شدن باران .

**كطی السجل**- همانند بسته شدن پرونده.

**كظيم**- خود داری از خشم.

**كف پا**- قسمت تحتانی پا كه بر روی آن می ايستند

**كف دريا**- قعر دريا ، ماده ای شبيه كف كه از حركت امواج بوجود می آيد.

**كف دست**- راحت دست.

**كفالت**- ضمانت ، عهده دار شدن.

**كفايت**- توانائی ، كفاف.

**كفتار**- حيوانی لاشخور شبيه به گرگ وسگ .

**كفرنا**- كفر گفتيم.

**كفش**- پاپوش.

**كفور**- كسيكه كفر ميگويد.

**كفيل**- عهده دار، ضامن.

**كفيلا**- ضامن شدن.

**كفيِه**- دستمال ، روسری زير عقال مردان عرب.

**کَلّ**- بز کوهی ، مخفف کچل.

**کُلّ**- همه ، همگی.

**کل اشکنان**- منطقه ای در اشکنان.

**کل برگان** - منطقه ای در جناح.

**کل جونی**- جناح.

**کل رحمت**- کل مخفف کربلائی و به شخصی اطلاق می شود که به زیارت کربلا رفته باشد، نام شخص.

**کل علی** - پدر دکتر یوسف.

**کلاً**- همگان ، همه، عموماً.

**کَلا** - خیر ، نفی آنچه گفته میشود.

**کلات چارک**- منطقه ای در جنوب ایران.

**کلات شیراز**- قلات ، منطقه ای خوش آب و هوا درنزدیکی شیراز.

**کلاخو**- یکی از چهار پایتخت آشوریان بوده است که نزدیك اربیل کنونی می باشد.

**کلاغ**- پرنده سیاه رنگ.

**کلام**- سخن ، حرف.

**کلان**- بسیار ، زیاد ، بزرگ.

**کلاه** - پوشش سر.

**کلاه دوز**- دوزنده کلاه.

**کلاهما**- بعد از آنان آمد.

**کلاهما**- هر دوی آنان.

**کلب**- سگ.

**کلبه**- سگ مادّه.

**کلبُهُم**- سگ آنان.

**کلتم**- اکلتم ، خوردید.

**کلر**- ماده ضد عفونی که به آب اضافه میکنند.

**کلسیم**- عنصری است که مادّه اصلی استخوانها و دندانها را تشکیل می دهد و وجود آن در بدن بسیار ضروری می باشد.

**کلفت**- خدمتکار زن.

**کلم**- گیاهی است خوراکی با برگهای پهن و برنگهای سفید و قرمز.

**کلمات**- جمع کلمه ، سخنی که معنی داشته باشد.

**کلمبوس** - نام کاشف آمریکا و نام یکی از شهرهای آن کشور.

**کلمة الطیب**- کلام خوش.

**کلمح البصر**- همانند برق ، به سرعت.

**کَلِمَن**- از حروف ابجد.

**کلمُن** - آن زنان با وی صحبت کردند.

**کلمه**- هر سخن ویا لفظی که معنی داشته باشد.

**کلمة باقیة**- کلمه توحید، یگانگی یا مبرا شدن از شیطان .

**کلندران**- قلندران ، جمع قلندر ، درویش.

**کَلوُ**- خوردند.

**کلوخ**- تکه ای از گِل خشك یا خاك بهم چسبیده، پاره خشت .

**کلوخ انداز**- کسیکه کلوخ به طرف دیگران پرتاب کند.

**کلها**- همه آنها.

**کلهم**- همه آنان.

**کلید**- بازکننده قفل.

**کلید**- راه گشا ، بازکننده.

**کلیله ودمنه**- مجموعه ای از قصص و حکایات اخلاقی به نثر فارسی.

**کلیم الله**- لقب حضرت موسی (ع).

**کلیمی**- یهودی.

**کلینتون ر ج ٤٢ آمریکا**- بیل کلینتون چهل و دوّمین رئیس جمهور آمریکا.

**کم**- اندك.

**کما**- همانند.

**کماء انزلنا**- همانگونه که آنرا فرستادیم.

**کمال**- کامل شدن ، داشتن تمام صفات نیکو.

**کمالی**- نام خانوادگی.

**کمبل**- پتو ، رو انداز پشمی.

**کمبیوتر**- کامپیوتر، ماشینی که با داشتن معلومات بسیاری که از سراسر دنیا و توسط افراد زیادی در اخیارش گذاشته شده، در زندگی انسان امروز نقش بسیار مهم و گسترده ای پیدا کرده است.

**کمتر**- اندازه معین برای مقدار کم.

**کمترین**- کوچکترین اندازه و مقدار.

**کمزار**- مانند زیارت گاه ، مانند قبر.

**کمشکاتٍ**- مانند چراغ یا فانوس.

**کمونیست**- شخص معتقد بر نظریه مرام اشتراکی کمونیسم که هدف آنها برانداختن سرمایه داری و تأسیس جامعه ای است که در آن همه اموال در ملکیّت مشترك مردم باشد.

**کمیاب**- نادر.

**کمیة**- اندازه و مقدار چیزی.

**کمیت**- همانند مرده.

**کمیسیون**- هیئتی مرکب از چند نفر که مأمور رسیدگی به امری شده اند ، حق دلالی.

**کمین**- کسیکه به قصد شکار یا از پای در آوردن دشمن در جائی پنهان شود.

**کُنَّ** – باش ، همانطوری که هستی بمان.

کن فیکون- زیر و رو ، منقلب.

**کنتِ**- بودی ( مؤنث ) .

**کنتَ**- تو بودی.

**کنتاکی**- یکی از ایالات آمریکا.

**کنترات**- قرارداد ، پیمان.

**کنترل**- بازرسی ، تفتیش.

**کنج**- گوشه ، زاویه.

**کنچی**- روستایی درمنطقه گوده نزدیك بستك.

**کندران**- ازتوابع لنگه.

**کندوره**- دشداشه ، لباس بلند مردا عرب.

**کندوی عسل**- لانه زنبور عسل.

**کُندَه**- تکه چوب کلفت.

**کنز**- گنج.

**کنعان** - پسر "حام" جد بزرگ کنعانیان بود که در اراضی غربی رود اردن سکونت داشتند و نیز نام ارض موعود اسرائیلیان.

**کنگ**- شهری در جنوب ایران.

**کنون**- هم اکنون ، الآن.

**کواکب**- جمع کوکب ، ستارگان.

**کوالالامپور**- پایتخت کشور مالزی.

**کوتاه**- نارسا ، چیز کوچك.

**کوته نظر**- بد بین .

**کوچ**- ییلاق وقشلاق ، رفتن ازمکانی به مکان دیگر

**کوچه**- راه رفت وآمد باریك.

**کوخ**- کلبه.

**کوخرد**- شهری در بندرلنگه.

**کوخی**- طایفه ای ، نام ایل.

**کودک** - بچه ، طفل.

**کودکستان**- محل تحصیل و تفریح کودکان پیش ازدوره ابتدائی.

**کور**- نابینا.

**کوره**- شهری در جنوب ایران.

**کوری**- نابینائی.

**کوزه**- ظرف گِلی مخصوص خنك نگاهداشتن آب

**کوزه گر**- سازنده کوزه.

**کوفته**- خسته ، رنج دیده.

**کوفه**- شهری در عراق.

**کوکب**- ستاره ، نام مؤنث.

**کوله باری**- مقدار اشیاء شخصی ، باری که بردوش بکشند.

**کولی**- کارگر به زبان اردو.

**کولی** ــ مردمانی چادرنشین و دوره گرد.

**کون**- باش.

**کونوا**- باشید.

**کوه**- توده سنگی برجسته ای از زمین.

**کوه بَدوَن**- نام کوهی.

**کوه بر**- نام کوهی.

**کوه گاوبست**- نام کوهی درنزدیکی بندرلنگه.

**کوهستان**- منطقه ای دارای کوههای فراوان.

**کوهی**- منطقه کوهستانی.

**کویت**- کشور کویت در جنوب خلیج.

**کویته**- شهری در پاکستان.

**کویر**- زمین گِلی که چون در خاك آن ترکیبات نمك وجود دارد، برای کشاورزی مساعد نیست.

**کویرلوت**- یکی از کویرهای مرکزی ایران ، ناحیه وسیعی بین کرمان و سیستان و بلوچستان .

**که**- لذا.

**کهتویه**- شهری در غرب جناح.

**کهره** – گوسفند.

**کهف**- غار.

**کهن**- باستانی.

**کهنوج**- بخشی از شهرستان جیرفت استان کرمان

**کهنه**- قدیمی.

**کهیعص** ـ سوره مریم.

**کیان**- وجود ، تکوین هر چیزی.

**کیانی**- موجودیت ، نام فامیلی.

**کید**- توطئه ، مکر ، حیله.

**کیده**- آنچه که بدست خود ساخته است .

**کید کُم**- حلیه ومکر شما

**کیدوا**- مکر کردند

**کیسه**- پارچه دوخته شده برای نگه داری اشیاء

**کیف**- محفظه چرمی ، پارچه ای ، با کسر(ك) خوشی ، لذت

**کیفر**- مجازات

**کیفیت**- مرغوبیت اجناس.

**کیقباد**- یکی از پادشاهان سلجوقی پسرکیخسرو.

**کیل**- پیمانه ، مقدار، وزنه.

**کیل**- کانال ، راه آب مصنوعی.

**کیلا**- توطئه بزرگ ، از پشت زدن.

**کیمیاء**- علم شیمی.

**کیمیاء**- فن ساختن طلا و نقره و تبدیل فلزّات کم بها به فلزّات گرانبها.

**کینیا**- کنیا ، کشوری در شرق آفریقا که پایتخت آن نایروبی است.

**کیوان**- ستاره زحل.

**کیومرث**- نخستین پادشاه سلسله پیشدادی.

**کیوی**- میوه ای است با پوست زبر و سبزرنگ.

# حرف گ

**گار** – قیر.

**گاراج**– گاراژ ، محلّ توقف وسایل نقلیه ، تعمیر گاه

**گارد** – محافظ شخصی.

**گاری**– درشکه ، کالسکه.

**گاز**– علف.

**گاز**– مادّه هوامانندی که شکل و حجم خاصی ندارد.

**گازال**– محله ای در جناح.

**گازانبر** – آلتی دو شاخه که با آن میخ را چیزی بیرون می کشند.

**گازوئیل**– ماده ای قابل اشتعال که ازنفت گرفته میشود.

**گافرخان**– نام شخص.

**گال**– بیماری پوستی .

**گال چی**– نام خانوادگی.

**گام**– قدم.

**گامبرون**– نام قدیم بندرعباس.

**گاندی**– مهاتما گاندی بنیانگذار استقلال هندوستان.

**گانه**– موسیقی هندی.

**گاه وبیگاه**– بعضی اوقات.

**گاو**– حیوان پستاندار نشخوارکننده ای که چون غیراز شیر و گوشتش از سایر قسمتهای بدنش نیز استفاده می شود، حیوانی صد در صد مفید است.

**گاو** – شهری تابع بندر لنگه.

**گاو دان**– محل نگهداری گاو.

**گاوبست**– منطقه ای در نزدیکی بندرلنگه.

**گاوبندی**– قسمتی از شهرستان بندر لنگه.

**گاوبون**– کسیکه از گاوها نگهداری کند.

**گاوگلک**– طایفه ای.

**گاومیری**– شهری.

**گاومیش**– پستاندار علفخوار سمدار شبیه به گاو که از شیر و گوشت و پشمش استفاده می شود.

**گبان** ــ اندازه.

**گبگوب**– خرچنگ.

**گپ**– صحبت کردن.

**گپ چپ**– با ضم (گ) لُپ سمت چپ صورت ، برجستگی روی گونه.

**گپ راست**– لپ سمت راست.

**گپ زدن**– صحبت کردن ، حرف زدن.

**گپ شود**– قصه شب.

**گپ ولپ**– صورت گوشتالو.

**گتاب**– نام شهری.

**گتوه**- گربه به زبان عربی.

**گج**- رانده کردن ، دور کردن.

**گجرات**- ایالتی در غرب هندوستان.

**گجی**- گوساله.

**گچ**- سنگی است که از تبخیر آبهای دارای املاح در مردابهای طبیعی بوجود می آید.

**گچساران**- شهری است دراستان کهگیلویه وبویراحمد.

**گچویه**- بخشی از فرامرزان در جنوب ایران.

**گدا**- کسیکه دست نیاز به سوی دیگران دراز کند.

**گدی**- کوزه به زبان محلی.

**گراز**- خوك وحشی.

**گراش**- شهری در حومه لار.

**گرایش- میل و رغبت.**

**گربر**- دعوا به زبان هندی.

**گربه**- جانور پستاندار گوشتخوار که بعلت داشتن حس بینائی قوی ، در شب خوب می بیند.

**گرجستان**- یکی از جمهوریهای شوروی سابق که از شمال به آذربایجان و از جنوب به ارمنستان و ترکیه محدود است.

**گرجی**- اهل گرجستان ، نام خانوادگی.

**گرچه**- هرچند که.

**گرچه با آدمی**- هرچند که با آدمیزاد ( گرگ زاده عاقبت گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود).

**گرد**- مبارز ، شجاع ، پهلوان.

**گُردان**- هنگ ، واحد ارتشی ، پهلوانان .

**گردن**- عضوی از بدن انسان و حیوان که سر روی آن قرار دارد.

**گردن بلند**- کسیکه گردن او بلند باشد ، سر بلند.

**گردن بند**- زیوری که زنان به گردن میبندند.

**گردنه**- راه پرپیچ و خم در کوه.

**گردنه بشورد بستک** – گردنه ای واقع در بستك در جنوب ایران.

**گردنه پاسخند انوه**- گردنه ای در جنوب ایران.

**گردنه چاه طیس جهرم**- گردنه ای در جهرم.

**گردنه مدپیر جناح**- گردنه ای در جناح.

**گردنه نارنجی شیراز**- گردنه ای در شیراز.

**گرده**- هر چیز دایره شکل مانند نان دایره ای .

**گردو**- درختی است که از میوه و چوب سخت آن استفاده می کنند.

**گردوغبار**- ذرات بسیار ریز خاك در هوا.

**گردونه**- چیزی که میگردد.

**گَردی**- کسیکه به مواد مخدرمانندهروئین معتاد باشد

**گرز رستم**- چوب بلند ضخیمی که دسته باريك و سر پهنی دارد و رستم پهلوان شاهنامه ازآن استفاده میکرد.

**گرزه** - نام شهری در جنوب ایران.

**گرسنه**- کسیکه غذا نخورده باشد.

**گِرشَه**- شکم گنده.

**گرفه** - يك نوع ماهی.

**گرگ** - فامیل عیسی.

**گرگ درنده**- گرگ وحشی.

**گرگ زاده**-کسیکه خوی‌ورفتار گرگ را داشته باشد

**گرگ شود**- مانند گرگ ظالم و بیرحم میشود.

**گرگ علی**- نام شخص.

**گرگاش**- قرقاش ، نام یکی از تجار دبی.

**گرگان**- شهر و استانی در ساحل دریای خزر.

**گرگو**- شهری نزدیک جناح.

**گرگور**- تور فلزی دایره شکل برای صید ماهی.

**گرگین**- نام فامیل.

**گرم**- دارای حرارت ، برعکس سرد، داغ.

**گرَم** - ۱۰۰۰ گرم مساوی است با یک کیلوگرم

**گرم** - دلتنگ ، غم.

**گرم آب انوه**- چشمه آبی در منطقه انوه.

**گرمابه**- حمام ، مکان شستشوی بدن.

**گرمی آفتاب**- حرارت آفتاب.

**گرُو**- پسر نابالغ به زبان فرامرزان.

**گروپ**- به زبان انگلیسی دسته ، گروه.

**گروهان**- يك واحد ارتش ، هنگ.

**گروهبان**- سرباز درجه دار پائین تر از استوار.

**گرویدن**- عقیده آوردن به کسی یا چیزی ، ایمان آوردن.

**گریبان**- یخه ، یقه، آن قسمت از جامه که با گردن تماس دارد.

**گریبان گیر**- گرفتاری ، امری که به آسانی برطرف نمی شود.

**گریختن**- گریز ، فرار.

**گریزان**- جان به لب رسیده ، دور از جمع بودن.
**گریزان**- فراری
**گریس**- روغن جامد سفت برای روغن کاری وسایل نقلیه و سنگین
**گریستن**- گریه کردن ، فرو ریختن اشك ازچشم.
**گریه وزاری**- گریه و ناله کردن با صدای بلند.
**گری** - انبار جو وگندم.
**گز**- درختی است که بیشتر درشوره زار میروید.
**گزار**- میل حجامت ، سوهان ، پرداخت قرض.
**گزارش**- نوشته ای درباره کار انجام شده.
**گزدان**- اندازه گیر ، فردی که ذرع میکند.
**گزرک**- هویج.
**گزمه زدن**- شبگردی پاسبان یا شبگرد.
**گزه**- شهری در جنوب.
**گزو** - سید عمرا.
**گزویه**- شهری.
**گزیر**- شهری.
**گزیر** - کسوف.
**گزین**- انتخاب.
**گزینه**- چیزی را انتخاب کردن.
**گستاخ**- بی ادب.
**گستاخ**- جسور ، بی پروا.
**گسترده**- پهن شده .
**گسترش**- پهن کردن ، گستردن.
**گشار**- کسیکه پوست چیزی را میکند.
**گُشت**- روستائی در حومه شهر سراوان در استان سیستان و بلوچستان.
**گشنه**- گرسنه .
**گشنیز**- نوعی سبزی خوردنی با برگهائی خوشبو.
**گشه** - نام شهری.
**گطر**- قطر، کشوری شیخ نشین در خلیج.
**گفال**- آخرین غوص.
**گفت وشنود**- صحبت میان دو نفر.
**گفتار**- سخن ، آنچه گفته میشود.
**گفتگو**- بحث وبررسی ، مجادله.
**گفتگو**- سخن گفتن.
**گُل** - شکوفه باز شده ، غنچه شکفته.
**گل اشکن**- گل شکن .
**گل اندام**- زیبا اندام ، دارای قامتی مانند گل.
**گُل آلود**- بدن آراسته با گُل.
**گِل آلود**- هر چیز که به گِل آغشته شده.

**گل بهار**- گلی که در فصل بهار شکوفه میزند.

**گل خیز**- محلی که در آن گل فراوان میروید.

**گل سرخ**- گل محمدی ، رُز.

**گل سرسبد**- محبوب ، دوست داشتنی، ازهمه بهتر.

**گل غدار**- مردم آزار.

**گل فاطمه**- فاطمه گل ، نامی زنانه.

**گل فلک**- نام شخص.

**گل کار**- باغبان .

**گل کن**- نوعی تراکتور.

**گل کن پل**- منطقه ای درجنوب ایران.

**گل گاوزبان**- گیاهی داروئی .

**گل ول**- گل و گشاد.

**گلاب**- آب گرفته شده از گل.

**گلابی** - نوعی میوه درختی شیرین و آبدار.

**گلدار** - نام شهری.

**گلدان**- ظرفی که در آن گل جای داده شود.

**گلر**- دروازه بان فوتبال.

**گلرخ**- صفتی برای زیبارویان ، گل صورت.

**گلستان**- باغ پر از گل.

**گلم**- قلم ، مداد.

**گلناز**- اسم زنانه.

**گلنگ** - کلك ، آدم بی عار.

**گلنگو** - محلی است.

**گلوله**- تیر ، خمپاره .

**گلیا** - یگان .

**گلیم**- نوعی فرش ساده ، جاجیم.

**گلیم باف**- فردی که گلیم می بافد.

**گم شده**- ناپدید شده ، از نظر پنهان شده.

**گماردن**- کسی را بر سر کاری گذاشتن.

**گماشتن**- گماردن.

**گمان**- حدس ، خیال.

**گُمبلاخ** ــ ملق زدن.

**گمرک**- مالیاتی که در مرز هرکشور از کالاهای وارداتی یا صادراتی گرفته میشود.

**گمنام**- کسیکه ناشناخته است و نامش معلوم نیست

**گمون** - بد ذات به زبان محلی.

**گناباد**- شهری در استان خراسان.

**گنبد**- طاقهای بلند مساجد و ابنیه قدیمی که بشکل نیم دایره نوك دار یا هرم یا مخروط ساخته میشود

**گنبد قابوس**- شهری در شمال شرقی گرگان.

**گنبد مساجد**- سقف بلندی که بر روی مساجد میسازند.

**گنج**- جواهرات یاپولهائی که درجائی پنهان شده اند

**گنج علی**- نام شخص.

**گنجانیدن**- جای دادن.

**گنجی**- نام خانوادگی.

**گند**- با ضم(م) بیضه ، تخم.

**گند**- بوی بد و متعفّن.

**گندم**- یکی از غلات که مهمترین غذای انسان یعنی نان ازآرد آن تهیّه می شود.

**گنده**- چرکین ، بدبو.

**گندیده**- چیزی که فاسد شده و بوی بد بدهد.

**گنگ**- لال، بی زبان.

**گنو**- کوهی در بندرعباس.

**گه وبی گه**- گاه و بیگاه ، بعضی اوقات.

**گواتمالا**- کشوری در آمریکای مرکزی.

**گوارا**- خوردنی یا نوشیدنی لذیذ.

**گوجه فرنگی**- یکی از سبزیجات با میوه ای قرمز رنگ و خوراکی.

**گوچی** - گردنه گوچی.

**گود**- عمیق.

**گودال**- چاله عمیق.

**گودرز**- پهلوان جنگاور و سردار ایرانی.

**گوده**- دهستانی در شمال شهر بستك.

**گَور**- گبر، نامی که سابقاً به تحقیر به زردشتیان اطلاق می شد ، هندو.

**گور بهرام** - بهرام گور، یکی از پادشاهان ایران که چون به شکار گورخر علاقه بسیار داشت ، به این نام معروف گردید.

**گورخر**- حیوانی وحشی شبیه به خر با پوست راه راه سیاه و سفید که در آفریقا زندگی می کند.

**گورستان**- قبرستان ، محل دفن مردگان.

**گورکن**- کسیکه برای اموات گور میکند و نیز حیوانی است که در زیر خاك نقب می زند و آنجا زندگی می کند.

**گوری** - جناح.

**گوزن**- پستاندار نشخوارکننده ای که شبیه آهو است ولی شاخهای بلندی دارد.

**گوساله**- گاو کوچك، فرزند گاو.

**گوسفند**- حیوانی است اهلی که از شیر و گوشت و پوست آن استفاده می شود.

**گوش**- عضو شنوائی.

**گوشت**- عضلات حیوانی مخصوصاً عضلات گاو و گوسفند و غیره که برای تغذیه انسان بکار میرود.

**گوشمالی**- تنبیه کردن.

**گوشی** ـ سمعك ، وسیله ای که اشخاص ناشنوا برای بهتر شنیدن از آن استفاده می کنند.

**گوشی تلفن**- قسمتی ازتلفن که درآن صحبـــــــت می کنند .

**گوگرد**- یکی از اجسام معدنی که در کبریت سازی مورد استفاده قرار می گیرد.

**گول**- فریب ، مکر و حیله.

**گول زدن**- فریب دادن.

**گوناگون**- مختلف ، رنگارنگ.

**گونه**- نوع.

**گونی**- کیسه ای که از الیاف نخی بافته می شود.

**گونی باف**- کسیکه گونی می بافد.

**گوهر**- سنگ گرانبها ، جواهر.

**گوهر**- نامی زنانه.

**گوینده**- کسیکه صحبت می کند.

**گیاه**- رستنی ، هر چیز که از زمین بروید.

**گیپور**- نوعی پارچه توری درشت بافت.

**گیتار**- نوعی آلت موسیقی.

**گیر**- سماجت .

**گیرنده**- دستگاههائی که تصویر یا صدا را می گیرند مانند تلویزیون و رادیو.

**گیسو**- مو، موی بلند.

**گیسو**- نامی زنانه.

**گیسوان**- جمع گیسو، موها.

**گیمله** - روخانه ای بین فاریاب وکوهج.

**گیو**- یکی از پهلوانان شاهنامه فردوسی.

**گیوه**- نوعی کفش که رویه آنرا از نخ می بافند و کف آن چرمی یا پارچه ای است.

# حرف ل

**لؤلؤ**- مروارید.

**لؤلؤ**- نام زنانه.

**لئلا یکون**- شاید شود.

**لئن اخترن**- شاید انتخاب نمایند.

**لا**- خیر.

**لا اتخذوک**- شمارا انتخاب نکردند.

**لا اثم علیه**- گناهی بر او نیست.

**لا احب الافلین**- غروب کنندگان رادوست ندارم. (قول ابراهیم خلیل از غروب ستاره که می پنداشت خدای اوست ) از سوره انعام.

**لا اُعذبه**- وی را شکنجه نخواهم داد.

**لا اعلم**- نمی دانم.

**لا اعمالنا**- لیس بعملنا ، کار ما نیست.

**لا اقول لکم**- من به شما نمی گویم.

**لا اکراه**- اجبار نیست.

**لا ال الله تحشرون**- روز محشر.

**لا اله الا هو**- خدائی بجز خداوند یگانه نیست.

**لا انتصَرَ**- لأنتصر ، پیروز خواهد شد.

**لا آمین البیت**- لآمنین البیت ، در خانه در امان میباشید.

**لا بکرٌ**- لأبکر ، سحر خیز.

**لا به لا**- فیما بین.

**لا بیع**- فروشی نیست ، کساد.

**لا تاخذ**- برندار.

**لا تاخذه**- وی را فرا نمیگیرد.

**لا تامنا**- اطمینان نداشه باشید.

**لا تبصرون**- متوجه نیستید.

**لا تتفکر**- به یاد نمی آوری.

**لا تجدل**- مجادله نکن.

**لا تجدولکِ**- به نفع شما نیست.

**لا تجسسوا**- تجسس نکنید.

**لا تجعلوالله**- و خداوند را در میان نیاورید.

**لا تجلس**- ننشین.

**لا تحزن**- غمگین نباش.

**لا تحزنا**- شما دو نفرغمگین نباشید.

**لا تحمل علینا**- در طاقت ما نیست.

**لا تخافون**- ترس نداشته باشید.

**لا تخف**- پنهان نکن.

**لا تخف**- تَرس نداشته باش.

**لا تدرکه الابصار**- دیده نمی شود.

**لا ترتدّو**- مرتد نشوید.

**لا ترمی**- پرتاب نکن.

**لا تزال**- همچنان هست.

**لا تزغ**- ناسزا مگو.

**لا تسئلُ**- سؤال مکن.

**لا تسترد**- باز پس گرفته نمی شود.

**لا تسقی الحرث**- شخم زده را آبیاری مکن.

**لا تسمعون**- نمی شنوید.

**لا تصل الله**- به خدا نسبت نده.

**لا تضار**- ضرر نرسان.

**لا تطرد الذین**- آنان را مران.

**لا تَظلمون**- ظلم نکنید.

**لا تُظلمون**- مورد ظلم قرار نگیرید.

**لا تعاونوا**- همکاری نکنید.

**لا تعبدون**- عبادت نکنید.

**لا تعتذروا**- معذرت نخواهید.

**لا تعثوا**- خرابکاری .

**لا تعدوا** - وعده نکنید.

**لا تعزموا**- عزیمت نکنید.

**لا تغلوا**- عصبانی نشوید.

**لا تفرحوا**- خوشحال نشوید.

**لا تفسدوا**- فساد نکنید.

**لا تقاتلون**- باهم نجنگید.

**لا تقتلوا الصید**- شکار را نکشید.

**لا تقرب**- نزدیك نشو .

**لا تقربوهن**- با آنان نزدیکی نکنید.

**لا تقصص**- قصاص نکن.

**لا تقعد**- ننشین.

**لا تقولوا**- قول ندهید.

**لا تقولوا**- نگوئید.

**لا تكون**- مباشید.

**لا تلبسوالحق**- حق را نپوشانید.

**لا تلمزوا**- نامهای ناپسند را بزبان نیاورید.

**لا تمنوا**- آرزوی بد نکنید.

**لا تنابزوا**- کلمات بد رد وبدل نکنید.

**لا تنازعوا**- دعوا نکنید.

**لا تنسوا**- از یاد نبرید.

**لا تنكحوا المشركات**- با کافران ازدواج نکنید.

**لا تهنوا**- ضعیف مباشید.

**لا تهوی انفسكم**- هوی وهوس خودرا کنترل کنید

**لا تواعدوهن**- به آنان وعده ندهید.

**لا توجل**- به عقب نیندازید.

**لا جئ افغانی**- پناهنده افغانی.

**لا جئ فلسطینی**- پناهنده فلسطینی.

**لا حام**- بدون پشتیبان.

**لا خلة**- بدون جا ومکان.

لا **خوفٌ**- بدون ترس.

**لا خير فی كثير**- در فراوانی خير وبركتی نيست.

**لا ريب فيه** - شكی نيست كه خداوند متعال آنرا منزل كرده است.

**لا زواجهم**- لأ زواجهم ، برای همسران خود.

**لا شفيع**- شفاعت كننده ای نيست.

**لا شكر علی الواجب**- امر واجب تشكر ندارد.

**لا ضننتم**- بگمان نباشيد.

**لا طاقة**- نيرو نيست.

**لا طاقة لنا**- قوت ونيرو نداريم.

**لا عاد**- نيامد.

**لا عاصم اليوم**- امروز نگه دارنده ای نيست.

**لا علم لنا**- اطلاعی نداريم.

**لا علی المرضی**- برمريض.

**لا غالب**- برنده ای نيست.

**لا فارض**- واجبی نيست.

**لا قديم**- چيزی قديمی نيست.

**لا قوی**- توانا نيست.

**لا كبيراً**- بزرگی نيست.

**لا متخذی اخدان**- برای خود نخواسته اند(مذكر)

**لا مخمصة**- مشكلی نيست.

ل‌ا **ملجإ**- پناهی نيست .

**لا منكم**- از شما نيست.

**لا منينهم**- بر آنان منت نگذاشتيم.

**لا مولود**- مولودی نيست.

**لا نشتری**- نميخريم.

**لا نشهد**- شهادت نميدهيم.

**لا نفسكم**- برای شماست.

**لا وصيلة**- بدون وصلتی.

**لا ياتيكما**- بدست نمی آيد.

**لا ياكُلُ**- خوردنی نيست.

**لا يامُرُ**- به وی امر نميشود.

**لا يبصرُ**- ديده نميشود.

**لا يبعث الله**- خداوند نمی فرستد.

**لا يجدون**- بدست نمی آ ورند.

**لا يجدون عنها محيصا**- پناهی بدست نمی آيد.

**لا يجرمنكم**- شمارا مجازات نمی كنند.

**لا يجعل عليكم**- بر شما تحميل نمی شود.

**لا يحب**- دوست ندارد.

**لا يحب المعتدين**- تعدی كنان را دوست ندارد.

**لا يحزنون**- غمگين نمی شوند.

**لا یحل لهن**- بر آنان حلال نیست.

**لا یحیطون**- مطلع یا با خبر نمی شوند.

**لا یخلف المیعاد**- موعد را بجا می آورد.

**لا یردوا**- پس نمی دهند.

**لا یرغبوا**- علاقه ای ندارند.

**لا یرقبون**- مورد نظر نمی باشند.

**لا یسخر**- تمسخر نمی کنند.

**لا یسقها**- آبیاری نمیکند.

**لا یسمع**- گوش نمیدهد.

**لا یسمع**- ناشنوا.

**لا یسمعون**- گوش نمی دهند.

**لا یشعرون**- احساس ندارند.

**لا یصدعون**- جلوگیر آنان نیست.

**لا یصیبُهُم**- ضرری به آنان وارد نمیشود.

**لا یضُرُکُم**- به شما زیانی نمیرساند.

**لا یضل**- گمراه نمیکند.

**لا یضنعُ**- وبیمار نمیشود.

لا **یضیع**- گمراه نمیشود.

**لا یطعمها**- به آن غذا نمیدهد.

**لا یعقلون**- قابل قبول نیستند .

**لا یعلمون**- نادان هستند.

**لا یغنی**- قناعت نمیکند.

**لا یفقهون**- درك نمیکنند.

لا **یکلف الله**- خداوند بیش از طاقت تعیین تکلیف نمیکند.

**لا یکونا امثالکم**- آن دو همانند شما نخواهند شد.

**لا یکونوا**- همانند شما نخواهند شد.

**لا یمسه**- ضرر به او نمیرسد.

**لا یمسهم**- ضرری به آنان وارد نخواهد شد.

**لا یملکون**- ندارند.

**لا ینزفون**- خونی از آنان جاری نخواهد شد.

**لا ینفقون**- مالی خرج نخواهند کرد.

**لا یهدی**- هدایت نمیشوند.

**لا یهدی**- هدایه ای عطا نمیکند.

**لا یوخذ**- گرفتنی نیست.

**لا یوخذوا** – آنان گرفتنی نیستند.

**لا یوده**- اورا دوست ندارد.

**لائبة**- اهمیت ندارد.

**لاالشهرالحرام**- غیر از ماه حرام.

**لاالقلا**- نادیده.

**لابد**- ناچار.

**لابراتوار**- آزمایشگاه.

**لاَبیه**- به پدرش رفته است.

**لاتبقوا**- نمانید.

**لاتبوالذين**- آنان را نخواهید.

**لاتتبدل الخبیث**- لایتبدل الخبیث ،خبیث عوض نمیشود.

**لاتثریب**- دشمنی میان آنان.

**لاتجعل مع الله**- با خداوند شریك مدار.

**لاتحزنوا**- غمگین نباشید.

**لاتخف**- نترسید.

**لاتسرفوا**- اسراف نکنید.

**لاتسمعون**- نمیشنوید.

**لاتصاحبی**- همراه نشو، با آنان دوست نشو.

**لاتعتدوا** - تعدی نکنید.

**لاتفقهون**- درك نمی کنید.

**لاتقربوا**- نزدیك نشوید.

**لاتقولوا**- نگوئید.

**لاتکفر**- کفر نگو.

**لاتکلف**- بیش از طاقت تحمیل نکنید.

**لاتهنوا**- ضعیف نشوید.

**لاتومنوا**- ایمان نمی آورید.

**لاتینهم**- به آنان نشان خواهم داد.

**لاجدیدٌ**- جدیدی نیست.

**لاجرم**- ناچار، لابد.

**لاجناح**- بدون جرم.

**لاجوردی**- آبی رنگ ، برنگ سنگ لاجورد.

**لاحتنکن**- دانا بودن .

**لاحظ**- متوجه شد.

**لادن**- گیاهی زینتی که گلهای آن برنگ زرد ، قرمز یا نارنجی است.

**لار**- شهری است در جنوب شرقی استان فارس .

**لارجمنک**- تورا سنگسار خواهم کرد.

**لارستان**- نام دیگر شهر لار است .

**لاریب**- شکی نیست .

**لازلول**- برگشتی در کار نیست.

**لازم**- واجب.

**لازمه**- مؤنث لازم ، ضروری.

**لاس وگاس**- یکی از شهرهای آمریکا که بعلت داشتن قمارخانه های بسیار مرکز تجمع قماربازان جهان است.

**لاش**- لاشه ، حیوان مرده.

**لاشه**- لاش ، جسد ، مردار.

**لاشیة**- مردار، از بین رفته.

**لاُصلبنکم**- شمارا به صلیب یا(دار) خواهم آویخت.

**لاضرار**- کمبودی نیست.

**لاضرر**- زیانی نیست.

**لاضعیف**- ناتوان نیس.ت

**لاطویلٌ**- بلند بالائی نیست.

**لاعلم لنا**- اطلاعی نداریم.

**لاغر**- باریك اندام.

**لاغر**- ضعیف ، ناتوان.

**لاغوینهم**- آنان را شیفته نکردند.

**لافت**- دور زد.

**لافتدوا**- قربانی کردند.

**لاقصیرٌ**- کوتاهی نیست.

**لأقطعن**- آنرا خواهم برید.

**لاقعدن**-خواهم نشست.

**لاک**- صمغی است سرخرنگ که از بعضی درختان در هندوستان بدست می آید ، جسمی شیمیائی و رنگین که زنان برای زیبائی به ناخنهای خود میمالند.

**لاک پشت**- حیوان خزنده ای است که بدنش در لاکی استخوانی قراردارد.

**لاله**- گلی زیبا و نیز نام زنانه.

**لامارةٌ**- شر در درون دارد.

**لامپ**- چراغ ، حباب چراغ برق.

**لامپ**- لامپا ، چراغی که نفت سوز است.

**لامتخذات اخدان**- برای خود نخواسته اند.

**لامرد**- شهری در نزدیکی لار.

**لامساس**- بدون اذیت و آزار.

**لامستم النساء**- زنان را لمس کردید.

**لان**- قرض بانک ، وام.

**لان مستم**- چنانچه لمس کردید.

**لانحصوها**- نگذاشتند چاق شود.

**لاندری**- نمی دانیم.

**لانصیر**- بی پشتبان.

**لانفرق**- تفاوت نمیگذاریم.

**لانفرق**- تفرقه نمی کنیم.

**لانفسکم**- برای خودتان.

**لانفصام**- برای جدائی.

**لانفضوا**- پراکنده میشدند.

**لانک ولیا**- برای‌اینکه شماولی هستید.

**لانه**- خانه حیوانات، آشیانه.

**لانه مرغ**- آشیانه مرغ.

**لانوم**- بدون خواب.

**لاهل المدینةً**- برای مردم مدینه.

**لاهم ینصرون**- آنان به پشتیبانی می آیند.

**لاهور**- شهری در پاکستان.

**لاهیة**- سرگرم.

**لاهیجان**- یکی از زیباترین شهرهای شمال ایران .

**لاور**- منطقه ای در میستان.

**لاور**- منطقه ای دروززنگ مراغ.

**لاور**- نزدیک چارک.

**لاور جناح**- منطقه ای نزدیك جناح.

**لاور شیخ**- منطقه ای در جنوب.

**لاولی النهی**- به نهی کنندگان.

**لایؤاخذکم الله**- خداوند شمارا مؤاخذه نمی کند.

**لایبخسون**- کوتاهی نمیکنند.

**لایبقونه**- نگه نمی دارند.

**لایبلی**- توانائی ندارد.

**لایتؤده**- درکمین نمی نشیند.

**لایتعلمون**- یاد نمیگیرند.

**لایتوبون**- توبه نمی کنند.

**لایحزنهم**- غمگین نمی شوند.

**لایرکب**- سوار نمی شود.

**لایروبی**- تمیز کردن کف رودخانه.

**لایری**- نمی بیند.

**لایستجیب**- فرمان نمی برد.

**لایستجیبون**- فرمان نمی برند برای جمع .

**لایستحی**- شرم ندارد.

**لایستکبرون**- مغرورنمی شوند.

**لایستوی القاعدون**- بیکاران با فعالان همتا نمیشوند.

**لایشعرون**- درك نمی کنند.

**لایصیبٌ**- صدمه ای نمی زند.

**لایطئون**- پا به زمین نمی زنند.

**لایغفر**- گذشت نمی کند.

**لایغیرو ما بقوم** - به ملتی تغییری نمیدهد.

**لایفقهون**- درك نمی کنند.

**لایفلح الظالمون**- ظلم کنندگان پیروز نمی شوند.

**لایقدر علی شيٍ**- توانائی انجام کاری را ندارد.

**لایقدرون**- آنان توانائی ندارند .

**لایقطعون**- نمی برند.

**لایکفرون**- کفر نمی گویند.

**لایکفون**- دست برنمی دارند.

**لایلبثون**- همچنان نمی مانند.

**لایمانکم**- برای ایمان شما.

**لاینالون**- بدست نمی آورند.

**لاینظرون**- نگاه نمی کنند.

**لایهتدون**- هدایت نمی شوند.

**لایهدی**- هدایت نمیکند.

**لآتٍ**- خواهد آمد.

**لآدم**- برای آدم.

**لآمرنهم**- به آ نان امرمیکنم.

**لأَجل**- برای وقت دیگری.

**لَب**- عضوی از صورت که دندانها را می پوشاند.

**لب جوی**- کنار جوی آب.

**لب حوض**- کنار حوض آب ، لبه حوض.

**لب دریا**- کنار دریا.

**لُبّ مطلب**- برگزیده مطلب.

**لبئس المهاد**- نتیجه بد.

**لباسهما**- رخت آنان.

**لبامامٍ مبین**- چشم بازکنید وسرنوشت آنهارابنگرید.

**لبثتم الا قليلا**- زیادی نماندید.

**لبریز**- پُر، سرشار.

**لبس**- پوشید.

**لبلاغاً**- به اطلاع رساند.

**لبن**- شیر، ماست، دوغ.

**لتتلوا**- به آنان ابلاغ نمائید.

**لتجدنهم**- آنانرا پیدا خواهید کرد.

**لتسألن**- از آنان سؤال خواهی کرد.

**لتصنی**- یاری دادن ، حفظ ، حمایت.

**لتعودن**- باز خواهی گشت.

**لتعودن**- شما بر می گردید.

**لتكبـــــروا الله** -شکرگزارخدا باشید واورا ستایش کنید .

**لتنفقوا**- تا شما خرج کنید.

**لجاجت**- سماجت ، سرسختی.

**لجام گسیخته**- سرکش.

**لجعلنا**- آنرا انجام می نمودیم.

**لجمعناه**- آنرا جمع میکردیم.

**لجوج**- سرسخت ، سمج.

**لحاف**- روانداز.

**لحافظون**- آنان نگه دارنده اند.

**لحظه**- یك آن ، یك دم.

**لحم**- گوشت.

**لحم الخنزير**- گوشت خوك.

**لحميه**- پشتیبانی.

**لحن**- آواز، آهنگ.

**لحن القول**- کلام آرایش میدهند.

**لحیم**- پرگوشت ، جوش دادن فلزّات به یکدیگر .

**لخاطئين**- خطا کاراند.

**لخبير**- کارشناس.

**لخت**- عریان ، برهنه.

**لخو**- منطقه ای در جناح.

**لدنک وليا**- تورا وصی قرار دادیم.

**لديه**- دارد.

**لديه خبرا**- خبری دارد.

**لدیَّ**- دارم.

**لذائذ**- جمع لذيذ ، چیزهای خوشمزه.

**لذّت**- خوشی.

**لذهب**- میتوانست برود.

**لرد**- با فتح (ل) دور، فاصله دار، باکسر(ل) ته نشین مایعات .

**لردگا گلی**- منطقه ای در بستک .

**لرکا**- پسربه هندی .

**لرکی**- دختر هندی.

**لَزگه**- چسب.

**لساحر مبین** - جادوگری عظیم.

**لستم برازقین**- شما رزق دهنده نیستید.

**لسرقون**- دزدی میکردند.

**لسمیع الدعاء**- خداوند دعای شمارا می شنود.

**لسوف**- لذا.

**لَشت**- قوی ، استوار.

**لَشت**- نوعی خرما.

**لشتقان**- روستائی درجنوب بندرلنگه.

**لشرذمه** - گروه کوچکی نسبت به تعداد ما.

**لشرکائنا**- برای شرکای ما.

**لطیف**- نرم ، زیبا.

**لطیف الخبیر**- مهربان و دانا.

**لطیفه**- سخنی که متضمّن نکته ای لطیف وخنده آور باشد ، جوك.

**لظالمون**- ظلم کننده اند.

**لعب**- بازی.

**لعبادی الذین**- برای عبادت کنندگان من.

**لعل**- ایکاش ، مگر، شاید.

**لعل**- سنگی قیمتی و سرخرنگ.

**لعلکم**- شاید شما.

**لعلمه الذین**- باعلم از آنها.

**لعلهم**- شاید.

**لعن**- نفرین.

**لعنت الله علی الکافرین**- لعنت خدا برکفارباد.

**لعَنَهُم**- برآنان لعنت فرستاد.

**لعنهم الله**- خداوند آنهارا لعنت کرد.

**لعین**- نفرین شده.

**لغو**- باطل کردن.

**لغیرالله**- برای غیرخدا نباشد.

**لفاف**- چیزی که رویچیزدیگررا بپوشاند، جلد.

**لفافه**- لفاف ، پیچاننده.

**لفتاه** - شاگردش ، همراه.

**لفی خلق جدید**- بصورت جدیدی بوجود می آید.

**لفی ضلال مبین**- در گمراهی مطلق.

**لقد کدت**- بودی.

**لقد كنت**- تو بودی.

**لقوا الذين**- آنان را دیدند.

**لقوكم**- شمارا ملاقات کردند.

**لقيتم**- ملاقات کردید ، پیدا آوردید.

**لکَ**- برا ی تو ( مرد ).

**لکِ**- برای تو (زن).

**لک لک**- پرنده ای مهاجر با نوك و پاهای بلند.

**لکر**- زن نیمه خرابه.

**لكلماته**- برای کلمات او.

**لكلى بنى**- به تمامی فرزندانم.

**لكم اعمالكم**- نیکی ها شما برای خودتان.

**لكم الطيبت**- خوبیها برای شما.

**لكم ما كسبتم**- آنچه را بدست آوردید برای خودتان میباشد.

**لكما**- بارشما ( دوتا).

**لكن الراسخون**- لیکن آنان ثابت قدم میباشند.

**لكنود**- خداوند فرمرموده است : ان الانسان لکنود یعنی انسان کفرگو و بی ایمان است.

**لکیلا**- تا آنکه.

**لگد**- ضربه زدن باپا.

**لگن**- ظرف فلزّی لبه دار برای شستن لباس.

**لگن وآفتابه**-(لگن) ظرف فلزّی شستن سر و صورت و(آفتابه) ظرف فلزّی لوله دار که با آن آب را روی دست میریزند و برسرسفره می آورند.

**للابرار**- برای نیکان.

**للاسباب**- بعللی.

**للاوابين غفورا- او توبه كنندگان را می آمرزد.**

**للأنس**- برای اجنه.

**لَلَبسنا- آنان را می پوشاندیم.**

**للحق**- برای حق.

**للخائنين خصيما**- دشمن خائنان.

**للدار والاخرة**- برای دنیا وآخرت.

**للذين**- برای آنان.

**للذين استجابوا**- برای آنان که استجابت نمودند.

**للذين يولون**- برای آنان که تابع ولایت هستند.

**للرؤيا تعبرون**- خواب را تفسیر میکنید.

**للرجال**- برای مردان.

**للسائلين**- برای پرسش کنندگان.

**للسيارة حُرُمّ**- سیاره ها نیز حرمتی دارند.

**للشاربين**- برای کسانیکه می نوشند.

**للعبيد**- برای برده ها.

**للغيب**- برای غیب.

**للكافرين**- برای کفار.

**للمتقين**- برای پارسایان.

**للمتقين**- برای تقوا کنندگان.

**للمتقين** - آنانکه ازگناه پرهیزنموده ووظایف دین خودرا ادا مینمایند.

**للمحسنين**- برای نیکو کاران.

**للمسرفين**- برای اسراف کنندگان.

**للملائكة السجد**- برای فرشتگان در حال سجود.

**للناس**- برا ی مردم.

**للناظرين**- برای دیدگان.

**لله المشرق والمغرب**- خدای مشرق ومغرب .

**لله خمسة** - يك پنجم برای خدا وچهارقسمت دیگر برای جنگجویان.

**لله يسجد** - پیروامرخدا، برای خدا سجده میکند.

**لم تعلم**- نمیدانی.

**لم تفعلوا**- انجام ندادید.

**لم تفعلوا**- به پایان نرساندید.

**لم تنبته**- سبز نشد.

**لم تنذرهم**- به آنان اخطار ندادید.

**لم نمكن**- توان ندادیم.

**لم يبصروا**- متوجه نشدند.

**لم يتغير طعمه**- مزه آن تغییری نکرد.

**لم يجد**- پیدا نکرد.

**لم يروا**- ندیدند.

**لم يزرع**- کاشته نشده ، وی کشت نکرد.

**لم يستجيبوا**- پاسخ ندادند ، پیروی نکردند.

**لم يطعمه**- به او غذا نداد.

**لم يطمثهن**- حیض دیگر نشدند.

**لم يفعلوا**- انجام ندادند.

**لم يكفرون بآيات الله**- برآیات خدا کفر نبستند.

**لما بين**- نشان داد ، ثابت کرد.

**لما جائهم**- تا آنگه که آمد.

**لما علمناهُ**- تا آنگه که آنانرا آموزش دادیم.

**لما يهبط**- تا آنگه که فرود آید.

**لمايصنف السنتكم**- تا آنگه که زبان های گوناگون شمارا دسته بندی کرد.

**لمبعوثون خلقاً جديدا**- وشمارا به خلقت دیگری بوجود خواهیم آورد.

**لمر**- دهی ازچهاردانگه ساری درشمال ایران.

**لمر** ـ کنگری.

**لمزان**- وزن شده.

**لمسَ**- لمس کرد.

**لمغفرةً**- بخشند گی.

**لَمُلئتَ**- آنرا پر کردم.

**لمن**- برای کی.

**لمن التقی**- باکی ملاقات کرد.

**لمن الغابرین**- از گذشتگان.

**لمن القی**- برای چه کسی انداخت.

**لمن تبع**- دنباله روچه کسی شد.

**لمن یخشی**- از چه کسی میترسید.

**لمیقاتنا**- به وعده ما.

**لن تجبر**- مجبورمکن.

**لن تخرق الارض**- زمین را نخواهی شکافت.

**لن تمسنا النار**- آتش مارا نمی سوزاند.

**لن تمسننا النار**- آتش به مانخواهد رسید.

**لن تنالوالبر**- نیکی قسمت شما نخواهد شد.

**لن نبرح**- نمیرویم.

**لن نصبر**- صبر نخواهیم کرد.

**لن یترکم**- شمارا ترك نخواهد کرد.

**لن یتمنوه**- آنرا تمنا نخواهند کرد.

**لن یخرج الله** - خداوند آنانرا بیرون نمی راند.

**لن یدخل الجنة** - وارد بهشت نخواهد شد.

**لن یغیرالله**- خداوند چیزی را تغییرنمی دهد.

**لن یکفیکم**- شمارا کافی نیست.

**لنا عیداً**- برای ماعیداست .

**لنااليوم**- امروزبرای ما است.

**لناتینی**- برای من آورده شود.

**لناصحون**- ما نصیحت کننده ایم.

**لنبلون**- شما را گرفتارخواهیم کرد.

**لنبلونکم**- شمارا گرفتارخواهیم کرد.

**لنبوئتهم** - پیغمبری خواهیم فرستاد.

**لنت**- نرم شده ای.

**لنج**- نوعی کشتی چوبی.

**لنحشرنهم**- همه را روز قیامت جمع خواهیم کرد.

**لنحضرنهم**- همه آنان را احضار خواهیم کرد.

**لنحن**- دل رحم خواهیم بود.

**لندن**- پایتخت کشورانگلستان.

**لنسئلوهم- لنسئلهم** ، از آنان سئوال خواهیم کرد.

**لنفد البحر**- به دریا عزیمت کنیم.

**لنگرود**- شهری درشمال ایران درکناره دریای خزر.

**لنگه**- بندر لنگه ، شهرستانی در جنوب ایران در کناره خلیج.

**لنگه** - جفت عدل.

**لننسفنه**- آنرا منفجر کنیم.

**لنهلکن الظالمین**- ظلم کنندگان را نابود خواهیم کرد.

**لنولینک**- به شما ولایت خواهیم داد.

**له**- برای او.

**له اسلم**- برای او سالمتر است.

**له اصحب**- همراه خوبی برای وی میباشد.

**له صاحبةٌ**- همسری دارد.

**له قانتون**- برای وی مشغول عبادت اند.

**له ما سکن**- سکنی مال اوست.

**له مخلصون**- به او وفادار هستند.

**له ولدٌ**- پسری دارد.

**لها**- آن زن پسری دارد .

**لها اکسبت**- برای خود بدست آورد.

**لهجت** - نام طائفه ای.

**لهجه**- طرز سخن گفتن و تلفظ کلمات، گویش.

**لهدی الناس**- برای هدایت مردم.

**لهستان**- کشوری در اروپای شرقی که پایتخت آن ورشو است.

**لهم**- برای خودشان دارند.

**لهم العنة**- جاودانگی از آن آنها است.

**لهم جنات الفردوس**- بهشت برین برای آنان.

**لهم جناتٍ تجری**- بهشت با آب فراوان دارند.

**لهم عدا**- بجز.

**لهم عقبی الدار**- عاقبت به خیر می شوند.

**لهو**- سرگرمی .

**لو ان لی بکم**- اگر شمارا داشته باشم.

**لو انزلنا**- چنانچه آنرا فرو فرستادیم.

**لو اننا**- چنانچه ما.

**لو شاءالله**- چنانچه خدا خواهد.

**لو کانوا مسلمین**- چنانکه مسلمان بودند.

**لواتیا**- چنانکه می آمدند.

**لواش**- نوعی نان نازك.

**لواطلعت**- چنانکه آنانرا مطلع مینمودی.

**لواطه**- ستون بنا.

**لوالديه**- برای پدر ومادر وی.

**لوان**- جزیره لاوان ایرانی، جزیره ای نفتی درخلیج.

**لوتاتینا**- چنانچه شما بیائید. چنانچه برای ما می آوردید.

**لوجئنا**- چنانکه می آمدیم.

**لوجعلناه**- چنانچه اورا میساختیم.

**لوح**- قطعه فلّز یا چوب که برآن مینویسند.

**لوحه**- تابو.

**لوده** - جای ، ظرف خرما.

**لوز**- بادام ، یکی از انواع خشکبار، با درختی بزرگ .

**لوزان درسویس**- شهری درکشورسویس.

لوس- بی نمك ، شخص ازخود راضی.

**لوس انجلس**- یکی از شهرهای آمریکا.

**لوشاءالله**- بخواست خدا.

**لوشن**- لوسیون ، ماده نرم کننده پوست بدن.

**لوط**- بحر المیّت .

**لوط**- یکی از پیامبران خداوند.

**لوک**- نوعی شتر قوی هیکل وبارکش.

**لوکان البحر**- چنانچه دریا می بود.

**لوگ**- خانه در زبان بلوچی.

**لولا**- مگر آنکه.

**لولا ان رأی برهان**- چنانچه دلیل را مِی دید.

**لولا انزل**- چنانچه نازل می شد.

**لولا نزلت**- در صورتیکه پائین می آمد.

**لولا ینهیهُم**- چنانچه آنان را نهی میکرد.

**لولااخرلنا**- چنانچه برای ما بتأخیر می انداخت.

**لوله**- فلزی یا پلاستیك استوانه ای شکل که درون آن خالی است تا مایعات و دیگر اشیاء از آن عبور کنند.

**لولوالمکنون**- مروارید پنهان.

**لولیت**- کاش.

**لوم**- ملامت ، نکوهش.

**لون**- رنگ.

**لونشاءُ**- چنانچه رشد میکرد.

**لونها**- رنگ آن.

**لویشاءالله**- به خواست خدا.

**لویعمر**- چنانچه زندگی طولانی بکند.

**لیالی**- جمع لیل ، شبها.

**لیبلغ**- تا بالغ شود ، به جائی برسد.

**لِیبلُو**- کار را به نحو احسن انجام دهد.

**لیبین**- تا نشان بدهد.

**لیتر**- واحد اندازه گیری مایعات.

**لیتک**- ای کاش شما.

**لیجزی الله**- چنانچه خداوند پاداش دهد.

**لیجمعنکم**- شمارا دور هم جمع کند.

**لیخ**- تورماهی گیری.

**لیدر**- رهبر، راهنما، پیشوا.

**لیریهما**- به آن دو نشان دهد.

**لیزر**- نوعی اشعه که برای معالجه بعضی بیماریها ازآن استفاده میشود.

**لیس**- نیست ، خیر.

**لیس البر**- نیکی درعمل است.

**لیس علی الضعفاء**- ناتوانان را یاری دهید.

**لیس لوقتها**- بموقع نیست ، وقت آن نیست.

**لیس هذا**- این نیست.

**لیست**- آن (زن) نیست.

**لیست النصری**- مسیحیان نبودند.

**لیست الیهود**- یهودیان نبودند.

**لیسجننه**- آن زنان اورازندانی کنند.

**لیسهلک من ملک**- ملکی را برای شما آسان سازد ، پادشاهی را برای شما آسان سازد.

**لیسوبها بکافرین**- آنان به آن کفر نمی گویند.

**لیسوسوءً**- آنان بد نیستند.

**لیصدو**- جلو آن را بگیرند.

**لیف**- بافته ای ازگیاهی مخصوص یا نخی زبر برای شستشوی بدن.

**لیق**- تکه پارچه پیچیده ای که درظرف مرکب گذاشته میشود.

**لیقترفوا**- مرتکب جریمه ای خواهند شد.

**لیقولوا**- تا بگویند.

**لیکن**- اما ، ولی.

**لیل**- شب.

**لیلی**- نامی زنانه.

**لیمو**- درختی ازنوع مرکبات که میوه آن ترش مزه و یا شیرین است.

**لیمیزالله**- تا خداوند آنهارا شناسد.

**لَین**- نرم، لطیف.

**لیندا**- نامی زنانه.

**لیواطؤا**- قبول کنند

**لیوان آب خوری**- ظرف شیشه ای یا پلاستیکی یا فلزّی مخصوص نوشیدن آب.

**لی**- برای من.

**لی ساجدین**- سجده کنندگان برای من.

# حرف م

**مؤجلاً**- انجام یا پرداخت آن به بعد موکول شده باشد.

**مؤدب**- باتربیت ، متواضع .

**مؤذن**- أذان خوان.

**مؤظف**- ملتزم شده ، ملزم ، مقید

**مؤمن**- با ایمان .

**مؤمن**- معتقد.

**مؤمنة**- زن مؤمن.

**مؤمنین**- جمع مؤمن مردم با ایمان.

**مؤنس**- شاد ، خوشحال کننده.

**مئاب**- پناه ، محل امید .

**مئارب اخری**- دشمنی یا بدی در دل دارد.

**ما اصاب**- آنچه بر سر آنان آمد ، مصیبتیِ که به آنان وارد شده.

**ما اصابکم**- آنچه که بر سر شما آمد.

**ما اصابهم**- آنچه بر سر آنها آمد ( برای جمع).

**ما اضطررتم** - آنچه که شمارا وادار کرد.

**ما اکل**- آنچه را که خورده شد.

**ما انزل الله**- آنچه را که خداوند نازل کرد.

**ما اوجفتم**- ما اوقفتم - آنچه که مانعش شدید.

**ما آمنتم**- آنچه که به آن مطمئن شده اید.

**ما تدعون**- آنچه که برای آن دعوت میکنید.

**ما جائک**- آنچه که به شما نازل شد.

**ما خلق الله**- آنچه که خداوند خلقت کرد.

**ما دمتم حُرما**- تا آن جائیکه آزاد باشید.

**ما ذکیتم** - آنچه را که هوشیار کردید.

**ما سألتموه**- آنچه مورد سؤال شما باشد.

**ما شاءالله**- تا آنچه که خواسته خدا باشد.

**ما علمنا**- آنکه مارا آموزش داد.

**ما فرطنا**- اسراف نکردیم.

**ما قنطو**- دست از عبادت بر نداشتند.

**ما کسبت**- آنچه را که بدست آوردند.

**ما کسبتم**- آنچه را که بدست آوردید.

**ما کنتم**- آنچه که بودید.

**ما لا تعلمون**- آنچه را که می دانید.

**ما مکنی**- آنچه که در توانائیم باشد.

**ما نرید** - آنچه را که میخواستیم.

**ما نرینک**- آنچه را که به تو نشان می دهیم.

**ما هذا**- آن چیست.

**ما واهم النار**- آتش آنان را دربر نمیگیرد.

**ما واهم النار**- آتش مکان آنان است.

**ما وجدنا**- آنچه را که پیدا کرده ایم.

**ما یوحی**- آنچه که وحی می آورد.

**ماء زمزم**- آب زمزم ، آ ب چاهی در مکه.

**ماءً طهورا**- آب مطهر.

**ماء غیر صالحه للشرب**- آب غیرقابل آشامیدن

**ماء قابل للشرب**- آب نوشیدنی.

**ماءٍ مهین** - آب درمانی.

**مائة جلده**- يك صد ضربه شلاق.

**ماالتقوی**- تقوی چیست.

**ماالحطمه**- آتش تندی که همه چیز را نابود میکند.

**ماأکل**- چیزی نخورد.

**ماأکول**- زیادی نمیخورد.

**مابعوضةً**- آنچه را که میتوان جانشین کرد.

**ماتشتهی**- آنچه را میل داشته باشی.

**ماتعبدون**- آنچه را عبادت میکنید.

**ماتیا**- نمی آید.

**ماجان**- جنایت نکرده.

**ماجرا**- واقعه ، پیش آمد ، رویداد

**ماجرا جو**- کسیکه دنبال درد سر ووقایع باشد.

**مادّ**- نام قومی آریائی اصیل که در شرق ایران مسکن گزیده وسلسه مادها را تشکیل دادند .

**مادام**- بانو ، خانم.

**مادام**- تا وقتیکه ، تا زمانیکه هست.

**مادر** – زنی که دارای فرزند میباشد.

**مادر بزرگ**- مادرِ مادر یا مادرِ پدر.

**مادمت حیا**- تا زنده باشم.

**ماده**- اصل هر چیز موجود.

**ماده** - جنس مؤنث.

**مادها** - قومی آریائی ایرانی.

**مادیات**- ظواهر زندگی ، رزق وبرق.

**مادیان**- اسب ماده.

**مادی**- پول پرست.

**ماذا یرجعون**- چه چیزپس می آ ورند.

**مار**- خزنده گزنده.

**ماربه**- خواسته وی.

**مارد**- هیولا.

**مارک**- واحد پول آلمان.

**ماركيت**- بازار.

**مارگیر**- کسیکه ماررا میگیرد وباآن معرکه را ه می اندازد.

**مازاد**- اضافه.

**مازدا** - اتوموبیلی ساخت ژاپن.

**مازندران**- استانی درشمال ایران درکناردریای خزر.

**ماست**- نوعی از لبنیات.

**ماسقیت**- آبیاری نشده.

**ماسکن**- منسکون نشده ، ثابت ، غیر متحرك.

**ماسمعنا**- نشنیده ایم.

**ماسه**- نوعی شن نرم.

**ماشک**- شکی نکرد .

**ماشین**- هر نوع دستگاه خود کار.

**ماظننتم**- چنان گمان نکردید.

**مافتنوا**- فتنه نکردند.

**مافرطتم**- زیاده روی نکردید.

**مافوق**- بالاتر.

**مافیا** - گروهی افراد تبهکارکه اصل آنهاازایتالیا است.

**ماقبل**- قبل از، عدم پذیزفتن.

**ماک** - نوعی موتور، کامیون سنگین.

**ماکثین**- بر جای مانده اند.

**ماکدونالدز**- رستوران آمریکائی.

**ماکیان**- مرغ های خانگی.

**مال**- دارائی.

**مال الله**- متعلق به خدا.

**مالا طاقة لنا**- درقدرت مانیست.

**مالبورو** ـ مارك نوعی سیگار.

**مالح**- شور.

**مالش**- ماساژ دادن.

**مالک**- خدا.

**مالک**- صاحب ملك ودارائی ، توانگر.

**مالکون** - جهان هستی.

**مالیخولیائی**- شخصی که دچارتوهم وبدبینی است.

**مالید**- مالش داد .

**مالیدن**- لمس کردن ، ماساژ دادن.

**مالیدن**- مالش دادن.

**مالیزی**- مالزی ، کشوری آسیائی که پایتخت آن کوالالامپور می باشد.

**مامِتُ**- نمردم.

**ماندگار**- ماندني .

**ماندنی**- جاویدان.

**ماندنی** - اسم زن.

**مانعتهم**- جلو آنان را گرفتم.

**مانفذت**- به پایان نرسید.

مانند- شبیه ، مثل.

مانوس-انس گرفته، خو گرفته ، الفت گرفته.

ماه- یکی از کرات آسمانِ که دورزمین میگردد.

ماه رو- زیبا ، دارای صورتی مانند ماه.

ماه رویان- زیبا رویان .

**ماهدون**- ماه یك دانه.

**ماهر**- کاردان ، خبره.

**ماهر**- نام شخص.

**ماهواره**- قمر مصنوعی.

**ماهی**- حیوانی است در آب زندگی میکند و از گوشت آن استفاده میشود.

**ماهی تابه**- ظرف مخصوص سرخ کردن مواد غذائی.

**ماهی فروشان**- کسانیکه ماهی میفروشند.

**ماهی گیران**- کسانیکه ماهی صید میکنند.

**مایرید**- نمی خواهد.

**مایسلون**- شاد نمیکنند.

**مایفیض**- اضافه نمی آید.

**مأجوج**- موجود افسانه ای کوتاه قد که در قبیله ای در پشت کوههای قفقاز سکونت داشته است.

**مأجور**- مزدور.

**مأمور**- کسیکه به دنبال انجام کاری فرستاده میشود.

**مأمون**- خلیفه عباسی فرزند هارون الرشید.

**مأیوس**- نا امید.

**مباح**- جایز .

**مبادله**- رد وبدل.

**مبتلیکم**- مبتلا.

**مبتلین**- مبتلا شدگان.

**مبدأ**- آغاز.

**مبدل**- تبدیل شده ، به لباس دیگری پوشانده شده .

**مبدیة**- اظهار نظر کننده (زن).

**مبذول**- بخشیده شده.

**مبرئون**- تبرئه شدگان

**مبسوطتان**- دست دراز شدهبه نیکی.

**مبشرات**- بشارت دهندگان (مؤنث).

**مبشرین**- مژده دهندگان (مذکر).

**مبصرةً**- دانا ( زن) ، پیشگو.

**مبطلون**- باطل کنندگان.

**مبعوثون**- فرستاده شدگان.

**مبینتٍ**- نشان دهنده .

**متاجر**- مغازه ها ، تجارت خانه ها.

**متارکه**- جدائی ، طلاق.

**متاعٌ**- کالا ، جنس ، توشه راه.

**متاعب**- مشاکل ، دردسر.

**متبعون**- دنباله رو.

**متتابعین**- راه رفتن پشت سرهم.

**متجانس**- همانند.

**متجر**- مغازه ، تجارت خانه.

**متحیر**- حیرت زده.

**متخذی**- قراریا دربرگیرنده.

**متدین**- دین دار ، عبادت کننده.

**متربصٌ**- در کمین.

**متردد** - تردید دارد.

**مترفه**- در آسایش.

**مترفین**- پولداران ، ولخرج.

**متروک**- ترك شده .

**متشابها**- همانند.

**متصدعاً**- با درد سر.

**متعب**- خسته شده.

**متعتهم**- آنان را شاد کردم.

**متفرقةٍ**- جداگانه.

**متفرقون**- جداشدگان.

**متقابلین**- روبروی هم.

**متقابلین**- رویارو.

**متقلبکم**- تغییر کننده شما.

**متقین**- دینداران ، پرهیزگاران ، پارساها

**متکئون**- تکیه کنندگان.

**متکئین**- پشت گرمی داشتن.

**متکئین**- تکیه دهندگان.

**متکبر**- گرانسر، برتن ، مغرور ، مفتخر.

**متکبرین**- جمع متکبر ، مغروران .

**متم**- پیرو ، تکمیل کننده.

**متمکن**- توانگر.

**متوسمین**- امیدوار.

**متوکلون**- اعتماد ، توکل کننده ، توکل به خدا.

**مثانه**- آبدان ، کیسه ای که ادرار پس ازترشح از کلیه ها درآن جمع میشود.

**مثانی**- جمع مثانه .

**مثقلة**- سنگین شده.

**مثقال**- بیست وچهار نخد.

**مثقال**- مقدار ، وزن .

**مثقال حبة**- به اندازه يك نخد.

**مثقلون**- گناه بدوش .

**مثلث**- شكل هندسى سه ضلعى.

**مثله**- همانند او.

**مثلهم**- همانند آنان.

**مثواكم**- آخرين مكان شما ، قبر.

**مثواكم**- قبر شما.

**مثوى**- قبر ، محل خواب.

**مثوى الظالمين**- مكان ومحل ظلم كنندگان.

**مجادله**- جر وبحث.

**مجادله**- دعواى لفظى.

**مجال**- فضا ، زمينه ، مكان.

**مجان**- رايگان.

**مجاهدين**- جنگجويان در راه خدا.

**مجبور**- وادار ، ناچار.

**مجتبى**- نام شخص.

**مجتمعون**- مجموعه از افرادكه درمحلى جمع شده باشند.

**مجتهد**- كسيكه داراى حق اجتهاد.

**مجد**- عظمت بزرگى.

**مجذوب**- جذب شده ، دلبسته.

**مجرد**- تنها ، گوشه نشين ، منزوى ، پرت.

**مجرد**- عزب ، واحد ، منفرد ، تک ، فرد ، تنها .

**مجرمين**- جمع مجرم ، تبهكاران ، جانيان .

**مجرى**- مامور اجرا ، وصى ، قيم.

**مجرى ها و مرسها**- آبراه ها و لنگرگاه ها.

**مجلس**- سرسرا ، تالار، اتاق بزرگ ، دالان .

**مجلس**- هيات ، انجمن ، مشاوره ، شورا ، پارلمان.

**مجموع**- همه ، تمام ، كليه ، جميع .

**مجنون**- ديوانه ، بى عقل .

**مجهول**- ناشناخته ، ناشناس ، گمنام ، بى شهرت ، نامعلوم، نامشخص .

**مجيبون**- پاسخ دهندگان ، دعوت پذيرندگان.

**مجيد**- بزرگ ، عظيم.

**محاربه**- جنگيدن.

**محافل**- مجالس ، محل تجمع ، جمع محفل.

**محال**- غیر ممکن ، امکان نا پذیر.

**محب**- دوست دار ، دلداده.

**محبت**- مهر ، دوست داشتن ، عاشق بودن.

**محبوب**- دوست داشتنی ، جذاب.

**محبی**- نام خانوادگی.

**محترم**- قابل احترام ، آبرومند ، بزرگوار.

**محتشمی**- نام خانوادگی.

**محتضر**- در حال مرگ.

**محتضر** - احضار شده.

**محجوب**- ترسو ، کمرو ، افتاده حال.

**محجورا**- کسیکه به علت کم عقلی از حق تصرف در اموال خود منع شده است.

**محدثٍ**- سخنران.

**محدثٍ**- نوآور.

**محدود**- تنگ ، دراز و باریک ، کم پهنا، کوته فکر.

**محدود**- ملتزم شده ، مقید کردن .

**محراب**- قربانگاه .

**محراب مسجد**- محل نماز گذاشتن امام مسجد.

**مُحَرّم**- احرام کننده در حج.

**محرم**- کسیکه در احرام باشد.

**مَحرَم**- کسیکه محرم زن باشد.

**محرّم الحرام**- اولین ماه سال هجری.

**محروم**- بینوا ، فقیر.

**محرومون**- بینوایان.

**محسنین**- احسان کنندگان ، نیکوکاران.

**محسورا**- حسرت زده.

**محشر**- روز رستاخیر، روز قیامت ، روز داوری.

**محشور**- همراه مردم بودن.

**محصنین**- حمایت شدگان.

**محضرین**- آماده کنندگان.

**محطه**- جایگاه ، مرکز ، ایستگاه اتوبوس .

**محفل**- حوزه ، قلمرو ، میدان ،عرصه ، بزم.

**محفوظ**- مطمئن، ایمن ، سالم ، بی خطر .

**محل**- مکان ، مقر، مسکن.

**محل**- موقعیت ، وضعیت ، وضع ، جا ، موقع.

**محل الصید** - مکان ، منطقه صید.

**محلات**- مغازه ها ، جایگاه ها.

**محلقین**- سر تراشیده.

**محلول**- حل پذیر، قابل حل.

**محلول**- حل شدن درمایع یا جسمی در جسم دیگری.

**محمد**- نام پیامبر اسلام.

**محمود**- ستایش شده.

**محمود**- نام شخص.

**محنت**- رنج ، زحمت ، درتنگنا بودن ، درد کشیدن.

**محور**- پاسنگ ، پایه ستون یا مجسمه ، شالوده.

**محیص**- میدان ، گریزگاه.

**محیصا**- رستگاری ، استوار ، خلاص.

**محیط**- بیرون ، برون ، ظاهر ، اطراف.

**محیط**- جامع ، فرا گیرنده ، وسیع .

**محیی**- زنده کننده ، بوجود آورنده.

**مخاطره**- ریسك ، بخطر انداختن.

**مختصر**- خلاصه.

**مختلف**- جداگانه ، مجزا ، متعدد.

**مختلفاً**- ناجور، مختلف ، نابرابر، غیرمتجانس.



**مختلفین**- جمع مختلف ، گوناگون ، جوروا جو.

**مختوم**- مهر شده ، مهر و موم شده .

**مخذولا**- شکست خورده.

**مخرجین**- جمع مخرج ، کارگردان ، هدایت کنندگان.

**مخرجین**- صادره ،هزینه ، بیرون رونده .

**مخرون**- سوراخ دار ، مانند آبکش.

**مخفی**- پنهان.

**مخلدون**- جاو.یدان

**مخلص**- وفادار، صمیمی.

**مخلصا**- وفادار.

**مخلقة**- خالق وی.

مخلوق- خلق شده ، بنده خدا.

**مخمصه**- تنگنا ، گرفتاری.

**مخمور**- مست .

**مخوف**- ترسناك ، وحشتناك.

**مداح**- ستایش کننده.

**مداحی**- ستایشگری.

**مداخله**- دخالت کردن ، وارد شدن درامور دیگران.

**مدار**- محل دور زدن.

**مدارا**- سازش کردن .

**مدافع** - پشتیبان ، دفاع کننده.

**مدام**- همیشه ، همواره.

**مدان**- متهم به انجام عمل خف قانون به اثبات رسیده.

**مداوا**- درمان کردن.

**مداوم**- همیشه ، ادامه داشتن.

**مداین**- نام قدیمی تیسفون اقامتگاه زمستانی شاهان اشکانی و ساسانی در عراق که کاخ معروف ایوان کسری (طاق کسری) در آن واقع شده و آرامگاه سلمان فارسی که معروف به " سلمان پاك" است در نزدیکی آن قرار دارد .

**مدبر**- آگاه ، دانا ، باتدبیر.

**مدح**- ستایش.

**مدحضین**- فقیر ، تهی دست.

**مدحوراً**- شکست خورده.

**مدداً**- کمك ، یاری.

**مدراراً**- بازدهی مکرر.

**مدرسه**- محل درس خواندن ، آموزشگاه.

**مدرک**- سَنَد ، گواهی.

**مُدرکَه**- اجداد حضرت محمد (ص).

**مدعی**- ادّعا کننده ، شاکی.

**مدعی العموم**- دادستان.

**مدفن**- محل دفن ، آرامگاه ، قبر.

**مدگماری**- قومی.

**مدل**- نمونه ، الگو.

**مدهامتان**- دو حمله پی در پی ناگهانی.

**مدهش**- تعجّب آور، حیرت انگیز.

**مدهنون**- روغن کاران ، رشوه دهندگان.

**مدور**- دایره شکل.

**مدور**- گِرد.

**مدیر**- اداره کننده ، گرداننده ، رئیس.

**مدیریت**- ریاست ، اداره کردن.

**مدینة المنورة**- یکی ازشهرهای عربستان سعودی و محلّ دفن پیامبر (ص).

**مدینه**- شهر.

**مدینون**- بدهکاران.

**مدیون**- بدهکار.

**مذکور**- نامبرده ، ذکر شده.

**مذموماً**- ناپسند.

**مذنب**- گناهکار.

**مراتب**- درجات.

**مراجع**- جمع مرجع ، محل بازگشت.

**مراحل**- جمع مرحله ، مقطعی از زمان.

**مراحل**- کوچ کردن ، جابجا شدن.

**مراد**- قصد ، نیّت.

**مرادفه**- هم ردیف ، مانند هم.

**مرادی**- نام خانوادگی.

**مراسل**- نامه نگار.

**مراغ- نام** شهری .

**مراغه**- شهری در استان آذربایجان.

**مرافعه**- دعوا ، کشمکش.

**مرافق**- همراه ، آژودان.

**مراقب**- نگهبان.

**مراکز**- جمع مرکز ، کانون ، وسط.

**مراکش**- مغرب ، کشوری آفریقائی که پایتخت آن رباط است.

**مرام**- روش ، هدف.

**مرام**- عقیده ، آرمان.

**مَران**- تمرین.

**مرباغ- نام** شهری.

**مربع**- چهار گوش ، چهار ضلعی.

**مربی**- تربیت کننده ف آموزنده ، معلم.

**مرتبط**- وابسته.

**مرتبه**- مقام ، شأن.

**مرتجع**- متعصّب.

**مرتضی**- راضی.

**مرتعش**- لرزان.

**مرتفع**- بلند.

**مرتفقا**- پیوستن.

**مرّتین**- دو بار.

**مرجان**- جانور دریائی شبیه به گیاه.

**مرجان**- نامي زنانه.

**مرجع**- محل رجوع ، محل بازگشت.

**مرجعکم**- محل بازگشت شما ، پناه شما.

**مرحاً**- شادمانی.

**مرحله**- مقطعی از زمان .

**مَرحُوا**- شادمانی کردند.

**مرخانیه** - منطقه ای.

**مَرَدّا**- خانه امید ، مکان اولیه شخص.

**مرداب**- آب ایستاده و لجنزار.

**مرداب**- آبگیر عمیق.

**مرداد ماه**- پنجمین ماه از سال هجری شمسی.

**مردان**- جمع مرد ، جنس مذکّر.

**مردف**- منطقه ای در دبی.

**مردن**- فوت کردن ، درگذشتن.

**مردنی**- مریض ، علیل .

**مردود**- بازگشته.

**مردود**- رد شده.

**مرزوق**- صاحب رزق و روزی ، نام شخص.

**مرسله**- نامه.

**مرسلین**- فرستادگان ، پیامبران.

**مرشد**- راهنما.

**مرصوص**- صف بسته.

**مَرَضٌ**- بیمار شد.

**مرض**- شك ونفاق یا دروغ بستن و ناسازگاری میکنند.

**مرضیاً**- راضی.

**مرضیه**- راضی شده (مؤنث).

**مرغ**- پرنده ، پرنده ای خانگی.

**مَرغ**- سبزه زار.

**مرغابی**- پرنده ای حلال گوشت که هم شناگر است و هم پرواز می کند.

**مرغوب**- پسندیده.

**مرفع**- بالا بر.

**مرفوض**- رد شده ، قبول نشده.

**مرفوع**- برداشته شده ، بالابرده شده.

**مرقبه**- تحت نظر قرار گرفته.

**مرقد**- آرامگاه ، مزار.

**مرکب**- وسیله سواری.

**مرکز**- کانون ، وسط.

**مرکوم**- روی هم ریخته.

**مرهم**- داروی زخم ، پماد.

**مرّو کراما**- با احترام عبور کردند.

**مروارید**- گوهری سفید و درخشان در داخل صدف

**مروان**- نام شخص.

**مریب**- بد طینت.

**مریب**- فریبکار.

**مریةٍ**- زن.

**مریحان**- راحت ، دلچسب.

**مرید**- هوادار ، پیرو.

**مریدا**- مخلص ، وفادار.

**مریض**- بیمار ، ناخوش.

**مریع** - ترسناك ، وحشتناك.

**مریم**- نام گلی سفید رنگ و خوشبو.

**مریم**- نامی زنانه.

**مرینه** - نام مؤنث.

**مری**- لوله بین دهان و معده.

**مزاحم**- انگل ، سربار.

**مزاحم**- زحمت افزا ، رنج آور.

**مزارع**- جمع مزرعه ، کشتزار.

**مزایده**- افزون کردن.

**مزبور**- اشاره شده.

**مزحزح**- جابجا کردن.

**مزد** - اجرت ، پاداش.

**مزدجر**- ناراحت شده.

**مزدلفه**- سرما زده.

**مزدوج**- جفت ، دوتائی.

**مزدور**- مزدگیر ، اجیر.

**مزرعه**- کشتزار.

**مزعنین**- سخن چینان.

**مزقتم**- پاره کردید.

**مزل**- محل سُر خوردن.

**مزمن**- کهنه ، قدیمی.

**مزوّر**- دروغگو ، جعل کننده ، ریاکار.

**مزید**- اضافه.

**مزیری**- رئیس.

**مژده**- خبر خوش ، بشارت.

**مژگان**- جمع مژه ، موهای پلك چشم.

**مژه**- موهای پلك چشم.

**مس الانسان**- دست زدن به انسان، لمس کردن.

**مس الناس**- دست زدن به مردم.

**مسئولا**- مسئولیّت دار ، عهده دار.

**مساجد**- جمع مسجد ، محل نماز و نیایش.

**مساجد** - مسجدهای مسلمانان.

**مساعدت**- یاری ، کمك.

**مساعده**- کمك مادی.

**مسافر**- سفر کننده ، از جائی به جای دیگر رفتن

**مسافرین**- سفر کنندگان ، به مسافرت رفتن.

**مستأصل**- گرفتار.

**مستبین**- دانسته.

**مستتر**- پنهان، پوشیده.

**مستحیل**- امکان پذیر نمی باشد.

**مستخفٍ**- با تمسخر به کاری نگاه کردن.

**مستخلفین**- آنان که زمین را به ارث میبرند.

**مستضعف**- ضعفا .

**مستضعفین**- ضعیف نگه داشته شدگان .

**مستطیل**- چهار ضلعی که هر دو ضلع مقابل هم مساوی میباشند.

**مستعد**- آماده.

**مستعد**- با استعداد.

**مستقر**- با آرامش زندگی میکند.

**مستقر**- جای گرفته .

**مستقراً**- آسوده خاطر.

**مستقرها**- مکان وجای وی (مؤنث).

**مستقیم**– راه راست .

**مستکبراً**– خود خواه.

**مستکبرون**– جمع مستکبر.

**مستکبرین**– جمع مستکبر (مفعول).

**مستلمون**– دریافت کنندگان.

**مستمر**– حقوق ، مزد ، دائم ، همیشه.

**مستمعون**– شنوندگان.

**مستهزئین**– مسخره کنندگان.

**مستهم**– آنان را لمس کرد گرفتار شدگان.

**مستور**– پوشیده.

**مستور**– محفوظ ، پنهان.

**مستولی**– به زور(نا حق) چیزی را گرفتن.

**مسجد**– محل سجده ، محل عبادت.

**مسجود**– کسیکه برای او سجده کنند.

**مسجون**– زندانی.

**مسجونین**– جمع مسجون ، زندانیان.

**مسحرین**– آنانکه تا سحر بیدار باشند.

**مسحورا**– جادوشده.

**مسخراة**- آنچه که در تصرف فرد باشد.

**مسخناهم**- آنان را به صورت زشت درآوردیم.

**مسدس**– تپانچه ، هفت تیر.

**مسدود**– بسته شده.

**مسرف**– ولخرج ، اسراف کننده.

**مسرفون**– کسانیکه بی رویه ولخرجی میکنند.

**مسری**– وا گیر ، مرضی که از شخصی به دیگری سرایت کند.

**مسطح**– صاف ، بد ون پستی و بلندی.

**مسطور**– خط به خط نوشته شده باشد.

**مسطورا**– خط کشی شده.

**مسفحین**– ایجاد کنندگان منطقه صاف برای کشت وزرع.

**مسفوحاً**– دشت.

**مسقط**– پایتخت مسقط و عمان.

**مسکم الضر**– به شما زیان رسید.

**مسکن**– منزل ، خانه.

**مَسکَه**– وی را با مسك معطر کرد، اوراگرفت.

**مسکوا** – آنان معطر به مسك شدند ، گرفتند.

**مسکوب**– ریخته شده.

**مسکوک**– سکه ضرب شده.

**مسکونة**– خانه مسکونی، محل زندگی.

**مسکونی**– مکان سکونت شده.

**مسلک**- مرام ، روش.

**مسلم**- مسلمان.

**مسلمةً**- زن مسلمان.

**مسلمون**- به اسلام مشرف شده اند.

**مسلمون**- جمع مسلم ، مسلمانان.

**مسلول**- دارای بیماری سل.

**مسمار**- میخ.

**مسمی**- نام گذاری شده.

**مسنا**- آدم مسن ، بزرگ سال.

**مسنون**- بزرگسال.

**مسنی الکبر**- پیر شدم.

**مسه الشر**- پلید گشته.

**مُسوَدَّه**- پیش نویس.

**مسوقین**- افراد بازار یاب.

**مُسَوَّمه**- چانه زدن بر سر قیمت.

**مسیح ابن مریم**- حضرت عیسی(ع) پیامبر مسیحیان فرزند مریم(ع).

**مسیحاً**- مسیحی.

**مسیر**- راه مشخص.

**مشئمة**- بد بیاری.

**مشاجره**- دعوا ، زد وخورد.

**مشاریع**- برنامه ها.

**مشّاطه**- زن آرایش گر.

**مشاغل**- جمع شغل ، کار.

**مشاکل**- جمع مشکل ، گرفتاری ها.

**مشاکل**- مشکل ، کار سخت.

**مشت**- پنجه گره کرده.

**مشتاق**- مایل ، راغب.

**مشتبها**- مظنون .

**مشترکون**- آبونمان شده اند ، شرکت کنندگان.

**مشتری**- خریدار .

**مشتل** - محل فروش درخت و درختچه.

**مشحون**- پر شده.

**مشربهم**- محل آشامیدن آنان.

**مشرف**- در دید ، از بلندی بر دیگرا ن دید داشتن.

**مشرق**- محل بالا آمدن آفتاب.

**مشرقین**- همانند آفتاب تابان میباشند.

**مشروب**- آشامیدنی ، شراب.

**مشروح**- شرح وتفسیر شده.

**مشروم**- قارچ.

**مشعل**- قندیل ، چراغ دان.

**مشعل**- نام شخص.

**مشغول**- سرگرم کار ، در حال انجام کار.

**مشفق**- دل رحم ، با عاطفه .

**مشفقون**- جمع مشفق.

**مشفقین**- دلسوز ، مهربانان.

**مشق**- ورزش ، کار کردن ، نوشتن تمرین.

**مشک**- ماده خوشبوئی که از ناف آهو میگیرند.

**مشکل**- دشوار ، کار سخت .

**مشکو**- بالا خانه ، حرم سرا ، بت خانه.

**مشکور**- متشکر ، ممنون ، ستودن.

**مشمئز**- متنفر ، نارحت کننده.

**مشهود**- در دید بودن ، بر آن گواه دهند.

**مشهور**- معروف ، شناخته شده.

**مشورت**- نظر خواهی ، طلب نصیحت.

**مشوّش** ــ پریشان ، آشفته .

**مشیّت**- خواست ، اراده.

**مشیك**- شیك ، خوش لباس.

**مصابیح**- جمع مصباح ، چراغ ها.

**مصاریف**- هزینه ، خرج.

**مصافحین**- دست دادن بعنوان سلام.

**مصالحه**- حل و فصل اختلافات.

**مصباح**- چراغ.

**مصبة**- منبع وآغاز آن.

**مصبح**- سحر خیز.

**مصبحین**- جمع مصبح، سحرخیزان.

**مصدق**- گواه دهنده.

**مصر**ــ کشورعربی در قاره آفریقا که پایتخت آن قاهره است.

**مصرنا**- مصر ما ، کشور ما.

**مصروفاً**- خرجی.

**مصطفی**- یکی از القاب پیامبر(ص).

**مصفراً**- زرد شده ، بیماری یرقان .

**مصفوفة**- ردیف شده.

**مصلح**- تعمیر کار ، واسطه.

**مصلحت**- منفعت.

**مصلحون**- جمع مصلح ، میانجی ، واسطه صلح.

**مصلی**- محل برگزاری نماز.

**مصوّر**- عکاس.

**مصیبها**- مصیبت وارده به زن.

**مصیحین**- ندا دهندگان ، فریاد کنندگان.

**مصیر**- سرنوشت.

**مصیرکم**- سر نوشت شما.

**مصیرهم**- سرنوشت آنان.

**مضاجع**- هم بستر .

**مضاد**- متفاوت ، برخلاف ، بر ضد.

**مضر**- زیان آور .

**مضعفون**- ضعیف شد گان.

**مضفة**- اضافه شده.

**مضیئا**- گذشتیم ، رفتیم.

**مطابق**- برابر ، مثل هم.

**مطابق**- مطابقت ، همانند.

**مطابقت**- یکسان بودن.

**مطرب**- خواننده ، آواز خوان ، سرگرم کننده.

**مطعم**- رستوران.

**مطلعون**- آگاهان ، باخبران.

**مطمئن**- با اطمینان ، آسوده.

**مطهرةٌ**- پاك ، منزه.

**مظلوم**- تحت ظلم قرار گرفته ، حق وی ضایع شده

**مظنون**- مورد بد گمانی قرار گرفته.

**مظهر**- ظاهر شخص یا چیزی ، نما.

**مع الراکعین**- همراه با دیگر افراد به رکوع رفته

**مع الصابرین**- همرا ه صبر کنندگان.

**مع نوح**- همراه نبی نوح.

**معابد**- جمع معبد ، عبادتگاه ها.

**معاجزین**- جمع عجزه ، ناتوانان ، درماندگان.

**معاد**- برگشته ، بازگشته.

**معاد**- روز آخرت ، روز بازگشت ، روزقیامت.

**معادل**- برابر با ، مساوی.

**معادل**- پا به پا ، ارزشیابی.

**معاذالله**- پناه بر خدا.

**معارف**- آشنایان ، دوستان.

**معامله**- داد وستد ، خرید وفروش.

**معایب**- بدی ها ، زشتی ها .

**معایش**- همزیستی.

**معاینه**- بررسی ، با چشم دیدن.

**معبد**- محل عبادت.

**معتاد**- عادت کرده به چیزی یا کاری.

**معتدین**- تجاوز کاران .

**معترف**- برسمیت شناخته شده ، اعتراف کرده.

**معتمد**- مورد اعتماد .

**معجزین**- ناتوانان.

**معده**- عضوی از بدن که غذا در آن هضم میشود

**معدود**- شمرده ، کم اندك ، شمارش شده.

**معدوده**- تعدادی ، شمرده شده .

**معذبوها**- زن را شکنجه داده اند.

**معذبین** - مورد شکنجه واقع شده اند.

**معذرتهم**- عذر وسبب .

**معرضون**- خود داری کرده اند.

**معرضون**- در برابر تعرض قرار دارند.

**معرکه**- درگیری.

**معروشات**- باغهائی که درختان آن روی داربست قرار دارند مانند باغ انگور.

**معشوق**- محبوب ، دوست داشتنی.

**معشوقه**- زن مورد علاقه ، دلباخته.

**معطعین**- بخشنده ، عطا کنندگان.

**معطی**- بخشنده.

**معظم**- والا ، بزرگ.

**معکرونی**- ماکارونی ، غذا ی معروف ایتالیائی که از رشته های نازك یا کلفت و یا اشکال مختلف دیگر تهیه میشود.

**معکم**- همراه شما.

**معلول**- ناتوان .

**معلوم**- شناخته شده.

**معمار**- بنا .

**معماری**- بنائی.

**معمر**- سالمند.

**معموره**- آباد.

**معه نذیرا**- هشدار دهنده.

**معهم**- همرا ه آنان.

**معهود**- عهد کرده ، معروف ، دیده وشناخته شد.

**معیشتها**- طرز زندگی آن زن.

**معین**- جاری ، روان ، آب چشمه.

**معیّن**- مشخص ، معلوم ، مقرر.

**مَعین**- یاری کننده ، مدد کار.

**معینا**- تعیین شده ، انتخاب شده.

**معیوب**- دارای عیب ، خراب .

**مغازه**- محل کسب وکار ، انبار ، دکان.

**مغانم**- بدست آمده اشیاء و اجناُس ، غنایم جنگی.

**مغتلً**- مغرور .

**مغرب**- کشورمغرب (مراکش) که رباط پایتخت آن است.

**مغرب** - محل ومکان غروب آفتاب.

**مغرقون**- دارندگان دارائی فراوان.

**مغرقین**- غرق در هر چیزی.

**مغرمون**- عاشق شدگان.

**مغضوب**- غضب کننده .

**مغلوب**- بازنده.

**مغلولةً**- در بند.

**مغنون**- آواز خوانان ، بی نیاز.

**مغول**- طایفه ای از قوم وحشی و غارتگر تاتار.

**مغویه** - نام شهری.

**مفاجئات**- جمع مفاجئه ، غیر منتظره.

**مفاجئه**- ناگهانی.

**مفازتهم**- بازنده شدند.

**مفت**- مجانی ، رایگان.

**مفت خور**- مزاحم ، طفیلی ، گدا صفت.

**مفتوح**- باز .

**مُفَرّق** - تفرقه افکن.

**مفرَق** - دو راهی.

**مفروش**- محل یا مکانی فرش شده.

**مفروض**- فرض شده .

**مفسدون**- فساد کنندگان.

**مفعولا**- انجام شده.

**مفقود**- گم شده .

**مفکر** - اندیشمند.

**مفکر**- عالم ، دانا.

**مفلس**- ورشکسته ، بی پول.

**مفنون**- با هنر ، عاشق شده ، گرفتار.

**مفهوم**- فهمیده شده.

**مفید** - بدرد خور ، قابل استفاده.

**مقابل**- در برابر ، در ازاء.

**مقابله**- رویاروئی.

**مقاله**- نوشته در باره چیزی ، گفتار ، سخن راندن

**مُقام**- نام شهری.

**مَقام**- درجه ، رتبه.

**مقام ابراهیم**- مکانی در بیت المقدس.

**مقام معلوم**- صاحب منصب ، دارای مقام برازنده.

**مقامع**- در گوشه ای لم داده.

**مقامها**- رتبه و مکان( زن).

**مقبول**- مورد پسند .

**مقتدر**- توانا ، دارای قدرت.

**مقتدرا**- با قدرت.

**مقتدرا**- توان آنرا دارد.

**مقتصدً**- صرفه جو ، میانه رو.

**مقتصدة**- زن صرفه جو.

**مقتول**- کشته شده .

**مقدار**- کمیّت ، اندازه ، پیمانه.

**مقدر**- سرنوشت ، نصیب ، قسمت.

**مقدسة التی**- آنچه مقدس است.

**مقدور**- در توان ، در قدرت.

**مقرا**- مرکز ، جائی قرار گرفتن ، ماندن.

**مقربون**- نزدیکان ، اقوام.

**مقربین**- قوم خویش ، دوستان.

**مقررین** - نویسندگان ، منشی ها.

**مقسطین**- قسط بندان ، تقسیم کننده.

**مقسم** - کنتور آب ، تقسیم کننده.

**مقسوم**- تقسیم شده.

**مقصرین**- کوتاهی کرده اند.

**مقضیا**- به پایان رسانده.

**مقطوع**- بریده شده.

**مقعد** - کرسی ، صندلی.

**مقلوب**- سرو ته شده.

**مقمحون**- در امری دخالت میکنند.

**مقنت**- عبادت کننده.

**مقنی**- چاه کن.

**مقهور**- مغلوب ، بازنده.

**مقوین**- راهنما ، هدایت کننده به راه راست.

**مقیتا**- چندش آور ، نا پسندیده.

**مقید**- دست بسته.

**مقیلا**- اخراجی ، از کار برکنار شده.

**مقیم**- در مکانی اقامت گزیده.

**مکاتبه**- رد وبدل کردن اطلاعات نوشته شده.

**مکاتبه**- نامه نگاری .

**مکّار**- حیله گر ، شیاد.

**مکارم**- خوبیها ، مرحمت ها.

**مکارم اخلاق**- خوش خلقی ، با اخلاق عالی.

**مکاری**- کسیکه اسب و شتر کرایه میدهد.

**مکالمه**- سخن گفتن ، گفتگو میان دو نفر.

**مکان بعید**- مکان دور ، جای دور.

**مکاناً ضیقا**- جای تنگ.

**مکانکم**- جای شما ، محل شما.

**مکة المکرمه**- شهری در عربستان سعودی ، محل کعبه ، خانه خدا.

**مکتب**- دفتر ، محل کار.

**مکتوب**- آینده ، سرنوشت، نوشته شده.

**مکتوب**- نوشته ، جای درس دادن ، مکان تحصیل

**مکتوم**- ساکت ، بدون سروصدا.

**مکث**- توقف کوتاه ، درنگ ، تأمل.

**مکر**- حیله ، فریب.

**مکراللیل**- فریب شب ، گمراه شدن.

**مکران**- حیله در حیله ، بشدت فریب خوردن.

**مکرم**- گرامی داشته شده ، مورد احترام.

**مکرمون**- جمع مکرم ، بزرگ داشته شده.

**مکرمون**- جمع مکرم ، پاداش گرفته ، بزرگ داشته شده.

**مکرهم**- حلیه و فریب آنان.

**مکروه**- ناپسندیده ، بدی ناروا.

**مکعب**- جسمی که از شش مربع متساوی الأضلاع تشکیل شده .

**مکنکم**- شمارا توانا گردید.

**مکنهم**- آنهارا توانگر کرد.

**مکنون**- در درون ، مخفی.

**مکه**- شهر مقدس و خانه خدا و قبله مسلمانان در عربستان سعودی.

**مکوک فضائی**- سفیه فضا پیما.

**مکیدن**- چیزی را بین دو لب گذاشتن و آنچه در داخل آن است بداخل دهان کشیدن.

**مکیدون**- توطئه چینان.

**مکیف**- کولر ، هوا سرد کن.

**مکین**- صاحب جاه ومقام.

**مکین امین**- توانگر امین.

**مگر**- چنانچه.

**مگس**- حشره ای مضر که درجاهای کثیف و گرم زندگی میکند.

**مگو**- سخن نگو.

**ملاء**- پر کننده ، فاش ، با ضم(م) درس خوانده.

**ملابس**- جمع لباس ، پوشیدنی ، جامه.

**ملات**- بی حوصله ، منزجر.

**ملاحظه**- یادداشت ، نوشته ای جهت یاد آوری.

**ملاحظه**- یکدیکر را غیر مستقیم نگاه کردن ، رعایت کردن.

**ملازم**- همراه ، همراه بودن.

**ملاعب**- زمینهای بازی.

**ملافه** - پارچه ای که روی لحاف یا تشك میکشند.

**ملاقات**- دیدن ، به زیارت دیگری رفتن.

**ملاقیکم**- شمارا خواهد دید.

**ملاک**- فرشته.

**ملاکم**- مشت زن.

**ملاکمه**- بازی مشت زنی.

**ملاکمه**- زدن همدیگر ، ورزش مشت زنی.

**ملال**- آدم خسته کننده ، اندوهگین ، افسرده.

**ملال**- ناراحتی ، کسالت.

**ملامت**- گله کردن .

**ملایم**- مناسب ، بر وفق مراد.

**ملایم**- نرم ، لطیف.

**ملایمت**- بالطافت .

**ملباری**- اهل منطقه ملبار هند.

**ملبس**- لباس برتن ، پوشیده.

**ملبسون**- افرادیکه لباس بر تن کسی میکنند.

**ملبسین**- جمع ملبس ( خیاط ).

**ملتحدا**- آنچه ازکتاب پرورد گار به تو وحی شده، بخوان ، کلمات او تغییر پذیر نیست.

**ملتقی**- محل دیدار ، مکان ملاقات.

**ملتهم**- از آنان خسته شدند.

**ملجإ**- پناهگاه.

**ملجی** ــ نام گوری.

**ملح**- نمك.

**ملح اجاج**- نمك سوزان ( اجاج - آتش تند ، حرارت زیاد).

**ملخ**- حشره ای مضر ومخرب با پاهای اره ای که به مزارع گندم ضرر فراوان میزند.

**ملزم**- لازم ، بعهده بودن ، کاری یا امری بر وی واجب است.

**ملعب**- زمین بازی.

**ملعون**- لعنت شده ، نفرین شده .

**ملعونین**- جمع ملعون ، نفرین شدگان ، رانده شده.

**ملفوف**- نوعی سبزی خوردن ، کلم.

**ملقوا**- افتاده.

**ملقون**- افتاده اند.

**ملك**- صاحب شدن.

**ملک الموت**- عزرائیل.

**ملکین**- دو پادشاه .

**ملکی**- گیوه.

**ملنگوی** ــ نوعی سبزی.

**ملّوا** ــ نام شهری.

**ملوان**- دریانورد.

**ملوک**- جمع ملك ، شاه.

**ملول**- اندوهگین ، غمناك ، دلتنگ.

**ملول**- خمار ، مست.

**ملوم**- ملامت شده ، سرزنش شده.

**ملوما**- مورد ملامت قرار گرفته .

**ملومین**- جمع ملوم ، شماتت شدگان.

**ملیان**- پر ، مملو.

**ملیلون**- خسته کننده.

**ملیم**- واحد کوچك پول کشور مصر.

**ملیّن**- نرم کننده مزاج.

**مما امسکن**- آنچه که بانوان به دست آوردند.

**مما تاکلون**- از آنچه که میخورید.

**مما تدعونا**- به چه چیز مارا دعوت میکنید.

**مما تنبت الارض**- آنچه که از زمین می روید.

**مما صبروا**- در نتیجه صبر آنان.

**مما علمکم**- آنچه را که خداوند به شما آموخت.

**مما یدعوننی**- به آنچه مرا صدا میزنند.

**مماتحصنون**- از آنچه که شما نگه میدارید.

**مماتصفون**- از آن که شما تعریف میکنید.

**مماملکت**- ازآنچه که به دست آورده اید.

**ممایقولون**- از آنچه که گفتند.

**ممترین**- مهمترین.

**ممجد**- بزرگ داشته شده.

**ممدده**- پهن شده ( مؤنث).

**ممدود**- پهن شده .

**مُمَرَدٌ**-عاصی ، عصیانگر.

**ممزق**- پاره شده.

**ممسک**- در دست گرفته ، خسیس.

**ممطرنا**- برسرما باران حرف بارید ( بیش از اندازه حرف زدند ) .

**ممکد**- حیله گر ، لا ف زن.

**ممکن**- امکان پذیر .

**ممن افتری**- غیبت چه کسی را کرد ؟

**ممن عزلت**- ازچه کسی جدا شده ای، دورشدی ؟

**ممن کتم**- از چه کسی پنهان کرد ؟

**ممن معک**- کی با شما است ؟

**ممن ینقلب**- برعلیه چه کسی شده ؟

**ممنون**- متشکر .

**من استعلی**- چه کسی مغرور شد ؟

**من افتری**- چه کسی افترا کرد ، یاوه گوئی کرد ؟

**من الاحزاب**- از گروه ها ، دسته ها.

**من الجوارح**- از شکاریان.

**من الخاطئین**- از خطا کاران.

**من الضالین**- از گمراهان.

**من الطیبت**- از خوبان.

**من الغائط**– از قاذورات.

**منّ الله**– از خداوند.

**من المؤمنين**– از مؤمنان.

**من بعد اكراههن**– پس ازمجبورساختن آنها(زنان)

**من تزكى**– آنكه انتخا ب شد ، تزكيه شده

**من تشاء**–هركه را خواهی

**من حديد**– از آهن

**من حملنا**– از آنكه بارمان كرد

**من دُ بُر**– آنكه آماده كرد

**من درآوردی**– ساختگی ، قلابی

**من ذريتی**– از نسل من ، اولاد من

**من ذكری**– از بياد آوری ها

**من سلطانٍ**– از قدرت ، توانگری

**من شجرةٍ**– از اصل وريشه

**من شر**– از بدی وشر.

**من شفيع**– شفاعت كننده چه كسی است ؟

**من طين**– از گل.

**من ظهير**– پشتيبان چه كسی است ؟

**من عاصم**– مصون و محفوظ چه كسی است ؟

**من فواق**– از بيداری.

**من قبل**– از قبل.

**من قُبُل**– قبول كرده.

**من قصصنا**– از داستانهايمان، از گفتار هايمان .

**من قطمير**– حتی دور هسته خرما را ندارند.

**من كيد**– از حيله گری.

**من لقاء ربهم**– از ديدار خدای خود.

**من لقائه**– از ديدار او.

**من لم نقصص**– از آنانيكه قصاص نكرده ايم.

**من ماءٍصديد**– از آب تند.

**من متشابه**– از تشابه.

**من محيض**– عادت ماهانه زنان .

**من مرقدنا**– از مرقد ما ، آرامگاه.

**من مكان بعيد**– از راه دور.

**من نار**– از آتش.

**من ناصرين**– از هم پيمانان.

**من ناصرين**– از ياری كنندگان.

**من نزل**– چه كسی منزل كرد ؟

**من نشاء**– اراده ما.

**من نطفة**– از نطفه ای.

**من نطفيه**– خاموش ميكنيم.

**من واق**- از پشتیبان ، جلوگیرنده ، حامی.

**من والسلوی**- گز ، نوعی شیرینی.

**من یأت**- چه کسی می آورد ؟

**من یأکلوکم**- آنان که شمارا اطعام میکنند.

**من یشاء**- آنکه در توان دارد.

**من یعص الله**- آنکه از امر خدا عاصی شد.

**من یمشی**- آنکه را ه میرود.

**من یموت**- آنکه میمیرد.

**من ینظروا** – آنانکه مشاهده میکنند.

**منا الکیل**- از ما عدالت وبرقراری.

**مناحس**- چیزهای شوم ، نامبارك ، نحس.

**منادی**- ندا دهنده ، صدا میزند.

**مناره مسجد**- علامت مشخصه مسجد ، بنائـــــی استوانه ای شکل و بلند که از بالای آن اذان خوانده میشود.

**منازعه**- جنگ ، درگیری ، خصومت ، ستیز.

**منازل**- جمع منزل ، اقامت گاه ، محل توقف جهت استراحت میان راه.

**منازل**- جمع منزل ، محل سکنی ، خانه.

**مناظره**- بحث ، گفتگو در امری.

**منافع**- جمع منفعت ، سود ، استفاده.

**مناقصه**- رقابت کردن جهت خرید جنسی با قیمت کمتر.

**منامکم باللیل**- شب وقت خواب شما است.

**منان**- منت گذار.

**منبئا**- اخطار دهنده ، پیش بینی.

**منبر مسجد**- جایگاه بلند پله داری که امام مسجد برآن می نشیند و خطابه میخواند.

**منبسط**- گسترده ، پهن شده.

**منت**- نیکوئی ، احسانی که برای کسی انجام داده وبه رخ او می کشد.

**منت گذار**- فردیکه منت سردیگری گذارد.

**منتشر**- پخش ، فاش ، برملأ.

**منتصرا**- پیروزشده .

**منتصرین**- پیروز شدگان.

**منتقمون**- انتقام گیرندگان.

**منتهون**- کاری را به پایان رسانده اند.

**منجره**- محل نجاری.

**منجنیق**- دستگاه پرتاب آتش یا سنگ به دشمن.

**منحصر**- دراختیار داشتن.

**منحوس**- نحس ، بد اقبال.

**منخنقه**- خفه شده.

**منخول**- منطقه ای در دبی.

**مندرج**- ثبت شده ، درجه بندی شده.

**مندوب**- نماینده ، اعزامِ از طرف .

**منديل** ــ دستمال ، حوله كوچك.

**منذرٌ**- اخطار كننده.

**منذرين**- اخطار كنندگان.

**منزل**- مكان سكونت .

**منزلون**- از طرف خداوند نازل شده اند.

**منزلين**- منزلون.

**منزّه**- پاك ، بی آلايش ، دور از بدی وزشتی.

**منشئون**- به وجود آورندگان ، سازندگان .

**منشأ**- اصل ، جای پيدا شدن.

**منشفه**- حوله برای خشك كردن.

**منشور**- نامه ، فرمان ، دستور.

**منشورا**- فرمان منتشر شده برای عموم.

**منشی**- نويسنده ، كسيكه توانائی نوشتن دارد.

**منصرف**- امتناع از انجام كاری.

**منصرف**- كسيكه از قصد خود صرف نظر كند

**منصورون**- جمع منصور ، پيروز شدگان.

**منضود**- خشك شده ، تمام شده.

**منطق**- سخن راندن با اطلاع كامل از امور. مربوطه روش گفتار.

**منطقه**- مكان معين ، محل.

**منع**- جلوگيری ،ممنوع از انجام كار يا امر ديگر.

**منعم**- بخشنده.

**منعم**- نام شخص.

**منغبظ**- غضبناك ، عصبانی .

**منغرض**- با غرض ، تحريك شده.

**منفكين**- به پايان رساندن كاری ، انفكاك ، جدا شدگان.

**منفور**- ناپسنديد ، مورد قبول نباشد.

**منقار**- چيزی كه با آن ميزنند مانند قلم قلمكاری.

منقار- نوك پرندگان .

**منقعر**- چيزی كه ته آن گود باشد.

**منقل** ــ جای آتش.

**منقلبا**- سرو ته شده ، زير و رو شده.

**منقلبون**- زير ورو شد گان ، آشفتگان.

**منقوص**- ناقص شده ، كاسته شده.

**منکر**- انکار کننده ، نفی کننده.

**منکر**- یکی از فرشتگانی که شب اول قبر از میت سئوال میکند.

**منکرون**- جمع منکر.

**منکرون**- جمع منکر، کسانیکه اعتراف نمیکنند.

**منکما**- از شما دوتا.

**منکن**- از شماها ( جمع مؤنث).

**منگنه**- دستگاه پِرِس.

**منگور**- ( منقور ) نوك زده شده.

**منها**- از آن زن.

**منهما**- از آنان.

**منهمر**- رگبار باران.

**منهن**- از آنها (زنان).

**منوچهر**- نام مرد.

**مُنَوَر**- نام زن ، روشن و درخشان.

**منیب**- به نیابت از.

**منیبین الیه**- جمعی از طرف ایشان ، به نیابت از ایشان.

**منیر**- درخشان.

**منیرا**- روشن کرده با درخشش او.

**مِنّی**- از من .

**مه آباد**- نام منطقه ای ، مهاباد نام شهری در استان آذربایجان غربی.

**مهاجر**- کسیکه از جائی به جای دیگر مهاجرت میکند.

**مهاجراً**- عازم مهاجرت میباشد.

**مهاد**- زمین پست ، بساط ، بستر.

**مهانا**- به وی اهانت شده.

**مهتدون**- آنان هدایت شده اند.

**مهتدون**- جمع مهتدی ، هدایت شده.

**مهتدین**- جمع مهتدی.

**مهجورا**- ترك شده ، جدا شده.

**مهدوی**- نام فامیل.

**مهدی**- نام شخص.

**مهر**- محبت ، دوستی.

**مهراب**- نام شخص.

**مهران**- نام شخص.

**مهرماه**- هفتمین ماه سال هجری شمسی.

**مهزول** – لاغر ، هزیل.

**مهزوم**- شکست خورده.

**مهطعین**- سرهای خود را پوشانده اند.

**مُهِل**- آمده ، سرزده آمدن.

**مهلت**- فرصت ، امان دادن.

**مهلکوها**- نابود کنندگان .

**مهلکی القری**- نابود کننده روستاها.

**مهند**- نام شخص ، شمشیر هندی.

**مهیاوه**- پودر ماهی خشك شده مخلوط با ادویه و آب که یکی از خوراکیهای منطقه جنوب ایران است

**مهین** - بزرگتر، نامی زنانه .

**مواخر**- بتعویق افتادن .

**مواخر**- مهریه مؤخر زن.

**موازینه**- اصول و مقررات.

**موازینه**- پا به پا ، برابری بودجه.

**مواضعه**- در امری یا کاری با هم متفق بودن.

**مواعید**- قرار گذاشتن.

**موافق**- همراه ، سازگار.

**مواقعوها**- در جاهای خود ، نقاط تمرکز.

**موالی**- جمع مولی ، مالك ، سرور.

**موالی**- نام فامیل.

**موانیس**- جمع مؤنس ، دوست.

**موبایل**- تلفن همراه.

**موبقا**- نماند.

**موت**- مُردن.

**موتتنا الاولی**- در گذشت اولیه.

**موتکم**- مرگ شما.

**موتورسیکلت**- وسیله ای موتوردار شبیه دوچرخه

**موتورلنج**- قایق موتوری ، لنج موتوری.

**موثق**- مورد اطمینان.

**موج دریا**- چین خوردگی و حرکت آب دریا در اثر وزش باد.

**موج رادیو**- مکان تعیین ایستگاه رادیو.

**موجبات**- جمع موجب ، باعث ، علّت.

**موحد**- یکتا پرست ، خدا شناس.

**مود**- حالت ، روش ، مو.

**مود تراش**- مو تراش ، تیغ سلمانی.

**مودع**- واگذار کننده ، به امانت گذاشتن.

**مور**- مورچه ، حشره ریزی که در زیر زمین لانه میسازد و زندگی اجتماعی دارد.

**مورچه**- مور.

**مورد**- درختی است همیشه سبز شبیه به درخت انار با برگهای ضخیم وگلهای سفید و خوشبو.

**مورد**- محل ورود ، موضوع.

**مورود**- از جای دیگر وارد شده.

**موز**- میوه ای استوائی بلند و باریك با پوست زرد

**موزون**- میزان شده ، تراز کرده.

**موزون**- هم آهنگی ، موزيك با سازهای مختلف كه باهم متناسب میباشند.

**موسی**- موسی(ع) پیامبر قوم یهود.

**موش**- جانوری از طبقه پستاندارا ن ، جونده.

**موش گیر**- کسی یا چیزی که موش میگیرد.

**موشک**- یکی از آلات جنگی که حامل مواد منفجره میباشد و از راه دور پرتاب میشود.

**موصدة**- راه یا درب بسته شده.

**موضع**- مکان ، موقعیت ، مرام ، عقیده.

**موضوع**- مطلب ، گفتگو درباره چیز معینی.

**موضونة**- زره بافته شده.

**موعدا**- قرار گذاشتن ، جای موعد ، عهد ، پیمان

**موعدهم الصبح**- قرارآنها صبح است.

**موعظةً**- پند ، اندرز.

**موعظه**- سخنان واعظ.

**مواعید**- جمع موعد ، قرار.

**موفورا**- فراوان ، به وفور.

**موقدة**- آتش روشن ، گداخته.

**موقنون**- مطمئن میباشند.

**موقنین**- جمع موقن ، با اطمینان.

**موقوتا**- وقت معین ، در ساعتی مشخص.

**موقوفة**- ملك ، زمین ، مستغلاتی که در راه خدا وقف شده باشد.

**موقوفون**- بازداشت شدگان.

**موكول**- به وقت ویا جای دیگر واگذار شده.

**مولانا**- مولای ما.

**مولاهم الحق**- مولای آنان.

**مولود**- تازه به دنیا آمده ، نوزاد.

**مولوی**- جلال الدین بلخی ( رومی) معروف به مولوی یا مولانا شاعر ، حکیم وعارف ایرانی.

**مولیها**- صاحب و سرور آن زن.

**مولی**- مالك ، سرور ، برده آزاد شده.

**موی** – تارهای باریك كه در سر و بدن میروید.

**میامی**- شهری در آمریکا .

**میان**- وسط ، بین.

**میانجی**- مصلح ، واسطه رفع اختلاف.

**میانه**- وسط ، در میان دو چیز .

**میانه رو**- آدم محتاط ، معتدل.

**میبایست**- لازم ، واجب.

**میّت**- مرده.

**میتون**- جمع مرده ، مردگان.

**میتین**- مدتی است که مرده اند.

**میثقکم**- ضامن شما ، مورد اطمینان.

**میخ**- قطعه فلز کوچکی که نوك آن تیزاست و برای چسباندن دو تخته بکار میرود.

**میخکوب**- چیزی را که با میخ کوبیده اند ، کسیکه بر اثر اتّفاق عجیب و جالبی از جای خود تکان نخورد.

**میخواهم**- لازم دارم .

**میدان**- فلکه ، چهار راه ، محل نبرد .

**میدانست**- مطلع بود ، آگاه بود.

**میدانم**- مطلع هستم.

**میر**- امیر ، رهبر.

**میراث**- ارث ، جا مانده .

**میران**- جمع میر ، بزرگ ، آقا.

**مُیسّر**- ممکن ، آسان.

**میسور**- سهل و آسان ، امکان پذیر.

**میسورا**- با راحتی زندگی کردن.

**میشلان** ــ نوعی تایر، لا ستیك اتومبیل.

**میعاد**- وعده گاه ، محل قرار.

**میکائیل**- نام شخص.

**میکائیل**- نام فرشته ای.

**میکانیک**- تعمیر کار دستگاههای ماشینی.

**میل**- خواستن.

**میل**- مسافت یك کیلومترونیم.

**میلاد**- روز تولد ، هنگام تولد.

**میلان**- نام شهری در ایتالیا.

**میله**- تکه آهنی دراز.

**میمنه**- قسمت دست راست ، جبهه شرقی در میدان نبرد.

**میمون**- مبارك و نیز بمعنی بوزینه حیوانی شبیه انسان.

**میوه**- ثمر ، بار درخت.

**میوه فروش**- فروشنده میوه.

**می**- شراب ، خمر.

**می گسار**- کسیکه می مینوشد ، شرابخوار.

# حرف ن

**نؤمن**- ایمان داریم.

**نا آزموده**- آزمایش نشده ، ناپخته.

**نا آگاه**- ناوارد ، نادان.

**نا و نَئزو**- قفل وکلید چوبی که توسط نجار ساخته می شد.

**نائمون**- جمع نائم ، خوابیده.

**نائمون**- کسانیکه در خوابند.

**ناپلئون**- امپراطور فرانسه.

**ناتمام**- نیمه کاره.

**ناتو**- ناسازگار ، ناکس.

**ناتور**- نگهبان ، سرایدار.

**ناجح**- مورد قبول.

**ناجوانمردانه**- نامردانه ، از روی بی انصافی.

**ناجور**- نامناسب.

**ناجیتم**- صدا زدید ، درخواست کمك کردید.

**ناجی**- نجات دهنده.

**ناخدای کشتی**- کشتی بان ، صاحب کشتی.

**ناخشنود**- ناراضی.

**نادان**- ابله ، جاهل.

**نادر**- کمیاب ، نام شخص.

**نادرست**- غلط ، اشتباه.

**نادره**- مؤنث نادر ، چیز کمیاب.

**نادم**- پشیمان.

**نادَن** ــ جایگاه.

**نادیکم** - مکان تجمع شما.

**نادیه**- مؤنث نادی ، نامی زنانه.

**نادی**- ندا دهنده ، باشگاه ، محل تجمع عده ای بمنظور تفریح.

**نار**- آتش.

**ناراحت**- دلتنگ ، افسرده.

**نارس**- کال ، خام.

**نارضائی**- ناخشنودی.

**نارگیل**- میوه مناطق گرم و استوائی با پوست چوبی و درونی سفید رنگ.

**ناری** ــ آتشین ، رنگ قرمز آتشین.

**نازا**- زنی که باردار نشود .

**نازع**- جان داد .

**ناشتا**- صبحانه و نیز بمعنی کسیکه صبحانه نخورده است.

**ناشر**- منتشر کننده ، پخش کننده.

**ناصح**- نصیحت کننده ، پند دهنده.

**ناصحٌ امین** - راستگو ، نصیحت کننده صادق.

**ناصحون**- جمع ناصح (فاعل).

**ناصحین**- جمع ناصح ( مفعول).

**ناصرین**- یاران ، پشتیبانان.

**ناصیة**- پیشانی .

**ناصیتها**- پیشانی ( زن).

**ناضرة**- جوان .

**ناظرة**- زن ناظم مدرسه.

**ناظرین**- مشاهده کنندگان.

**ناظم**- تنظیم کننده ، نظم دهنده.

**ناعون**- تسلیت کنندگان.

**نافلة لك** - واجب و فریضه ویژه شخصی.

**نافله**- عبادت غیر واجب ، بخشش.

**نافور**- فواره.

**ناقة الله**- شتر خدا.

**ناکسوا**- کسوت نداده اند.

**ناگاه**- یکباره ، بدون قصد قبلی.

**ناگسستن**- پاره نکردن.

**ناگسیخته**- پاره نشده.

**ناگه**- مخفف ناگاه ، به یکباره.

**ناگوار**- ناخوشایند.

**ناله**- شیون ، فریاد.

**نالیدن**- ناله کردن ، زاری کردن.

**نامحرم**- بیگانه ، مرد یا زنی که به یکدیگر محرم نباشند.

**نامدار**- مشهور ، نام آور.

**نامزد**- نماینده ، وکیل.

**نامعطر**- بدون عطر ، بدبو.

**ناملایم**- خشن .

**نامه**- نوشته ای که از طرف شخصی برای شخص دیگر فرستاده شود.

**ناموس**- آبرو ، شرف.

**ناموس**- زن وفرزند و فامیل.

**نامی**- مشهور.

**نان**- آرد خمیر شده که در تنور پخته شود.

**ناهنجار**- ناهموار ، ناپسند.

**ناهون**- نهی کنندگان.

**ناو جنگی**- کشتی جنگی ، هر شناور جنگی.

**ناوی**- خدمه کشتی جنگی.

**نایاب**- پیدا نشدنی.

**نایستادن**- توقف نکردن.

**نأت بخیر**- خوبی می آوریم.

**نباء**- خبر ، اطلاع.

**نبات**- گیاه، نوعی شیرینی بلوری .

**نبات**- نخل ، درخت خرما.

**نباتات**- جمع نبات ، گیاهان.

**نباریدن**- نیامدن باران.

**نباید**- لازم نیست.

**نبتلیه**- وی را گرفتار کرده ایم.

**نبتهل**- به خدا دعا میکنیم.

**نبش**- شکافتن ، حفر.

**نبشرها**- به او ( زن) بشارت میدهیم.

**نبغ**- خواستن .

**نبلو**- کاری را به بهترین وجه انجام میدهیم.

**نبلوهم**- آنان را گرفتار میکنیم.

**نبلوهم** - آنانرا امتحان و آزمایش میکنیم.

**نبیره**- فرزند نوه یا نتیجه.

**نبیل**- مرد نجیب وشریف.

**نبین**- نادیده بگیر، نگاه مکن.

**نپال**- کشوری در آسیا که پایتخت آن کاتماندو است

**نتبع نداء**- پیروی ندا.

**نتربص**- در کمین بودن.

**نترک**- رها میسازیم.

**نتنزل**- از سطح خود به سطح پائینتری می رویم.

**نتوفینک**-( ان توفی لك) به شما وفا نخواهد کرد.

**نتیجه**- حاصل ، آنچه که ازچیزی به دست می آید

**نجابت**- نجیب بود ن ، اصالت.

**نجات**- رستگاری ، رهائی.

**نجار**- دروگر، کسیکه ازچوب اشیائی می سازد و از ابزار زیر استفاده میکند.

**نجار**- اره.

**نجار**- اره دودست.

**نجار**- اره کمانی.

**نجار**- اره موئی.

**نجار**- اسافین یا گوه.

**نجار**- بند و جوهر.

**نجار - تیشه.**

**نجار**- چکش.

**نجار**- چوب سای ( رنده ).

**نجار**- رنده چینی.

**نجار**- سکن.

**نجار**- سنگ تیز کن.

**نجار**- سوهان.

**نجار** - شاقول.

**نجار**- قبان یا ترازو.

**نجار**- مته دستی.

**نجار**- مته کمانی.

**نجاست**- چیزهای نجس و کثیف.

**نجد**- پیدا می کنیم.

**نجزی الذین**- و به آنان پاداش میدهیم.

**نجس**- پلید ، ناپاك.

**نجعَل**- امکان بوجود آمدن را دارد.

**نجعل**- بوجود آوردن.

**نجف**- نام شهری در عراق که مرقد علی (ع) امام اول شیعیان در آنجا قرار دارد.

**نجم**- ستاره( مذکر).

**نجمکم**- طالع شما ، ستاره شما.

**نجمه**- ستاره( مؤنث).

**نجنا**- نجا ت یافتیم.

**نجواکم**- در گوشی حرف زدن شما ، آهسته صحبت کردن شما.

**نجواهم**- صدای آهسته آنان.

**نجوت**- نجات یافتن .

**نجوی ثلاثة** - مناجات یا همدردی.

**نجیب**- اسم شخص.

**نجیب**- اصیل ، شریف.

**نجیناه**- نجاتش دادیم.

**نجیناهم**- آنانرا نجات دادیم.

**نجینکم** - شمارا نجات دادیم.

**نحاس**- مس ، فلز قرمز رنگ.

**نحس**- شوم ، بد یمن.

**نحل**- مذهب ، دیانت.

**نحل**- جمع نحله ، زنبورعسل.

**نحن**- ما.

**نحن عصبة**- ما گروهی هستیم.

**نحن نعلمهم**- ما آنان را آموزش میدهیم.

**نحن نقص**- عده ما کم است.

**نحو**- دستور زبان ، اعراب.

**نحوس**- جمع نحس .

**نحوی**- کسیکه علم نحو بداند.

**نخران**- سوراخ دار.

**نخرج**- بیرون می آوریم.

**نخرجنکم**- شمارا نجات میدهیم.

**نخرهم**- آنها را بیرون می آوریم.

**نَخُسُ**- عصبی کردن.

**نخف**- سبکتر میکنیم.

**نخل**- درخت نخل.

**نخلستان**- باغ نخل.

**نخلقکم**- شمارا به وجود می آوریم.

**نخوابیدن**- بیدار ماندن.

**نخود**- یکی از حبوبات .

**نخیره**- به اجازه انتخاب ، اختیار.

**نخیل**- جمع نخل .

**ندا**- صدا زدن.

**ندامت**- پشیمانی.

**ندانستن**- بی اطلاعی ، بی خبری.

**نداولها**- مورد استفاده ، دست به دست گشتن.

**ندرت**- کم یابی ، آنچه که گاهی آشکار شود .

**ندیده**- چیزی که مشاهده نشده.

**نذرتم**- نذر کرده اید.

**نذیقهم**- به آنان می چشانیم.

**نرخ** - قیمت ، ارزش.

**نرخنامه**- لیست قیمت ها.

**نُرَدُ**- باز می گردانیم.

**نردبان**- پلکان چوبی.

**نرده**- تارمی چوبی یا فلزی ، حفاظ باغچه وایوان.

**نرس**- پرستار.

**نرفتن**- ماندن ، عزیمت نکردن.

**نرگس**- گلی سفید وکوچك خوشبو.

**نرم**- لطیف ، صاف ، هموار ، هر چیزی که کوبیده شده باشد.

**نرم افزار**- قطعات دستگاهای الکترونی.

**نرمال** ـ معتدل ، عادی.

**نرود**- بماند .

**نریمان**- دلیر ، پهلوان ، نام جد رستم.

**نزاکت**- ادب، خوی خوش.

**نزاییدن**- بچه دار نشدن .

**نزد**- پیش ، پیش کسی.

**نزرهم**- کم کرده ، کم شدن ، به آنان کم دادیم.

**نزع**- در آوردن ، در حال نزع یا مرگ.

**نزعنا**- لباس را آوردیم ، عزیمت کردیم.

**نزغٌ**- تحريك كردن ميان دو طايفه ، زخمی كردن با ضربه دشنه يا شمشير يا چاقو .

**نزل**- مسكن گزيدن ، فرود آمدن .

**نزلنا**- پياده شديم.

**نزله**- نوعی سر درد و سرماخوردگی.

**نزول**- پياده شدن به محل اقامت رسيدن.

**نُسئلُ**- از ما سؤال ميشود.

**نسائكم**- زنان شما.

**نسائهم** - زنان آنها.

**نسارع**- كوشش كرديم ، به سرعت كاری را انجام داديم.

**نُسبح**- به نام خدا دعا ميكنيم ، تسبيح می اندازيم.

**نستبق**- جلوتر ميرويم ، از ديگران پيشی ميگيرم.

**نستحوذ**- بدست می آوريم .

**نستحی**- شرمنده می شويم.

**نَستُرنَ** ــ لباس ميپوشيم ، به حجاب در می آئيم.

**نستعين**- ياری می طلبيم.

**نسخر**- در خدمت خود در می آوريم.

**نسک**- قسمتی از كتاب ، هر يك قسمت از بيست قسمت اوستا كه بمنزله فصل يا باب است.

**نسل**- دودمان ، فرزند فرزند پشت بر پشت.

**نسل**- شمشير از غلاف كشيدن.

**نسلخُ**- پوست ميكنيم.

**نسلكه**- طی كردن راهی.

**نسلَهُ**- از او سؤال ميكنيم.

**نسوا**- فراموش كردند.

**نسوزند**- در آتش نيفتند ، آتش نگيرند.

**نسيم**- باد خنك صبحگاهی.

**نسيم**- نام شخص.

**نسيناكم**- شما را فراموش كرديم.

**نشاء**- محل بزرگ شدن ، مكان تربيت ، نشاسته.

**نشاط**- فعاليت .

**نشخوار**- غذا خوردن حيوانات ، غذائی كه پس از بلعيدن دوبار برای جويدن به دهان بازگردد.

**نشر**- پخش ، برملأ كردن.

**نشستن**- جلوس كردن.

**نشط**- فعال ، پر تحرك ، فرز.

**نشقی**- كوشش میكنیم ، فعالیت شدید میكنیم.

**نشه**- نشئه شدن ، از حالت عادی به خوشی رفتن.

**نشواء**- جمع نشئه شدن .

**نشوزا**- بد رفتاری از طرف زوجه.

**نشوزهن**- نا فرمانی و ناسازگاری زن.

**نصبا**- حقه بازی ، كلاهبرداری.

**نصبح**- خواهیم شد.

**نصبر**- صبر میكنیم.

**نَصَحتُ**- بهتر شد.

**نصرت**- پیروزی.

**نصرف**- خرج میكنیم.

**نصروهم**- آنها را یاری كردند.

**نُصلب**- به صلیب كشیده میشویم.

**نصیب**- سهم ، بهره ، قسمت.

**نصیبهم**- سهم آنان ، قسمت آنان.

**نصیت**- شهرت بدست می آوریم.

**نصیحت**- پند ، اندرز.

**نصیر**- یار ، یاور.

**نصیرا**- یاری دهنده.

**نضاختان**- آب پاشیدند ، بهم دیگر عطر پاشیدند.

**نضجت**- بالغ شد ، میوه رسیده.

**نضخ**- آب پاشید (مذكر).

**نضخت**- آب پاشید (مؤنث).

**نضخة**- به او آب پاشید.

**نضطرهم**- آنان را وادار میكنیم.

**نضید**- آن را مرتب و چسبیده بهم می چینیم.

**نضیع**- ما گم میشویم.

**نضیع**- ما گم میكنیم.

**نطِره**- منتظرش شد.

**نطفةٍ**- قطره آب صاف وپاك ، اندك آب در ته دلو آب زن یا مرد یا حیوان.

**نطیحه**- مارا اورا می اندازیم.

**نظارت**- مراقبت ، مواظبت.

**نظافت**- پاكیزگی ، تمیزی.

**نظم**- مرتّب كردن ، به رشته كشیدن مروارید.

**نظنک**- به تو شك داریم .

**نظنكم**- به شما شك داریم.

**نعاساً**- خواب آلودگی.

**نعبدُ**- ما عبادت میکنیم.

**نعدهم**- به آنها وعده میدهیم.

**نعذب**- ما شکنجه میدهیم.

**نُعذبه**- ما اورا شکنجه میدهیم.

**نعره**- ما به او وام میدهیم ، قرض میدهیم.

**نعطی**- ما به او میدهیم.

**نعلف**- ما علوفه میدهیم.

**نعلین**- دمپائی.

**نعماء**- نعمت ، برکت ، نیکی بخشش.

**نعمت الله**- برکت خدا ، نام شخص.

**نُعَمرهُ**- ما آنرا باز سازی میکنیم.

**نغادر**- ما میرویم.

**نغفرُ**- ما با گذشت هستیم.

**نفاد**- سپری شدن وقت.

**نفاق**- مکر وریا ، دو روئی.

**نفت**- مایعی قابل احتراق که در عمق زمین قرار دارد و از آن مواد دیگرماننر بنزین، گازوئیل و غیره بدست می آورند.

**نفخ**- باد ، باد کرد ، دمیدن .

**نفخة واحده** - فوت اول برای نابودی عالم.

**نفدت**- به اتمام رسید ، تمام شد.

**نفرق**- از هم جدا میکنیم .

**نفرین**- لعنت ، دشنام .

**نفس**- جان ، هوائی که وارد ریه شده و از آن خارج می شود.

**نفساً**- يك نفس ، يك نفر.

**نفشت فیه** - شبانه بدون شبان به چرا رفته.

**نفضل**- ما کسی را بر دیگری برتری میدهیم.

**نفعل**- ما انجام میدهیم.

**نفق**- او درگذشت ، مرد .

**نفقا**- خرج کردن .

**نفقاتهم**- مخارج آنان.

**نفقدوا**- ما از دست میدهیم.

**نفقه**- خرج عیال واولاد که بر مقدار آن به توافق رسیده اند.

**نفلت**- ما از دست آنان در میرویم.

**نفهم**- ما درك میکنیم.

**نقبا**- سوراخ.

**نقتبس**- ما اقتباس میکنیم ، ما از کسی می آموزیم.

**نقتل**- ما میکشیم.

**نُقدسُ**- ما تقدیس میکنیم.

**نقسٌ**- ما اندازه میگیریم .

**نقشه**- ما خطه میکشیم ، طرح میریزیم.

**نقضت**- با امری مخالفت کردن.

**نقضهم**- با آنان مخالفت کرد.

**نقل**- منتقل شد.

**نقل**- او جا به جا کرد.

**نقل**- نوعی شیرینی.

**نقول**- ما میگوئیم.

**نقیباً**- به نمایندگی ، درجه نظامی سروان.

**نکاح**- ازدواج ، عقد شرعی زن ومزد.

**نکثوا**- به عهد خود وفا نکردند.

**نکرا**- منکر شدن.

**نکردن**- انجام ندادن.

**نکرهم**- آنان را منکر شد.

**نکسوها**- ما اورا میپوشانیم.

**نکلف**- ما اورا وظیفه دار میشماریم.

**نکیر**- یکی از دو فرشته شب اول قبر

**نگذاشتن**- مانع شدن ، اجازه ندادن.

**نگران**- اضطراب ، نگرانی ، دلهره.

**نگله**- به عدل میگویند.

**نماد**- نما ، نماینده.

**نماز**- بندگی و اطاعت از خداوند ، نیایش.

**نمالیدن**- بهم نخوردن.

**نمایش**- نشان دادن ، بازی در تماشاخانه.

**نمایشگاه**- جائیکه کالاهای مورد نیاز مردم به نمایش گذاشته میشود.

**نماینده**- وکیل.

**نُمَتعُهم**- آنها را شاد میکنیم.

**نمر** - پلنگ.

**نمره**- شماره ، عدد.

**نمرود**- پادشاه ظالم بابل درعهد حضرت ابراهیم(ع)

**نمزقهم**- ما آنان را تکه پاره میکنیم.

**نمل**- مور ، مورچه.

**نمل** - سخن چین ، زخمهای چرکین.

**نمونه**- الگو .

**نمونه**- مانند ، مثل.

**ننجیک**- تو را نجات میدهیم.

**ننجی**- نجات میدهیم.

**ننسخ**- نسخه برمیداریم ، کپی میکنیم.

**ننسها**- آن زن را فراموش میکنیم.

**ننسهم**- آنان را فراموش میکنیم.

**ننقصها**- آنرا کم میکنیم.

**ننکسه**- آنرا نیمه افراشته میکنیم.

**ننموده**- انجام نداده ، به پایان نرسانده.

**نَه**- خیر ، نفی کردن هر چیزی.

**نُه**- عدد نه ، قبل از دَه ، ۹

**نه بلیون**- عدد نه بلیون ۹۰۰۰۰۰۰۰۰۰

**نه ملیون**- عدد نه ملیون ۹۰۰۰۰۰۰

**نه هزار**- عدد نه هزار ۹۰۰۰

**نهاد**- گذاشت و نیز بمعنی سرشت و ذات.

**نهادن**- گذاشتن.

**نهار**- روز ، غذای ظهر (ناهار).

**نهاکم**- شمارا نهی کرد.

**نهایت**- آخر ، پایان.

**نهصد**- عدد نهصد ، قبل از هزار، ۹۰۰

**نهوا**- آنان شمارا نهی کردند.

**نُهیت**- شمارا نهی کردند.

**نهی**- منع کردن ، بازداشتن.

**نواده**- فرزند زاده ، نوه.

**نوافل**- جمع نافله، عبادات غیر واجب.

**نوال**- نصیب ، بهره ، نامی زنانه.

**نوبت**- وقت کاری یا چیزی ، فرصت.

**نوبه**- حمله قلبی.

**نوت**- اسکناس ، پول کاغذی.

**نوح**- یکی از پیامبران بزرگ خداوند که عمری طولانی کرد .

**نوحه**- شیون و زاری بر مرده.

**نوحیه**- وحی به وی منزل شد.

**نود**- عدد نود ، قبل از صد.

**نور**- روشنائی ، درخشش.

**نور الله**- حق و شرع خدا که پیغمبر آن را ابلاغ نمود.

**نورس**- تازه رسیده و نیز بمعنی مرغ دریائی.

**نورسته**- تازه سبز شده ، تازه روئیده.

**نوروز**- روز اول فروردین ، جشن ملّی ایرانیان.

**نوزده**- عدد قبل از بیست ۱۹

**نوش**- شهد شیرین و گوارا.

**نوش آفرین**- نامی زنانه.

**نوشیدن**- خوردن آب و مایعات دیگر.

**نُوَف**- بلند پرواز.

**نوک**- منقار پرنده ، سرتیز هر وسیله ای.

**نوکر**- خدمتکار مرد.

**نول** ــ کرایه.

**نوم**- خواب.

**نونکی** ــ سبزی است.

**نوید**- مژده ، بشارت.

**نوین**- اسم شخص.

**نوین**- جدید ، تازه.

**نیاز**- احتیاج .

**نیاز**- نذری که برای گرفتن مراد بدهند.

**نیاکان**- اجداد ، پدران.

**نیایش**- دعا به درگاه خداوند ، مناجات.

**نیجریه**- کشور نفت خیز آفریقائی.

**نیدو**- مارك نوعی شیر خشك.

**نیرو**- توان ، قدرت.

**نیریز**- شهری در استان فارس.

**نیش**- عضو بدن حیوان گزنده که وسیله دفاع او است.

**نیشابور**- شهری در استان خراسان که معادن فیروزه آن بسیار مشهور است.

**نیشکر**- گیاهی با ساقه های بلند و شیرین که از آن شکر تهیه می کنند.

**نیک**- خوب ، پسندیده.

**نیکاراگوئه**- کشوری در آمریکای لاتین.

**نیکی**- خوبی ، احسان.

**نیل**- رودخانه ای پر آب در مصر ، ماده ای آبی رنگ که برای رنگ کردن پارچه از آن استفاده می کنند و لاجورد هم نامیده می شود.

**نیلگون**- آبی رنگ ، برنگ آسمان.

**نیلوفر**- گلی زیبا که در آب می روید.

**نیم رو**- پخت تخم مرغ در روغن بطوریکه زرده و سفیده درهم مخلوط نشوند.

**نیمه افراشته**- افراشتن پرچم به حالت نیمه که دلیل بر سوگواری یك کشور است.

**نینك**- نوعی سبزی خوردنی.

## حرف ه

**هؤلاء**- آنان.

**هاؤم**- بدست گیرید و بیائید.

**هابیل**- یکی از پسران حضرت آدم که بوسیله برادرش قابیل به قتل رسید.

**هاتف**- تلفن .

**هاجم**- حمله کننده ، هجوم برنده.

**هادی**- راهنما ، مورد توجه.

**هار**- سگ هار ، سگی که دچار بیماری هاری شده.

**هارٍ** ــ جرفِ هارٍ.

**هارمون**- هارمونی ، هم آهنگی ، سازگاری.

**هارون**- هارون الرشید خلیفه عباسّی.

**هاشم**- جد اعلای پیامبر(ص) .

**هامان**- وزیر فرعون.

**هانی**- نام شخص.

**هاون**- کوبنده ، ظرفی که در آن ادویه و چیزهای دیگر را نرم میکنند.

**هایوندای**- شرکت اتومبیل سازی.

**هَتک**- پاره کردن ، دریدن.

**هتک**- رسوا کردن کسی.

**هجاء**- بدگوئی کردن ، بیان کردن حروف الفباء با حرکات.

**هجرت**- از وطن خود بجای دیگر رفتن.

**هجوم**- حمله.

**هدانا**- مارا هدایت کرد.

**هدایت**- راهنمائی ، رهبری.

**هدایت**- سوق دادن ، وادار کردن ، جلو بردن.

**هدف**- نشان ، نشانه تیر.

**هُدنا**- هدایت شدیم.

**هدهد**- شانه بسر، پرنده ای کوچکتر از کبوتر که روی سر خود دسته ای پر بشکل شانه دارد.

**هدیه**- پیشکش ، ره آورد.

**هدی** - هدایت کننده از گمراهی.

**هذا**- این(مذکر).

**هذه**- این(مؤنث).

**هر**- همه ، همه کس.

**هرا**- محلی است.

**هراس**- هول ، ترس ناگهانی ، وحشت.

**هربار**- هر مرتبه ، هر دفعه.

**هرج ومرج**- بی حکومتی ، بی قانونی ، بی نظمی

**هرروز**- روزانه.

**هرسال**- سالانه.

**هرم** ــ محلی است.

**هرماه**- ماهانه.

**هریسه**- حلیم ، نوعی غذا که با گندم و گوشت طبخ میکنند.

**هزار**- ۱۰۰۰

**هزم**- شکست داد.

**هزه**- لرزیدن.

**هزیمت**- شکست دادن ، مغلوب ساختن.

**هزینه**- خرج کردن .

**هژبر**- شیر نر.

**هست**- موجود است ، وجود دارد.

**هستند**- وجود دارند.

**هسته**- دانه میان هر میوه.

**هسته ای** - هرچیز که هسته داشته باشد.

**هِش**- شکستن ، نرم ، ترد.

**هشام**-جوانمردی ، سخاوت.

**هشت**- عدد ۸

**هشت هزار**- ۸۰۰۰

**هشتاد**- ۸۰

**هشتصد**- ۸۰۰

**هشدار**- اخطار دادن.

**هشیش**- شکننده ، نرم.

**هشیما** - خشك و شکسته ونابود.

**هفت** - ۷

**هفت تیر**- اسلحه کوچك کمری.

**هفت هزار**- ۷۰۰۰

**هفتاد**- ۷۰

**هفتصد**- ۷۰۰

**هفته**- مجموع هفت روز شنبه، یکشنبه، دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه، پنج شنبه و جمعه.

**هکذا**- این طور.

**هل**- با فتح (ه) بمعنی آیا ، و با کسر (ه) دانه ای خوشبو(هیل).

**هلاک**- نیست شدن.

**هلاکت**- نابود شدن ، از بین رفتن.

**هلاکو**- نام شخص.

**هلاکو**- یکی از خوانین مغول.

**هلال**- قوس ، کمان ، طاق .

**هلال احمر**- سازمانی وابسته به صلیب سرخ جهانی .

**هُلُر**- درگهان.

**هَلَک**- از بین رفت.

**هلو**- میوه ای شیرین و آبدار با هسته ای درشت در میان میوه اش .

**هم خواب**- کسیکه با دیگری در یك بستر بخوابد.

**هم دوش**- هم رزم ، هم قطار.

**هم راز**- کسیکه در دانستن رازی با دیگری شریك باشد.

**هم صحبت**- ندیم ، هم کلام.

**هم صدا**- دویاچند نفر که رأی ونظر مشترك داشته باشند.
**هم کار**-چند نفرکه دریك مؤسسه بایکدیگرکار میکنند
**هم معامله**- شریك.
**هم نوع**- از یك جنس بودن.
**هما**- فرخنده، مرغی شبیه شاهین که قدما عقیده داشتند سایه اش برسرهرکس بیفتد به سعادت میرسد
**همانکه**- همان شخص یا چیزی که می شناسیم.
**هماهنگ**- همراه ، سازگار.
**همایش**- اجتماع ، گردهم آئی.
**همایون**- فرخنده ، مبارك ، نام شخص.
**همایونی**- نام خانوادگی.
**همت**- اراده ، تلاش.
**همچنین**- نیز.
**همداد**- یار ، یاور.
**همدستان**- دستیاران ، کمکها.
**همدم**- مونس.
**همسان**- مانند هم ، شبیه.
**همسایه**- کسی که با دیگری در یك خانه و یا در خانه کنار خانه او زندگی میکند.
**همسر**- نسبت زن و شوهر به یکدیگر.
**همسو**- هم جهت ، هم طرف.
**همکاری**- تعاون ، هم یاری.
**همگانی**- عمومی.
**همنشین**- ندیم ، مونس.
**هَمّو**- آماده رفتن شدند.
**هِمو**- اسم هندو.
**هموطن**- نسبت افراد یك کشور به یکدیگر.
**همیشه**- مدام ، همواره.
**همین**- خود این .
**همینکه**- تا وقتی که ، این که.
**هُنَ**- آنان ( زنان).
**هن لباس لکم** - آنان پوشش و مانع شما ازانجام کار ناروا هستند.
**هندا**- هند.
**هندو**- پیروان مذهب بودائی.
**هندوانه**- میوه ای بزرگ برنگ سبز با درونی. قرمز رنگ و شیرین و دانه هائی سیاهرنگ.
**هندوستان**- کشوری وسیع و پرجمعیت در آسیا که پایتخت آن دهلی نو( نیودلهی) می باشد.
**هنر**- فن ، کار برجسته و نمایان.
**هنرمند**- کسیکه صاحب هنر باشد ، باهنر.
**هِنری**- نامی انگلیسی و مردانه.

**هنک کنگ**- بندری بزرگ و تجاری در آسیا.

**هنگام**- موقع ، وقت.

**هنگام** ــ جزیره ای در جنوب ایران.

**هنگامه**- معرکه ، غوغا و فریاد.

**هنگفت**- بسیار ، فراوان.

**هنگویه**- منطقه ای در جنوب ایران.

**هنوز**- تا بحال.

**هو** ــ او (مذکر).

**هوا**- گازی است بی رنگ و بی بو که کره زمین را فرا گرفته و مابا آن تنفّس میکنیم.

**هواپیما**- وسیله نقلیّه ای که درآسمان پرواز میکند.

**هواتف**- جمع هاتف ، تلفن ها.

**هواداران**- طرفداران.

**هواکش**- دستگاه تهویه هوا.

**هواگیر**- بادگیر.

**هوالله**- اوست خدای یگانه.

**هود**- نام یکی از پیامبران .

**هورا**- آفرین ، فریاد شادی.

**هوس**- میل خواهش نفس.

**هوس باز**- کسیکه هردم هوسی میکند.

**هوش**- فراست ، عقل ، دانائی.

**هوش تیز**- تیزهوش ، دانا.

**هوشمند**- باهوش.

**هوک**- قلاب ، قلاب ماهیگیری.

**هوو**ــ زن دوم.

**هویت**- شناسائی ، شخصیت هرکس.

**هویج**- یکی از سبزیجات خوردنی برنگ زرد یا نارنجی.

**هویدا**- پیدا ، آشکار.

**هویزه**- منطقه ای در خرمشهر.

**هیئه**- شکل ظاهری.

**هیاهو**- جنجال ، سروصدا.

**هیأت**- گروهی که مأمور انجام دادن کاری باشند.

**هیبت**- ترس ، بیم.

**هیرمند**- رودی در استان سیستان و بلوچستان.

**هیرو**ــ اسم هندو.

**هیزم**- چوب مخصوص تهیه آتش ، هیمه.

**هیکل**- اندام ، قدوبالا.

**هیهات**- دریغا ، افسوس.

**هی**- او ( مؤنث).

# حرف و

**و اجل مسمی**- سرنوشت.

**و عبرالطاغوت** - و طاغوت پدیدار گشت.

**و اختار موسی**- و موسی را انتخاب کرد.

**و اخذ برأس اخیه**- و سر برادر خودرا گرفت.

**و اخذهم الربا**- وربا خواری آنهارا گرفتار کرد.

**و ادخلنا فی رحمتک**- وما را مورد رحمت قرار دهید.

**و اذا انجینکم**- وچنانچه شمارا نجات داده ایم.

**و اذا تتلی**- و اگر آیات ما قرائت شود.

**و اذا جائکَ**- و اگر آمد.

**و اذا جائوکم**- چنانچه آنان آمدند.

**و اذا حللتم**- و اگر تشریف آوردید.

**و اذا زین**- و اگر تزئین کند.

**و اذا سمعوا**- وچنانچه بشنوند.

**و اذا غربت**- وچنانچه آفتاب غروب کند.

**و اذا قرأت القرآن**- و اگر قرآن خواندی.

**و اذا مسکم الضر**- وچنانچه به شما ضرروارد شد .

**و اصلح**- میانجی گری کن.

**و اطیع الله**- وخداوند را اطاعت کن.

**و اعلم**- وبدان.

**و اغرقنا**- وغرق کردیم.

**و الدم**- وخون.

**و الضع لکم** - و بیماری و غم وضعف برای شما.

**و الضفادع**- و قورباغه ها.

**و الق**- بد حالی برای شما.

**و القی الالواح**- و لوح ها را انداخت.

**و المیزان**- و ترازو .

**و اما تخافن**- و اگر بترسید ( زنان).

**و امطرنا**- و باران را باریدیم.

**و ان اسأم**- وچنانچه دلتنگ شد.

**و ان تحسنوا**- واگر احسان نمائید.

**و ان تصبهم**- واگر مصیبت به آنها وارد شد.

**و ان تطع**- واگر اطاعت کند.

**و ان تولو**- واگر امری به شما واگذار شود.

**و ان كادوا**- و چنانچه توان داشته اند.

**و ان هذا**- بنابراین.

**و ان يتفرق**- و چنانچه متفرق شد.

**و ان يروا كل آيه**- وچنانچه كليه آيات را ببينند.

**و ان يمسک الله بخير**- واگر از لطف خدا خوبی شامل حال تو شود.

**و ان يمسک بخير**- وچنانچه خوبی بتو برسد.

**و انهم لا يستكبرون**- خود رابرترازدیگران نمیدانند .

**و اهلها غافلون**- وصاحبان آن غافل باشند.

**و اوذو**- واگر آزار رساندند.

**و اوفوالكيل**- درمیزان عادل باشید.

**و آتوهن**- وبه زنان برسید.

**و بئس المصير**- و دچار بدترین سرنوشت .

**و باطنه**- ودرون آن.

**و بنها حجاب**- وحجاب را نهی كند.

**و تبغونها**- و آنرا بخواهید.

**و ترحمنا**- واگر به ما رحم كنيد.

**و تركنا**- وترك كرديم.

**و ترى كثيراً**- و زيادى ميبينى.

**و تصدون**- و رو برميگردانيد.

**و تظنون**- و گمان ميكنيد.

**و تعاونوا**- همكارى كنيد.

**و تفصيلا**- و مشروحا.

**و تفصيلاً** - ودقيقا جزء جزء.

**و تمت كلمة ربک**- وهمان كلمه خدا باشد.

**و جاء السحرة**- واگر جادوگران آيند.

**و جعل الظلمات**- وشب را بوجود آورد.

**و جعلنا الانها**- و رودخانه هارا بوجود آورديم.

**و جعلوا**- و بوجود آوردند.

**و جلت**- ومكان را ترك كرد ( زن).

**و جنةٍ**- و بهشتى را.

**و جهركم**- و شماعلناً.

**و جوزنا**- وازدواج داديم.

**و حرث**- وشخم زد.

**و حرموا**- وآنان محروم شدند.

**و حشرنا**- وهمه را جمع كرديم.

**و حفظناها**- و آن را در مكانى نگه داشتيم.

**و خرَّ موسى صعقا**- وموسى شوكه شد.

**و خلقته من طين**- و از گِل وى را خلق كردم.

**و دانيةً**- زنى نزديك ميشود.

**و دمرنا**- ونابود كرديم.

**و دية**- و ديه اى برقرار كرديم.

**و ذلة**- ومذلت را بوجود آورديم.

**و رزق**- وزرقى را عطا كرديم.

**و رسوله**- و فرستاده او.

**و رفع بعضكم**- وبرخى از شمارا مرتبه بالاتر داد

**و رهباناً**- و كشيشانى.

**و زادكم**- و تعداد شما را افزايش داد.

**و سارعوا**- وشتافتند.

**و شهدوا على**- و بر آن شهادت دادند.

**و ضعف الممات**- مرگ كاهش يافت.

**و طعامه**- وغذاى او.

**و طفقا**- و سركشى كرد .

**و عتوا**- و بيرحم شدند.

**و على الاعراف رجال**- ومردانى شناخته شده.

**و فيها تموتون**- كه درون آن ميميريد.

**و فى نسختها**- و در نسخه آن.

**و قاسمهما**- وبا آنان تقسيم كرد.

**و قال ما نهاكما**- وگفت چه امرى شمارا نهى كرد

**و قالوا لولا نزل**- گفتند چنانچه نازل شد.

**و قد وصل لكمو**- به شما مرتبط شد.

**و كادو**- وامكان داشتن.

**و كتبنا**- وما نوشتيم.

**و كتبنا له**- وبراى او نوشتيم.

**و كذلكَ**- وهمچنين.

**و كذلك جعلنا**- وهمچنين بوجود آورديم.

**و كرها**- محل سكونت وى (زن).

**و كلمهم الموتى**- و مردگان با آنان صحبت كردند

**و كلوا مما رزقكم الله**- بخوريد از عطاى خدا.

**و كيف اخاف**- وچگونه ترساند.

**و لئن اخرنا**- ودر صورتيكه تأخيركرديم.

**و لا تبخسوا الناس**- و مردم را كوچك نشماريد.

**و لا تتبع**- پيرو مباش.

**و لا تجدوا اكثرهم**- واكثريت آنان را نخواهيد ديد

**و لا تحزنوا**- و غمگين نباشيد.

**و لا تسبوا الذين**- وبه آنان دشنام ندهيد.

**و لا تطرد الذين**- و آنانرا طرد نكن.

**و لا تفدوا** - و قربانى نكنيد.

**و لا تقربا**- و شما دو نفر نزديك نشويد.

**و لا تقربوا الفواحش**- وبه فاحشه ها نزديك نشويد.

**و لا تقربوا مال اليتيم**- و به مال يتيم دست نزنيد

**و لا تقعدوا**- و بيكار نشويد.

**و لا تقلوا اولادكم**- وبا فرزندان خود كوتاهى نكنيد.

**و لا تمش فى الارض مرحا**- وبر زمين شادمان راه نرو.

**و لا تنازعوا**- و باهم درگير نشويد.

**و لا شفيعٌ**- وهيچ پناهنده اى نخواهى داشت.

**و لا طائرٌ يطير**- و هيچ پرنده اى پرواز نخواهد كرد.

**و لا مكب**- وهيچ مكانى.

**و لا يدخلون الجنة**- ووارد بهشت نخواهند شد.

**و لا يظلمون**- وبه آنان ظلم نخواهد شد.

**و لاالقلائد**- وبدون زنجير وغل.

**و لاتخاطبنى**- وبا من صحبت مكن.

**و لاتزروا** - وهيچ بى گناهى گناه ديگرى را به دوش نخواهد گرفت.

**و لاتشتروا**- وخريد نكنيد.

**و لباس التقوى**- وجامه تقوا را به تن كنيد.

**و لتتقوا**- كه متقى باشيد.

**و لتصفى**- و روح شما آزاد باشد.

**و لحم الخنزير**- وگوشت خوك.

**و لعباً**- وبازيچه هائى.

**و لعلكم ترحمون**- تا شايد مورد مرحمت قرار گيريد.

**و لقد**- تا شايد.

**و لقد اخذ**- و او گرفت .

**و لقد استهزى**- واومسخره كرد.

و **لقد خلقناکم**- وما شمارا خلق کردیم .

و **لقد مکنکم**- وشمارا توانا بوجود آورد.

و **لکل امةٍ**- وبرای هر ملتی.

و **للبسناء**- به خوشروئی ، زیبائی.

و **للدار الآخرة**- وبه آخرت.

و **لم یتضل**- و گمراه نشد.

و **لم یفرقوا**- و تفرقه براه نیانداختند.

و **لما سکت**- وهنگامیکه ساکت شد.

و **لما وقع**- و هنگامیکه به زمین افتاد.

و **لن تبلغ الجبال**- وبه کوهها نخواهی رسید.

و **لن تغنی عنکم**- و جای شمارا پر نخواهد کرد.

و **له ما سکن**- وهر ثابتی برای اوست.

و **لهدیناهم**- و آنانرا هدایت میکردیم.

و **لو اراکم**- واگربه شما نشان میداد.

و **لو القی**- و چنانچه می انداخت.

و **لو ان اهل القری**- وچنانچه اهل ده را.

و **لو اننا**- وچنانچه ما.

و **لو تکفرون**- و چنانچه کفر گوئید.

و **لو جعلناه**- ودرصورتیکه ویرا بگونه ای در می آوردیم.

و **لو حرصتم**- واگر شما حریص می شدید.

و **لو ردوا**- وچنانچه پاسخ میدادند.

و **لو کره المجرمون**- وچنانچه مجرمین آزرده میشدند.

و **لودّون**- و در صورتیکه یادداشت میکرد.

و **لوشاء**- و چنانچه می خواست.

و **لوکثرت**- و درصورتیکه فراوان میگشت.

و **لونزلنا**- و در صورتیکه منزل میکردیم.

و **لیبلی المؤمنین**- ومؤمنان را به نیکی وابسته میکرد.

و **لیربط**- و چنانچه به مرتبط می ساخت.

و **لیرضوه**- ورضایت وی را بدست می آوردند.

و **لیقترفوا**- ومرتکب گناهی شوند.

و **ما ابری**- و هرکه را مبرا کرد.

و **ما الحیات الدنیا**- وزندگی در این جهان.

**و ما النصر**- وپیروزی.

**و ما آدم اسکنو**- آنجائیکه آدم برای فرزندان مسکن گزید.

**و ما ذبح**- و آ نچه را که قربانی کرد.

**و ما رمیت**- وآنچه که تو پرتاب کردی.

**و ما صلبوه**- ونه آنکه را به صلیب کشیدند.

**و ما ضحاها**- و نه آنچه را که قربانی کردند.

**و ما علمتم**- و نه آنچه را که آموختید.

**و ما قدرالله**- و آنچه که خواست خدا بود.

**و ما کنتم تستکبرون**- وشما مستکبر نمی شدید.

**و ما من دابةٍ**- و نه هر چهار پائی.

**و ما وجدنا**- و نه آنچه را که بدست آوردیم.

**و ما یفترون**- ونه دروغ های آنان.

**و ما یکون**- و نه آنکه باید می شد.

**و ما یلعنون**- نه آنکه آنها لعنت کنند.

**و ماسنی السوء**- وبا دوری بدی از من.

**و ماقتلوه**- ونه آنکه را کشتند.

**و مایتلی**- وآنکه خوانده میشود.

**و مأ واه جهنم**- و آتش دوزخ مکان او.

**و مأواه النار**- و آتش مسکن او.

**و متعٌ الی حین**- وتا مدتی خوش باش.

**و محیای**- و زنده کننده من.

**و مستودعٌ**- و نگه دارنده من.

**و مستودعها**- و نگه دارنده او (مؤنث).

**و مغفرة**- وبخشیدن او.

**و مماتی**- و مرگ من.

**و من الابل**- و ازاشتران.

**و من البقر**- و از گاوها.

**و من المفر**- و از راه فرار.

**و من النخل**- و از درخت خرما.

**و من بلغ**- و از ابلاغ کنندگان.

**و من تحت ارجلهم**- واز زیر پای آنها.

**و من خزی**- واز آنکه رسوا شد.

**و من خفت موازینه**- وازآنکه ازمقامش کاسته شد

**و من فوقهم غواش**- و آنان را شرمنده کردی.

**و من لستم**- واز آنانی که نیستید.

و **من يرِد**- واز پاسخ دهنده.

و **من يستنكف**- واز كسيكه خودداری میكند.

و **من يشاقق الله**- واز كسيكه با خداوند شقاوت میكند.

و **من يفعل**- و از كسيكه انجام میدهد.

و **من يكسب**- واز كسيكه رزق خودرا به دست می آورد.

و **من يهاجر**- واز كسيكه مهاجرت میكند.

و **من يولهم**- و از ولی آنان.

و **منها تخرجون**- واز آن رانده میشويد.

و **موعظةً**- و تجربه ای شود.

و **نادو**- و ندا سر كنيد.

و **نحن الوارثون**- وما وراث هستيم.

و **ندخلكم**- وما شمارا وارد میكنيم.

و **نزع يده**- وويرا خلع میكنيم.

و **نسكی**- وما متعبد وخدمتگذار خدا را انتخاب میكنيم.

و **نصحت**- واو سالم شد.

و **نصله**- و وی را میرسانيم.

و **نطبع**- وآنرا مينويسيم .

و **نقص من الثمرت**- واز ثمر آن قطع میكنيم.

و **هديناه**- و ويرا به راه راست هدايت كرديم.

و **هم نائمون**- وهنوز آنان در خواب هستند.

و **هم يحملون اوزارهم**- و گناهان خودرا به دوش ميبرند .

و **هم ينهون عنه**- وآنان از آن نهی میكنند.

و **هو يدرک**- و او درك میكند (مذكر).

و **هويطعم**- و او اطعام میكند .

و **واعدنا**- وبه ما وعده داده شد.

و **وهبنا**- و به ما داده شد.

و **يثبت**- و آنرا ثابت میكند.

و **يحشرهم**- وآنان را جمع میكند.

و **يدرک**- و ميفهمد ، درك میكند (مذكر).

و **يذهب**- و ميرود (مذكر).

و **يرَالله**- وخدا را ميبيند.

و **يريدون**- و آنان ميخواهند.

و **يستحيون**- و خجالت ميكشند.

و **يستخلفكم**- وآنها خلف شما میشوند.

**و یستغفرونه**- و از او طلب مغفرت میکنند.

**و یستکبر**- و خود را بزرگ می بیند.

**و یعلم ما تکسبون**- ومیداندچه بدست می آورید.

**و یعلم ومستقرها**- وخدا میداند که کجا خواهد بود.

**و یقطع**- وقطع میکند.

**و یقول الذین**- وآنان که میگویند.

**و ینئون عنه**- و از او دور میشوند.

**و ینفسه**- وبه او می دمد.

**و ینها هم عن المنکر**- وآنان را از انجام منکر نهی میکند.

**و یهدیکم**- و هدایتتان میکند.

**و یوتون**- و مطلع میشوند.

**وابصرهم**- ودیدگاهشان.

**وابن السبیل**- و فقیر.

**واتلو علیهم**- و آنان را مطلع نما.

**واجد شرائط**- کسیکه تمام شرائط لازم را دارا باشد

**واجعله**- و او را به ما ملحق کن.

**واجفه**- و بدان.

**واجنبنی**- وبه من اجابت کن.

**واحبتوا**- واورا دوست داشتید.

**واحد**- یکی ، یگانه ، تنها.

**واحلل**- و حلال دانست .

**واخشون**- واز خدا بترسید.

**واخلصوا**- و وفادار باشید.

**وادعوا**- وبرای او دعوت کنید.

**واذا رءوا**- و در صورت مشاهده.

**واذنت**- وبه او اجازه داده شد.

**وارث**- کسیکه از دیگری ارث میبرد.

**وارد**- داخل شده ، کاردان ، ماهر.

**وارسلنا السماء علیهم مدرارا**- و از آسمان بر آنها رگبار شدید نازل کردیم.

**وازرة**- وحادثه ای روی دهد.

**واژگون**- سرنگون ، زیر و رو.

**واستغفر**- واز خدا مغفرت طلب کن.

**واسطه**- میانجی ، دلال.

**واسع**- **پهن ، گسترده .**

**واشنگتن**- پایتخت آمریکا.

**واصب**- و او ریخت.

**واصبا** - انجام وظیفه واجب دائمی خالصانه.

**واصلحوا**- وآنان فيما بين را اصلاح کردند.

**واعتصموا**- ومطيع امر خدا شدند.

**واغطش**- وشب را تار کرديم.

**واغلالاً**- و زنجير وبندها آويختيم.

**واقبل**- وفرا رسيد.

**واقعاً**- براستى که ، بدرستى که.

**واکلهم السحت**- و مال حرام آنان را خورد ، نابود کرد.

**والاحزاب**- و گروه ها .

**والاذن**- و اجازه دادن.

**والانعام**- وبه شتر مرغ ها.

**والانف**- و به کبرياء.

**والبغضاء**- و به کينه توزان.

**والبلد الطيب**- وبه جاى خوش.

**والبيضت عيناه**- وبه آنکه چشمانش روشن گرديد.

**والتأت**- وبهم ديگر رسيدند.

**والتبعت**- وبه پيروان.

**والتين**- و به انجير.

**والجار الجنب**- وبه همسايه ديوار به ديوار.

**والجراد**- و ملخ.

**والجروح قصاص**- وبه قصاص زخم ها.

**والد**- پدر.

**والدعوه خوفاً**- وبه ترس از دعوت.

**والدم**- و به خون.

**والذين يصلون**- وبه آنانيکه نماز ميگزارند.

**والرقيم**- وبه آنکه شمرده شده.

**والركب**- **وبه زانوها.**

**والرمان**- و به انار.

**والزيتون**- وبه زيتون.

**والسابحات**- وبه شنا گران.

**والسارق**- و دزد مذ کر.

**والسارقة**- و دزد (مؤنث).

**والسلوى**- وبه شادى.

**والسن**- وبه دندان.

**والشجرة الملعونة**- و به آن درخت نفرين شده.

**والشفع**- و به شفاعت.

**والشمس**- و به خورشيد.

**والصائبون**- وبه درست گويان.

**والصاحب**- وبه همراه ویار.

**والصافات**- وبه ردیف شدگان.

**والصیف**- و به تابستان.

**والضحی**- وبه طلوع خورشید.

**والعادیات**- وبه دشنام دهندگان.

**والعدوان**- و به دشمنی.

**والعشی**- و به شب.

**والعین التی**- وبه دیده ای که.

**والفجر**- وبه سپیده صبح.

**والقمر**- و به ماه.

**والقمل**- و به شپش.

**والقوا**- وبه زمین گذاشتن.

**والقیتا**- وشما ملاقات کردید.

**والقینا**- وما به زمین گذاشتیم.

**والمتردیة**- وبه بازگشته.

**والمجاهدین**- وبه مجاهدین.

**والمحصنة**- وبه زن حمایت شده.

**والمرسلات**- و به فرستاده شده.

**والمستضعفین**- وبه ضعیف نگه داشته شدگان.

**والنازعات**- وبه آنان که جان میدهند.

**والناشرات**- وبه پراکنده کنندگان.

**والناشطات**- وبه توانمندان.

**والنخل والزرع**- و به درخت خرما و کشت و کار

**والنطیحه**- وبه در گیر شدگان.

**والنور**- و به روشنائی.

**والوتر**- وبه رگهای بدن.

**والیاخذوا**- بگذار بگیرند.

**والیحکم**- وبه دادگری.

**والی**- وبه آن.

**وامددناکم**- وما پهن کردیم.

**وامضوا**- وبه راه خود رفتند.

**وان تطع**- وچنانچه اطاعت کنی.

**وان تعجب**- وچنانچه متعجب شد.

**وانا لجاعلون**- و بوجود می آوریم.

**وانت**- و تو.

**وانتم حرمٌ**- وشما حرام میباشید.

**وانطلق**- و وی شروع به دویدن کرد.

**واهجروهن**- وزنان را ترك کنید.

**واهلک**- و به هلاکت رساند.

**واهمه**- بیم ، ترس.

**واوجس**- وبه او هشدار داد.

**وبا**- کلرا، مرضی واگیر و خطرناك.

**وبا الماء**- و با آب.

**وباركنا**- وما آنرا مبارك پنداشتیم.

**وبرزت**- ونمایان گردید.

**وبشیر**- و مژده دادند.

**وبنینا**- وما برپا کردیم.

**وتأكلون**- وشما میخورید.

**وتبّ**- ونفرین بر.

**وتب** - و هلاك و بازنده شد.

**وتحسبهم**- و آنانرا میپنداری.

**وتِر**- و میبینی.

**وترعبون**- و میترسید.

**وتسخرون**- ومسخره میکنید.

**وتمت کلمة ربک**- و همانا است سخن خداوند.

**وتهدّتُ**- وآرام گردید.

**وجدان**- نهاد ، ضمیر، قوه باطنی.

**وجدنا**- پیدا کردیم ، یافتیم.

**وَجدی**- نام خانوادگی.

**وجوههم**- صورتهای آنان.

**وحدانیت**- یگانگی ، یگانگی خداوند.

**وحدت**- یگانه بودن.

**وحشت**- ترس ، بیم ، هراس.

**وحشرنا**- وهمه را در یك جا جمع کردیم.

**وحفظاً**- وبرای حفظ.

**وحقّت**- وحق ایشان معلوم گردید.

**وحلوا**- وآمدند.

**وحید**- تنها ، یگانه.

**وخرقوا**- و زیر پا گذاشتند.

**وخسف القمر**- وماه ناپدید شد.

**وخلق**- وبه وجود آورد.

**ودود**- بامحبت ، مهربان.

**وذللت**- وآنرا سهل وآسان نمود.

**ورامین** ــ شهری در نزدیکی تهران.

**وربطنا**- وبه هم پیوند دادیم.

**ورد**- با کسر (و) دعا خواندن زیر لب.

**وَرد**- گل ، گل سرخ.

**ورزش**- حرکت مداوم اعضای بدن برای تقویت عضلات بدن .

**ورزشگاه**- محل انجام ورزش.

**ورشه**- تعمیرگاه.

**ورضوانا**- و به خاطر خدا.

**ورفعنا**- ومقام آنان را بالاتر بردیم.

**ورقا** ــ منطقه ای.

**ورود**- داخل شدن.

**وزرا بی**- وبه آنان که از سنگینی خمیده شده اند.

**وزنه برداری**- یکی از ورزشهای سنگین که ورزشکاران با بلند کردن وزنه زور آزمائی میکنند.

**وزیتوناً**- وبه زیتون.

**وسایل**- لوازم.

**وستار**- مارك نوعی ساعت.

**وسخرالشمس**- و آفتاب را در اختیار گذاشت.

**وسعت**- گشادی ، فراخی.

**وسعیرا**- وبه آتش گداخته.

**وسق**- وفضله اندازی پرنده هنگام پرواز.

**وسقهم**- وآنانرا فضله باران کرد.

**وسقیاها**- وآنرا پذیرفتید.

**وسوسه**- اندیشه بد ، پیدا شدن فکر بد در انسان.

**وسیرت**- وآنرا روا داشت.

**وسیع**- پهن ، گشاد.

**وشددنا**- و برآن تأکید کردیم.

**وشقاق**- و به جدائی.

**وصف**- وبه وصف کردن او.

**وصفهم**- وآنان را توصیف کرد.

**وصل**- آن مرد رسید.

**وصلت**- آن زن رسید.

**وصلوا**- رسیدند ، نماز برگزار کردند.

**وصول**- رسیدن.

**وضائقٌ**- وبه آنکه طعم آنرا چشید.

**وضع**- حال ، چگونگی.

**وضعیت**- حالت .

**وطن**- کشور ، میهن ، زادگاه.

**وطور سینین**- وبه طور سینین ( مکانی در فلسطین ).

**وظللنا**- وگمراه کردیم.

**وظنوا** - و فکر کردند.

**وعداً مفعولا**- وبه آنان وعده انجام شدنی داد.

**وعدالآخرة**- وعده آخرت داد.

**وعده**- به وی وعده داد.

**وعصی**- سر کشی کرد.

**وعنباً**- و به انگور.

**وغسّاق**- و به سحر خیزان.

**وغیرمتشابه**- که شبیه هم نیستند.

**وفاقا**- و بیدار شدند ، توافق کردند.

**وفق**- پیروز گردانید.

**وقال ارکبوا**- وگفت سوار شوید.

**وقت**- موقع ، زمان.

**وقد فصل لکم**- وبرای شما شرح داد.

**وقضیا**- و آن دو گذراندند.

**وقضینا**- و گذراندیم.

**وقف**- ایستاد ، درجای خود توقف کرد.

**وقفنا**- وما ایستادیم .

**وقفه**- وی را وادار کرد بایستد ، مکث کردن.

**وقفوا علی النار**- دراطراف آتش ایستادند.

**وقفوهم**- و آنانرا به ایستادن واداشتند.

**وقوع**- اتفّاق افتادن ، واقع شدن.

**وقولوا حطة**- وبگوئید آنرا گذاشت.

**وقومها**- وآنرا راست کرد.

**وکالت**- نمایندگی.

**وکاین**- همانطور.

**وکأساً**- و جامی.

**وکذلک جعلنا**- وچنین کردیم.

**وکلمهم الموتی**- وهمه آنان مرده بودند.

**وکواعب**- وپاشنه ها.

**وکیل**- نماینده .

**ولئن اذقناه**- وچنان بچشاندیم.

**ولا اقسم**- وبه آن قسم نمیخورم.

**ولا تتبعوا** - و پیروی نکنید.

**ولا تسبوالذین**- ودشنام ندهید.

**ولا تعاونو**- همکاری نکنید.

**ولا تقف**- وتوقف نکن.

**ولا تهنوا**- واهانت نکنید.

**ولا یجدون**- وآنان به دست نمی آورند.

**ولا یجرمنکم**- وشمارا مجازات نمیدهند.

**ولا یخافون**- و ترسی ندارند.

**ولا یستخفون**- وتمسخر نمیکنند.

**ولاالهدی**- و به هدایت شوندگان.

**ولاتمسّوها**- وبه آن دست نزنید.

**ولاضلنهم**- و آنهارا گمرا نکردند.

**ولامرنهم**- وبه آنان دستور میدهند ( زنان).

**ولامنینهم**- وبه آنان منت گذارم.

**ولایردوا باسنأ**- وپاسخ بد نمیدهند.

**ولتصغی**- وگوش میدهند.

**ولتطمئن**- و روحشان مطمئن باشد.

**ولتعلن**- به آگاهی برسانند.

**ولتنازعتم**- و چنانچه در گیر شدید.

**ولد**- فرزند پسر.

**ولسوف**- وبرای آنکه.

**ولعب ولهو**- وبه لهو ولعب مشغول بودید.

**ولقد علمنا**- و ماآموزش دادیم.

**ولما رجع موسی**- و زمانیکه موسی بازگشت.

**ولن تجد**- وبه دست نیاورد.

**ولو علم الله**- و اگر خدا آگاه باشد

**ولوُ**ــ ولوو ، نوعی ماشین.

**ولواسمعهم**- و در صورتیکه می شنیدند.

**ولوشاء**- ودر صورتیکه خواهان بود.

**ولوفتحنا**- و در صورتیکه آنرا می گشودیم.

**ولیبلوا**- و کار را انجام میدهند.

**ولیتلطف**- ودرصورتیکه محبت کند.

**ولیرضوه**- و رضایت او را به دست آورند.

**ولیزیدن**- و رزق وروزی آنان را افزایش میدهد.

**ولیقترفوا**- وچنانچه مرتکب خطا شوند.

**ولیمحص الله**- و خداوند کلیه بدیها را ازشما دور گردانید.

**ولیهما**- ولی امر آن دو.

**ولیّ**- لیکن.

**ولی** ــ اما.

**ولی عهد**- فرزند بزرگ شاه که پس از او جانشینش میشود.

**وما تغیض الارحام**- وجنین سقط شده

**وما لهم من الله من واق**- وبغیر از خدا پناه دیگری ندارند.

**وما یؤمن**- وبه آنچه ایمان دارد.

**ومرساها**- ومحل پهلو وتوقف آن.

**ومرعاها**- ومکان پرستاری از آن.

**ومزاجه**- و خلق وخوی او.

**ومن یتولهم**- و کسیکه آنان را رعایت میکند.

**ونجیناهما**- و آنانرا نجات دادیم.

**وندخلهم**- و آنهارا وارد میکنیم.

**ونصحت**- وبهبود پیدا کرد.

**ونصرناهم**- و آنان را پیروز گرداندیم.

**ونقلبهم**- و اوضاع آنانرا تغییر میدهیم.

**ونورٌ**- وروشن میسازیم.

**وهاب**- بخشنده ، سخاوتمند.

**وهاجا**- نور فراگیرنده .

**وهديناهما**- وآنانرا هدايت كرديم.

**وهدىً**- و آرام.

**وهم يجادلون**- در حاليكه مشغول جر وبحث ميباشند.

**وهمت**- وسرگردان گرديد.

**ووضعنا**- وآنرا قرار داديم.

**ويؤت**- وبر او نازل ميشود.

**ويبغونها**- وآن زن را ميخواهند.

**ويتلوه**- وآنرا تلاوت ميكند.

**ويتمتعوا**- واز آن لذت ميبرند.

**ويحبونه**- وآنرا دوست ميدارند.

**ويحل**- و جايگزين ميگردد.

**ويخافون**- و مى ترسند.

**ويخوفونک**- و آنها ميترسند.

**ويران**- خراب ، منهدم.

**ويرانگر**- مخرّب .

**ويرايش**- منظم كردن ، پيراستن.

**ويروس**- ميكروبى كه باعث بيمارى ميشود.

**ويزا**- رواديد ، اجازه ورود به هركشور.

**ويژه**- مخصوص.

**ويسئلونک عن الروح**- و درباره روح از تو ميپرسند.

**ويسبح الرعد**- ورعد همچنان در آسمان شنا كنان است.

**ويستعجلونک**- وشما را به تسريع واداار ميكنند.

**ويستفتونک**- و از تو فتوا ميپرسند.

**ويسعون**- وسعى ميكنند.

**ويصدون**- و در برابردشمن مى ايستند.

**ويقذفون**- و پرتاب ميكنند ، دشنام مى دهند.

**ويقولون**- و ميگويند.

**ويقوم**- وآنرا هدايت ميكند.

**ويكورالليل**- و شب خيمه ميزند.

**ويلٌ**- واى بر حالشان.

**ويل** - نابودى و دره اى در جهنم.

**ويمكرالله**- و خداوند مكر ميكند .

**ويمكرون**- و آنان مكر ميكنند.

**وينيستون**- مارك نوعى سيگار.

**وى**- او.

# حرف ي

**يؤاخذكم**- از شما گله مند ميشود.

**يؤت**- به او وحى نازل ميشود.

**يؤخرهم**- آنان را نگه ميدارد.

**يؤفكون**- ناراحت ميشوند.

**يؤقدُ**- آتش به پا ميكند.

**يؤلف**- بوجود مى آورد ، نويسنده.

**يؤمرون**- به آنان دستور داده ميشود.

**يؤمنون**- ايمان مى آورند.

**يئسوا**- مأيوس ميشوند.

**يئوده**- اورا ميكشد.

**يئوسُ**- مأيوس.

**يئوسا**- مأ يوس ، نا اميد.

**يا ابليس**- اى شيطان.

**يا اسفى**- متأسفم.

**يا الله**- اى خدا ، خدايا.

**يا بشرى**- اى بنده من.

**يا حسرتى**- وا ويلا.

**يا رب**- اى خدا.

**يا شعيب**- اى شعيب.

**يا صاحبى السجن**- اى زندانبانان.

**يا صالح**- اى نيكوكار.

**يا عبادى**- اى عبادت كنندگان.

**يا معشرالجن**- اى جمع اجنه .

**يا نار كونى**- اى آتش فروزنده باش.

**يا هامان**- اى هامان (وزير فرعون).

**يا ويلتى**- افسوس .

**يابسٍ**- خشك.

**يابنى آدم**- اى فرزندان آدم.

**ياتمرون**- وآنها مطيع اوامر ميباشند.

**ياتيک**- به سوى تو مى آيد.

**ياتينكم**- به سوى شما مى آيد.

**ياتينى**- به سوى من مى آيد.

**ياتى**- او مى آيد.

**ياجبال**- اى كوه ها.

**ياطلا** - بدور از حقيقت و دانائى.

**ياعباد**- اى مردم .

**ياكل**- مى خورد.

**ياكلهن**- آنها را ميخورند.

**ياليتَ**- اى كاش.

**ياليتنا** - اى كاش.

**يامركم**- به شما دستور ميدهد.

**يامروا**- آنان دستور ميدهند.

**يانوح**- اى نوح.

**ياهود**- اى هود.

**ياور**- دوست ، همراه.

**يائسُ**- اى نا اميدى.

**يأت**- مى آيد.

**يأتيهم**- پيش آنان مى آيد.

**يأخذ**- او ميگيرد.

**يأخذ**- ميگيرد.

**يأخذهم**- آنان را ميبرد.

**يأكل**- ميخورد.

**يبا**- ميخواهد ، امتناع ميورزد.

**يبايعونک**- با تو بيعت ميكنند.

**يبتغون**- ميخواهند.

**يبخَس**- آنان را كوچك ميداند.

**يبخسون**- آنان كوچك ميشمارند.

**يبدءُ**- آغاز ميكند.

**يبدأُ**- آغاز ميكند.

**يبدل**- تغيير ميدهد.

**يبدلون**- تغيير ميدهند.

**يبدها**- آنرا نشان ميدهد.

**يبدون**- آنان نشان ميدهند.

**يبدين**- آن زنان نظر خودرا اظهار ميكنند.

**يبدى**- اظهار نظر ميكند.

**يبسط**- امرى را توضيح وبدهى.

**يبَشِر**- مژده ميدهد.

**يبشرهم**- به آنان مژده ميدهد.

**يبشروا** - آنان مژده ميدهند .

**يبصر**- بينا ميشود.

**يبصرون**- آنان بينا ميشوند.

**يبطش**- به هلاكت ميرساند.

**يبطشون**- آنان آنهارا به هلاكت ميرسانند.

**يبطل**- او باطل ميكند.

**يبعث**- او ميفرستد ، مى آفريند.

**يبعثک**- او تورا ميفرستد ، تو را مى آفريند.

**يبعثهم**- او آنهارا ميفرستد ، شما را مى آفريند.

**يبعثون** - آنان فرستاده ميشوند.

**يبعثون**- آنها دوباره زنده ميشوند.

**يبعثون**- آنها دوباره زنده ميشوند ميكنند.

**يبعثون**- آنها را خداوند ميفرستد.

**يبغون**- تمنا ميكنند.

**يبغون**- ميخواهند.

**يبغونكم**- شمارا ميخواهند.

**يبغونها**- آن زن را ميخواهند.

**يبكون**- آنان را به گريه مى اندازند.

**يبكون**- آنان گريه ميكنند.

**يبلغ**- او ابلاغ ميكند.

**يبلغ**- او ميرسد.

**يبلغا**- آن دو ميرسند.

**يبلغن**- آن زنان ميرسند.

**يبلغوا**- آنان ابلاغ ميكنند.

**يبلغون**- آن مردها ميرسند.

**يبلو**- به بهترين وجه انجام ميدهند.

**يبلـــى**- كاررا خوب انجام ميدهد.

**ينبئون**- آنها ابلاغ كننده ميباشند.

**ينبئونك**- آنها تورا ابلاغ ميكنند.

**يبنى**- او بنا ميكند.

**يبور**- او ميرود.

**يبيتون**- آنان شب را اينجا ميگذرانند.

**يبينُ**- او نشان ميدهد.

**يبينها**- او آن را بر ملأ ميكند.

**يتابع**- او ادامه ميكند.

**يتبع**- او پشت شما مى آيد.

**يتبع**- او تابع شما است.

**يتبعك**- او دنبال رو شما است.

**يتبعها**- او دنبال آن زن است.

**يتبعوكم**- آنها دنبال شما مى آيند.

**يتبعون**- آنان پشت سر شما ميباشند.

**يتبعون**- آنها بر راه شما ميروند.

**يتبين**- آشكار ميشود.

**يتحاجون**- ازهم ايراد ميگيرند.

**يتحبطه**- او را به بغل ميگيرد.

**يتحسن**- او بهبود مي يابد.

**يتخذ**- او انتخاب ميكند.

**يتخذوا** - آنان براى خود انتخاب ميكنند.

**يتخلفوا**- آنان در جا ميمانند.

**يتد**- بلند بالا ، رشيد.

**يتدبرون**- آنها وضع خود را مرتب ميكنند.

**يتذكر**- او بياد مى آورد.

**يتربص**- او در كمين مى نشيند.

**يتربصن**- آن زنان در كمين مى نشينند.

**يترددون**- آنها ترديد دارند.

**يترقب**- او مراقبت ميكند.

**يتركوا**- آنان ترك ميكنند.

**يتزكى**- او زكات ميدهد .

**يتسائلون**- آنان سؤال ميكنند.

**يتسنه**- او در انتظار مى نشيند.

**يتضرعون**- آنان از خدا ميخواهند.

**يتطيرُ**- او از خوشحالى پرواز ميكند.

**يتعارفوا**- آنها باهم آشنا ميشوند.

**يتعطره**- به او عطر ميزند.

**يتغامزون**- آنان به آرامى حرف ميزنند.

**يتغيئوا**- آنان غيبت ميكنند.

**يتفجر**- او از خشم منفجر ميشود.

**يتفرقون**- آنان متفرق ميشوند.

**يتفطرن**- آنان دل شكسته ميشوند.

**يتفكرون**- آنان به تفكر واداشته شده اند.

**يتقه**- او از خدا میترسد.

**يَتقون**- آنان ازخدا میترسند.

**يتقون**- آنان با تقوا میباشند.

**يتقون**- آنان خدارا مد نظر دارند.

**يتكئون**- آنان تكيه ميكنند.

**يتكلم**- او سخن ميراند.

**يتلون**- آنان قرآن را تلاوت ميكنند.

**يتلوه**- او قرآن را تلاوت ميكند.

**يتلى**- او قرآن ميخواند.

**يتمُ**- او به پايان ميرساند.

**يتنازعك**- او با شما نزاع دارد.

**يتنازعون**- آنان با يك ديگر مشاجره دارند.

**يتوارى**- او از نظرها مخفى ميشود.

**يتوفكم**- او از ديدار شما محروم ميشود.

**يتوفون**- آنها مى ميرند.

**يتوفونهم**- آنها را از دست ميدهند.

**يتوكلون** - آنها عازم ميشوند.

**يتوكلون**- آنها به خدا توكل ميكنند.

**يتولهم**- آنها را حمايت ميكند.

**يتولوا**- آنان بعهده ميگيرند.

**يتولونه**- آنان ويرا به عهده ميگيرند.

**يتيم**- كسيكه پدر ويا مادر ويا هر دوى آنان درگذشته باشند.

**يتيمين**- آن دو يتيم ميباشند.

**يثبُتَ**- او دليل وبرهان مى آورد.

**يثرب**- شهرى در حجاز.

**يثنون**- از امرى رو بر ميگردانند.

**يجئرون**- بلند حرف ميزنند.

**يجادل**- جر وبحث ميكند.

**يجادل**- جنجال ميكند.

**يجادلون**- آنان مجادله ميكنند.

**يجادلونك**- با شما جر وبحث ميكنند.

**يجار**- همسايه ميشود.

**يجاهدوا**- جهاد ميكنند.

**يجاورونك**- با شما همسايه ميشوند.

**يجبى**- كسيكه براى دولت پول جمع ميكند.

**يجتبى**- اجتناب ميكند.

**يجتنبون**- ازامرى اجتناب ميكنند.

**يجحدوا** - نمك ناشناسان.

**يجحدون**- انكار ميكنند.

**يجحدون**- رو بر ميگردانند.

**يجِدك**- تورا پيدا ميكند.

**يجدل**- طناب ميبافد.

**يجدلونك**- تورا احاطه ميكنند.

**يجدوا**- پيدا ميكنند.

**يجدون**- آنان پيدا ميكنند.

**يجرمنكم**- شما را مجازات ميكنند.

**یجری**- بوقوع می پیوندد.

**یجری**- جاری است.

**یجزون**- جایزه میدهند.

**یجزون**- مکافات میکنند.

**یجزی**- انعام دادن.

**یجزی**- خداوند عطا میکند.

**یجعلنی**- مرا میسازد ، به من مقام میدهد

**یجعله**- اورا میسازد.

**یجعلوه**- آنان اورا میسازند.

**یجلیها**- آنرا از جائی به جای دیگر میبرد.

**یجمحون**- سرکش میشوند.

**یجمع**- آنان را دور هم جمع میکند.

**یجمع**- پیوند می زند.

**یجمعون**- آنان جمع میکنند.

**یجیب**- او پاسخ میدهد.

**یجیروا** - اجیر میگیرند.

**یحاجّون**- عذر میتراشند.

**یحاسب**- محاسبه میکند.

**یحاسبکم**- شمارا محاسبه میکند.

**یحافظون**- آنها محافظت میکنند.

**یحاورهُ**- با او صحبت میکند.

**یحب**- دلباخته است.

**یحبُ**- دوست داشتنی است.

**یحبه**- اورا دوست دارد.

**یحبون**- آنان دوست دارند.

**یحبون**- آنان علاقمند میباشند.

**یحبون**- آنان وابسته اند.

**یحتسبون**- آنها به قبیله یا مقام وابسته اند.

**یحتصمون**- آنها پناه دارند.

**یحدث**- واقع میشود ، رخ میدهد.

**یحذرُ**- از امری برحذر میدارد.

**یحذر**- بر حذر میکند.

**یحذرکم الله نفسه** - خداوند شما را از غضب و جزا برحذر میسازد.

**یحذرون**- آنان بر حذر میکنند.

**یحرمون**- آنان محروم میکنند .

**یحزن**- غمگین میشود.

**یحزنک**- تورا غمگین میکند.

**یحزنهم**- آنان را غمگین میکند.

**یحسبن**- آن زنان در نظر میگیرند.

**یحسبه**- می پندارد.

**یحسَبَهُم**- آنان را می پندارد.

**یحسبون**- آنان میشمارند.

**یحسبون**- آنان می پندارند.

**یحسرتنا**- در حسرت میباشیم.

**یحشَرُ**- در روز قیامت همه را یك جا جمع میکند

**يحشرهم**- خدا آنهارا در يك جا جمع میكند.

**يحشرون**- همه يك جا جمع ميشوند.

**يحصد**- درو ميكند.

**يحصل**- به دست می آورد.

**يحطمنكم**- زنان شما را هلاك ميكنند.

**يحفظ**- از بر ميدانند ، حفظ ميكنند.

**يحفظن**- زنان حفظ ميكنند .

**يحفظونه**- آنان آنرا حفظ ميكنند.

**يحق**- حق دارد.

**يحكم**- حكومت ميكند.

**يحكمان**- آن دو حكومت ميكنند.

**يحكمون**- آنان حكومت ميكنند.

**يحل**- او مشكل را حل ميكند.

**يحلفون**- آنان قسم ميخورند.

**يحلون**- آنان به جای آنها می آيند.

**يحلون**- حل و فصل ميكنند.

**يحمل**- حمل ميكند ، برميدارد.

**يحملنها**- زنان آنرا حمل ميكنند.

**يحملون**- مردان آنرا حمل ميكنند.

**يحوز**- در بر دارد.

**يحول**- او به ديگرى واگذار ميكند.

**يحيطون**- آنان اطراف اورا ميگيرند.

**يحيطون**- آنان با اطلاع ميباشند.

**يحيف**- او حيف وميل ميكند.

**يحييكم**- او شمارا زنده ميكند.

**يحيى**- اومرد ه هارا زنده ميكند.

**يخادعون** - دو روئى و خدعه ميكنند.

**يخاف**- او ميترسد.

**يخافون**- آنان ميترسند.

**يختار**- او انتخاب ميكند.

**يختسمون**- آنان ختم ميكنند.

**يختصُ**- او متخصص است.

**يختصمون**- آنان با هم اختلاف دارند.

**يختلفون**- آنها با هم تفاوت دارند.

**يختلفون**- آنها باهم مختلف هستند.

**يخدعوک**- تورا گمراه ميكنند.

**يخدعون**- آنها را گمراه ميكنند.

**يخرجكم**- او شمارا بيرون ميكنند.

**يخرجوک**- آنها تورا بيرون ميكنند.

**يخرسون**- آنان شمارا ساكت ميكنند.

**يخرسون**- آنان لال ميشوند.

**يخرو**- او به دست وپا می افتد.

**يخرون**- آنان به دست وپا می افتند.

**يخزهم**- آنان تورا با سوزن آزار ميدهد.

**يخزيه**- اورا بی آبرو ميكند.

**يخزيهم**- آنهارا بی آبرو ميكند.

**يخسِرُ**- او زيان ميبيند.

**یخسرون**- آنها میبازند.

**یخسف** - غروب کردن، ناپدید شدن.

**یخشَ**- او میترسد.

**یخشون**- آنان از خدا میترسند.

**یخشونه**- از او میترسند.

**یخشی**- ترس از خدا دارد.

**یخشی ها**- از آن زن میترسد.

**یخصفان**- آن دو بد خلق شدند.

**یخصمون**- آنان جدال میکنند.

**یخطف**- او می رباید.

**یخطون**- آن دو نقشه وطرح میریزند.

**یخطون**- قدم بر میدارند.

**یخف**- او وزن کم میکند.

**یخفف**- او سبکتر میکند.

**یخفف**- او کم میکند.

**یخفون**- آنها پنهان میکنند.

**یخفی**- او پنهان میکند.

**یخل لکم وجه ابیکم** - دوستی پدرخودرا به دست خواهید آورد.

**یخلد**- او به خواب میرود.

**یخلُصون**- آنها وفا دارند.

**یخلق**- او خالق است.

**یخلق**- او خلق میکند.

**یخلقکم**- او شمارا خلق میکند.

**یخلقوا**- آنان خلق میکنند.

**یخوضوا**- آنها می جنگند.

**یخوضون**- آنان درامری درگیرند.

**یخوف**- او ترسناك است.

**یخیل**- او تخیل میکند.

**ید**- دست.

**یدا**- یك دست.

**یدافع**- او دفاع میکند.

**یداک**- هر دو دست تو.

**یدبرُ**- او روبراه میکند ، تهیه میکند.

**یدَّبَرُ**- او میرود.

**یدرئون**- دفاع میکنند ، میرانند.

**یدرک**- درك میکند.

**یدریک**- مطلع می سازد.

**یدُعُّ**- دعوت میکند.

**یدعُ**- میگذارد.

**یدعنا**- مارا رها میکند.

**یدعوا**- مارا دعوت میکند.

**یدعون**- آنان دعوت میکنند.

**یدعون**- آنها مارا دعوت میکنند.

**یدعوننا**- آنها مارا صدا میزنند.

**یدعونه**- اورا دعوت میکنند.

**یدفع**- او پرداخت میکند.

**یدک**- دست تو.

**يدنين**- زنان نزديك ميشوند.

**يدنى**- نزديك ميشود.

**يدون**- چيزى ندارد.

**يديءُ**- دفع ميكند.

**يديلون**- راهنمائى ميكنند.

**يديه**- هر دو دست وى.

**يذبحون**- سر ميبرند.

**يذبي**- پژمرده ميشود.

**يذرون**- بخشش ميكنند.

**يذكر**- به ياد مى آورد.

**يذكرهم**- به آنها ياد آورى ميكند.

**يذكرون**- به آنان يادآورى ميكنند.

**يذكرون**- بيا د مى آورند.

**يذهب**- ميرود.

**يذهبكم**- شمارا از بين ميبرد.

**يذهبكم**- شمارا وادار به رفتن ميكند.

**يذهبن**- زنان ميروند.

**يذيق**- به تنگنا ميافتد.

**يراد**- او را براى بهانه اى ميخواهند.

**يراكم**- او شمارا ميبيند.

**يربى**- پرورش ميدهد.

**يرتد**- عقب نشينى ميكند ، بر ميگردد.

**يرتع**- ميچرد.

**يرتقوا**- به مقام بالاتر ميروند.

**يرثنى**- از من ارث ميبرد.

**يرثها**- وارث آن زن است.

**يرثون**- ارث ميبرند.

**يرجع**- باز ميگردد.

**يرجع**- بر ميگردد.

**يرجعون**- آنها بر ميگردند.

**يرجموكم**- آنان شمارا سنگسار ميكنند.

**يرجوا**- تقاضا دارد.

**يرجوا**- خواهش ميكند.

**يرجون**- التماس دارند.

**يرجون**- تقاضا دارند .

**يرجون**- خواهش ميكنند.

**يرجى**- كار را به تآخيز ميندازد.

**يرحَمُ**- رحم ميكند .

**يرحمكم**- خدا وند شمارا رحم ميكند.

**يرد**- پس ميدهد.

**يردون**- پاسخ ميدهند ، پس ميدهند.

**يرزقكم**- به شما عطا ميكند.

**يرزقكم**- رزق شمارا ميدهد.

**يرزقون**- روزيشان ميرسد.

**يرسلُ**- مى فرستد.

**يرشُدون**- راهنمائى ميكنند.

**يرضعن**- شير ميدهند.

**يرضونه**- زنان اورا راضى ميكنند.

**يرضوه**- اورا راضی میکنند.

**يرضين**- زنها قبول میکنند.

**يرضى**- راضی میشود.

**يرغَبُ**- علاقمند است ، میخواهد.

**يرغبوا**- آنان علاقمندند ، آنان میخواهند.

**يرفع**- بالا میبرد.

**يرفع**- بلند میکند.

**يرفعه**- به او مقام بالاتری میدهد.

**يرقبو**- در انتظارند ، منتظر هستند.

**يرقد**- می خوابد.

**يركض**- میدود.

**يركضون**- میدوند.

**يرمون**- میریزند ، تیر اندازی میکنند.

**يرهقهما**- آن دو را خسته میکند.

**يروك**- تورا میبینند.

**يرون**- میبینند.

**يروى**- گفته میشود .

**يريد**- میخواهد.

**يريد**- میخواهد.

**يريدون**- آنان میخواهند.

**يريكم**- به شما نشان میدهد.

**يريها**- او آن زن را میبیند.

**يريها**- به آن زن نشان میدهد.

**يريهم**- به آنان نشان میدهد.

**يرى**- میبیند.

**يزجى**- می اندازد.

**يزرع**- می کارد

**يزرون**- خرابی به بار می آورند

**يزكرون**- تزکیه میکنند.

**يزكى**- او تزکیه شده است.

**يزكى**- اورا تزکیه میکند.

**يزنون**- زنا میکنند.

**يزو**- گوشه گیری میکند.

**يزيد**- اضافه میکند .

**يزيد**- نام فرزند معاویه.

**يزيدان**- آن دو اضافه میکنند.

**يزيدهم**- به آنان آذوقه میدهد.

**يزيدون**- آنها اضافه میکنند.

**يزيع**- میدرد.

**يـــس**- یاسین نام یکی از سوره های قرآن کریم.

**يسئلُ**- از او سؤال میشود.

**يسئلَ**- می پرسد.

**يسئلكم**- از شما می پرسد.

**يسئلونك**- از شما سؤال میکنند.

**يسئِمُ**- بدش می آید.

**يسئمون**- بدشان می آید.

**يسارعون**- شتاب میکنند.

**يسارى**- چپى ، طرف دست من.

**يساقون**- او را سوق ميدهند، به طرفى مى كشانند.

**يسبح**- شنا ميكند.

**يسبَحُ**- سبحان الله ميگويد.

**يسبحن**- زنان ياد آور نام خدا ميشوند.

**يسبحون**- شنا ميكنند.

**يستئخرون**- به تعويق مى اندازند.

**يستئذن**- اجازه مرخص شدن ميطلبند

**يستئذنک**- زنان ازشما اجازه رفتن دارند.

**يستأخرون**- به تعويق ميندازند

**يستأذنک**- او از شما اجازه رفتن ميطلبد

**يستبدل**- تعويض ميكند.

**يستبدل**- تغيير ميدهد.

**يستبشرون**- اميدوار ميباشند

**يستجيب**- دعاى آنانرا استجابت ميكند

**يستجيب**- قبول ميكند

**يستجيبوا**- پاسخ ميدهند

**يستحيو**- خجالت ميكشند ، شرم دارند

**يستحيون**- آنان خجالت ميكشند.

**يستخرجا**- از درون زمين بيرون مى آورند

**يستخفنک**- زنان به شما تمسخر ميكنند .

**يستخلف**- خلف دار ميشود ، بچه دار ميشود.

**يستر**- مى پوشاند.

**يستصرفه**- اورا مرخص ميكند.

**يستَضعفُ**- مهمان دارد.

**يستطيعون**- ميتوانند.

**يستعتبون**- گله دارند.

**يستعتبون**- گله مندند.

**يستعجل**- تقاضاى سرعت در انجام كار خود ميكند.

**يستعجل**- عجله ميكند .

**يستعجلون**- آنان عجله دارند.

**يستعجلونک**- شما را به عجله وا ميدارند.

**يستغفر**- درخواست بخشش ميكند.

**يستغفرون**- آنان درخواست بخشش ميكنند.

**يستغيثو**- طلب كمك دارند.

**يستفتحون**- اولين فروش صبح ، ( دشت اول )

**يستفتون**- طلب فتوا ميكنند .

**يستفزهم**- آنان را تحريك ميكند.

**يستقدمون**- شخصى را ميطلبند.

**يستقدمون**- مى آورند.

**يستكبرون**- مغرور ميشوند.

**یستمع**- گوش میدهد.

**یستهزئون**- مسخره میکنند.

**یستوُن**- ناراحت میشوند.

**یستوون**- برابر میشوند.

**یستویان**- آن دو همتای یکدیگر شدند.

**یستوی**- پخته شدن.

**یستوی**- همتا شدن.

**یستوی**- همردیف شدن.

**یسجدون**- به سجده میروند.

**یسجن**- زندانی میشود.

**یسحبو**- میکِشند.

**یسحبون**- آنان میکشند.

**یسحبونه**- اورا میکِشند.

**یسخرون**- تمسخر میکنند.

**یسخرون**- در اختیار میگیرند.

**یسر**- خوشحال میکند.

**یسر**- میرود .

**یسرعون**- عجله میکنند.

**یسرفوا**- اسراف میکنند.

**یسرق**- میدزدد.

**یسرکم**- شمارا شاد میکند ، راز خودرا به شما میگوید.

**یسرناه**- آن دو زن راز خود را به وی میگویند.

**یسرّون**- آنها رازدار میباشند.

**یسرون**- آنها سرور آورند.

**یسرون**- آنها شادی می آورند.

**یسَع**- گنجایش.

**یسعی**- تلاش میکند.

**یسعی**- کوشش میکند.

**یسفک**- خون میریزد.

**یسقون**- آبیاری میکنند.

**یسقون**- آنان آبیاری میکنند.

**یسقی**- او آبیاری میکند.

**یسکَنُ**- مسکن گزیده .

**یسلبهم**- چپاول میکند.

**یسلم**- تسلیم میکند .

**یسلم**- سلام میکند.

**یسمری**- شب زنده داری میکند.

**یسمعها** - ویرا می شنود.

**یسمعون**- گوش میدهند.

**یسمعون**- میشنوند.

**یسمیها**- نامگذاری میکند.

**یسومونکم**- شمارا آزار میدهند.

**یسیر**- راه میرود.

**یسیر**- فراوان ، ممکن.

**یسیرا**- خیلی فراوان.

**یسیرو**- راه میروند.

**يشاء**- ميتواند.

**يشاءون** – ميتوانند.

**يشتروا** – ميخرند.

**يشتهون** – مى خواهند ، تمايل دارند.

**يشتهون** – آنان اشتها دارند.

**يشرب** – مينوشد.

**يشرح**- شرح ميدهد.

**يشرك** – كفر ميگويد.

**يشركون**- آنان كفر ميگويند.

**يشعركم**- به شما هشدارميدهد.

**يشعرون**- آنان احساس ميكنند.

**يشعرون**- آنها احساس دارند.

**يشف**- شفا مى يابد.

**يشفعون**- آنها شفاعت ميكنند.

**يشفين**- آن زنها شفا دهنده اند.

**يشفى**- او شفا دهنده است.

**يشقق**- پاره ميكند.

**يشقى**- زجر ميكشد ، سركشى ميكند.

**يشهَد**- ملاحظه ميكند ، شهادت ميدهد.

**يشهدو**- شهادت ميدهند.

**يشهدون**- آنان شهادت ميدهند.

**يصبب**- ريخته گرى ميكند.

**يصبح**- ميشود.

**يصبرون**- صبر ميكنند.

**يصبكم**- به آن مبتلا ميشويد.

**يصبكم**- به شما اصابت ميكند.

**يصبها**- آن زن را مبتلا ميكند.

**يصبهم**- آنان را مبتلا ميكند.

**يصبو**- اميدوار است ، او دورنگر است.

**يصحبون**- ميشوند.

**يصّدعون**- مقابله ميكنند.

**يصدكم**- جلو شمارا ميگيرد.

**يصدون**- آنان مانع شما ميشوند.

**يصرفون**- رها ميكنند ، مرخص ميكنند.

**يصطرون**- صف ميبندند.

**يصعَدو**- شدت ميدهند.

**يصلَحوا**- ميانجيگرى ميكنند.

**يصلحون**- آنان ميانجگيرى ميكنند.

**يصلون**- آنها نماز ميخوانند.

**يصلون**- نماز برقرار ميكنند.

**يصلونها**- مِيسوزانند.

**يصلى**- نماز برقرار ميكند.

**يصنع**- مى سازد.

**يصنعن**- آن زنها مى سازند.

**يصنعون**- آنان مى سازند.

**يصهر**- ذوب ميكند.

**يصيب**- هدف را ميزند.

**يصيبكم**- به شما اصابت ميكند.

**يصيبهم**- به آنان اصابت ميكند.

**يصيرهُ**- اورا شكل ميدهد.

**يضاعف**- اضافه ميكند.

**يضاعف**- دو برابر ميكند.

**يضاهون**- همانند آنان ، همپا ، رقابت ميكنند.

**يضحكون**- مى خندند.

**يضرب**- ميزند.

**يضركم**- به شما زيان مى رساند.

**يضرهم**- به آنان زيان ميرساند.

**يضرونكم**- آنان به شما زيان ميرسانند.

**يضل**- راه را گم ميكند.

**يضل**- گمراه ميشود.

**يضلَ**- گمراه مى شود.

**يضلله**- او را گمراه ميكند.

**يضلله**- بر او سايه مى افكند.

**يضله**- وى را سايه به سايه دنبال ميكند.

**يضلوك**- تورا گمراه ميكنند.

**يضلون**- آنها گمرا ه ميشوند.

**يضلونهم**- آنهارا گمرا ه ميكنند.

**يضيع**- كم ميشود.

**يضيعُ**- كم ميكند.

**يضيفوهما**- آن دو را اضافه ميكنند.

**يضيق**- تنگ ميكند.

**يضيق**- در تنگنا بود.

**يضيقكم**- شمارا در تنگنا قرار ميدهد.

**يطئون**- وارد شدند.

**يطاع**- اورا اطاعت ميكنند.

**يطاف**- اورا به دور حرم طواف ميدهند.

**يطبع**- چاپ ميكند.

**يطسُ**- از دست انداز ميگذرد.

**يطعَمُ**- او غذا ميدهد.

**يطعِمُ**- غذا ميدهد ، اطعام ميكند.

**يطعمنى**- به من غذا ميدهد.

**يطعمه**- به او غذا داد.

**يطعمها**- به آن زن غذا داد.

**يطغى**- مغرور ميشود.

**يطفئوا**- آنان خاموش ميكنند.

**يطهركم**- شمارا طاهر ميكند.

**يطهرن**- آن زنان طاهر كننده اند.

**يطون**- تا ميكنند ، مخفى ميكنند.

**يطير**- پرواز ميكند.

**يطيعكم**- اطاعت ميكند.

**يطيعون**- آنان اطاعت ميكنند.

**يطيقونه**- اورا تحمل ميكنند.

**يظاهرو**- تظاهر ميكنند.

**يظللن**- آن زنان گمراه ميكنند.

**يظلم**- او ظلم ميكند.

**يظلمون**- آنان ظلم ميكنند.

**يظلمون**- آنها در تاريكى مى مانند.

**يظلمون**- آنها ظلم ميكنند.

**يظمعون**- آ نها كينه ورزى ميكنند.

**يظنون**- آنها گمان ميكنند.

**يظهرو**- آنها نمايان ميكنند.

**يظهروا عليكم** - به ديدن شما آمدند .

**يعبدُ**- او عبادت ميكند.

**يعبدون**- آنان عبادت ميكنند.

**يعبدوها**- آن را عبادت ميكند.

**يعتذرون**- آنها معذرت مى خواهند.

**يعجبُ**- او تعجب ميكند.

**يعجبك**- از او خوشت خواهد آمد.

**يعجزون**- آنها عاجز هستند.

**يعِدكم**- او شما وعده ميدهد.

**يعدكم**- او شمارا ميشمارد.

**يعدلون**- آنها تصحيح ميكنند.

**يعدلون**- آنها دادگرند.

**يعدهم**- آنها را ميشمارد.

**يعذب**- او شكنجه ميكند.

**يعذبكم**- او شمارا شكنجه ميدهد.

**يعذبهم**- او آنهارا شكنجه ميدهد.

**يعرج**- او ميلنگد.

**يعرَضُ**- او به نمايش ميگذارد.

**يعرضون**- آنان مخالفت ميكنند.

**يعرضون**- آنها به نمايش ميگذارند.

**يعرفون**- آنها معرفى ميكنند.

**يعرفون**- آنها ميدانند.

**يعرفونه**- آنها اورا ميشاسند.

**يعرفونهم**- آنان وى را مى شناسند.

**يعرون**- آنها به عاريه ميدهند.

**يعزب**- ميرود ، تنها زندگى ميكند.

**يعش**- او زندگى ميكند.

**يعص الله**- او از امر خدا رو برمى گرداند.

**يعصمنى**- مرا معصوم ميدارد.

**يعطفى**- او مرا مورد مرحمت قرار ميدهد.

**يعِظكم**- او شمارا موعظه ميكند.

**يعظم**- او بزرگ ميدارد.

**يعفوا**- او ميبخشد.

**يعفون**- آنها مى بخشند.

**يعقب**- او مجازات ميكند.

**يعقلون**- آنان خردمند هستند.

**يعقلون**- آنها درك ميكنند.

**يعقوب**- پيامبر خدا و پدر حضرت يوسف.

**يعلج**- سر ميزند.

**يعلم**- تعليم ميدهد.

**يعلم**- ميداند.

**يعَلِمان**- آن دو آموزش ميدهند.

**يعلمک**- او تورا آموزش ميدهد.

**يعلمون**- آنها آموزش ميدهند.

**يعلنون**- اعلام ميكنند.

**يعلنون**- آشكار مى سازند.

**يعلنون**- آگهى ميدهند.

**يعَمَرُ**- آباد ميسازد .

**يعمر**- عمر طولانى دارد.

**يعيد**- برميگرداند.

**يعيدنا**- مارا برميگرداند.

**يعيدهُ**- اورا برميگرداند.

**يعيدوكم**- شما را برميگردانند.

**يغاثو**- به آنان كمك ميشود.

**يغادر**- ترك ميكند .

**يغترون**- مغرور ميشوند.

**يغرقون**- غرق ميشوند.

**يغُرَنكُم**- شمارا گول ميزنند.

**يغشهُ**- به شما نارو ميزند.

**يغشيكم**- شمارا بيهوش ميكند.

**يغصن**- شاخه هارا پيوند ميزند.

**يغضبون**- عصبانى ميشوند.

**يغفر**- مى بخشد.

**يغفرونه**- اورا ميبخشند.

**يغلبوا**- پيروز ميشوند.

**يغلبون**- پيروز ميشوند.

**يغمون**- بيهوش ميشوند.

**يغنوا**- آواز سر ميدهند.

**يغنيكم**- شمارا بى نياز ميكند.

**يغنيه**- وى را بى نياز ميكند.

**يغنيهم**- آنان را بى نياز ميكند.

**يغنى**- آواز ميخواند.

**يغوصون**- به غوص ميروند.

**يغويكم**- شمارا به هوس ميندازد.

**يغيرو**- تغيير ميدهند.

**يغيظ**- عصبانى ميكند.

**يفتح**- باز ميكند.

**يفتَرُ**- افترا ميكند.

**يفتروا**- آنها افترا ميكنند.

**يفترون**- آنها افترا ميكنند.

**يفترى**- او افترا ميكند.

**يفتننكم**- از شما دلربائى ميكنند.

**يفتنهم**- از آنها دلربائى ميكند.

**يفتنون**- آنها دل ميبازند.

**يفتنون**- آنها دلربائى ميكنند.

**يفرح**- آنهارا شاد ميكند .

**يفرح**- شاد ميشود.

**يفرح**- شادى مى آورد.

**يفرطون**- زياده روی میکنند.

**يفرق** - جدائی می اندازد.

**يفرقون**- بين آنان جدا ئی می اندازند.

**يفسدون**- فساد میکنند.

**يفسقون**- آنها فسق میکنند.

**يفسقون** - فسق میکنند.

**يفشهم**- آنان را رسوا میکند.

**يفصل**- اندازه میگیرد.

**يفصل**- آنها را جدا میکند.

**يفضل**- یکی را برتر میداند.

**يفعلون**- انجام میدهند.

**يفقهوا**- آنان درك میکنند.

**يفقهوا** - درك میکنند.

**يفقهون**- آنان درك میکنند.

**يفقهون**- آنها درك میکنند.

**يفقهون**- با اطلاع میباشند.

**يفقهون**- میدانند.

**يفقهوه**- اورا درك میکنند.

**يفقون**- بیدار میشوند.

**يفلح**- پیروز شد.

**يفلح**- پیروز میشود.

**يفلحون**- آنها پیروز میشوند.

**يفون**- به عهد خود پای بند هستند.

**يفون** - وفا میکنند.

**يقبض**- دریافت میکند.

**يقتتلان**- باهم میجنگند.

**يقترف**- مرتکب میشود.

**يقتَلُ**- کشته میشود.

**يقتلوك**- تورا میکشند.

**يقتلون**- آنان را میکشند.

**يقتلون**- آنها را میکشند .

**يقدر**- پیش بینی میکند ، قدر دانی میکند.

**يقدرون**- آنان قدر دانی میکنند.

**يقذف**- پرتاب میکند.

**يقذفون**- آنان پرتاب میکنند.

**يقذفون**- آنها پرتاب میکنند.

**يقرءون**- میخوانند.

**يقرئون**- باری آنان میخوانند.

**يقرأ**- میخواند .

**يقرب**- نزدیك میکند.

**يقربوا**- نزدیك می آورند.

**يقُسُ**- جامه میبرد.

**يقسمون**- قسم میخورند.

**يقصرون**- کوتاهی میکنند.

**يقصون**- داستان می سرایند ، کاهش میدهند.

**يقضضن**- آزار میرسانند .

**يقضى**- انجام میدهد.

**يقطعون**- تكه پاره ميكنند.

**يقطعون**- قطع ميكنند.

**يقطين**- كدو حلوائى.

**يقطين** - همان كدو حلوائى.

**يقلب**- بازرسى ميكند.

**يقلب**- سرو ته ميكند.

**يقللكم**- شما را كم ميداند.

**يقلم**- شاخه ميبرد ، قلمه ميزند.

**يقنت**- عبادت ميكند.

**يقنطون**- آنان عبادت ميكنند.

**يقول**- سخن ميراند.

**يقول**- ميگويد.

**يقولون** - ميگويند.

**يقوم**- بلند ميشود.

**يقون**- پرهيز ميكنند.

**يقيدنى**- مرا به بند ميكشد.

**يقين**- اطمينان.

**يقينا**- با اطمينان.

**يک**- يك دانه ١

**يكادون**- امكان داشتند.

**يكتبون**- آنان مينويسند.

**يكتبون**- مينويسند.

**يكتم**- در دل نگه ميدارد.

**يكتمن**- زنان در دلشان نگه ميدارند.

**يكتمها**- راز را در دل خود نگه ميدارد.

**يكتمون**- آنان راز را در دل خود نگه ميدارند.

**يكثر**- زياد ميشود.

**يكد**- كوشش ميكند.

**يكذبوک**- تورا دروغگو ميپندارند.

**يكره**- او بدش مى آيد.

**يكرههن**- اين زنان نفرت دارند.

**يكسبون**- بدست مى آورند.

**يكشف**- نشان ميدهد.

**يكف**- دست بر ميدارد.

**يكفر**- كفر ميكند.

**يكفر**- كيفر گناه خود را ميپردازد.

**يكفروا**- آنان كفر ميگويند.

**يكفرون**- آنان كيفر ميدهند.

**يكفرون** - آنها كفر ميگويند.

**يكفله**- ضامن او ميشود .

**يكفلونه**- آنان ضامن او ميشوند.

**يكفون**- دست برميدارند.

**يكلف**- بنا به توانائى ، به اندازه توانائى تحميل ميكند.

**يكلمنا**- با ما سخن ميگويد.

**يكن**- دردل دارد.

**يكن**- ميشود.

**يكنزون**- جمع ميكنند.

**يكورُ**- روى هم انباشته ميكند.

**يلبس**- ميپوشد.

**يلبسكم**- شمارا مى پوشاند.

**يلبون**- لبيك ميگويد ، اطاعت ميكنند.

**يلتقطه**- بر ميدارد.

**يلتكم**- آن زن بعد از شما آمد.

**يلج**- پر از جمعيت ميشود.

**يلح**- اصرار ميورزد.

**يلحدون**- به خدا شرك ميبينند.

**يلحدون**- كفر ميگويند.

**يلزم**- واجب است.

**يلصون**- آنها ميدزدند.

**يلعب**- بازى ميكند.

**يلعبوا**- آنان بازى ميكنند.

**يلعبون**- آنها بازى ميكنند.

**يلعبونه**- او را به بازى ميگيرند.

**يلفظ**- نفس ميكشد.

**يلق**- ملاقات ميكند.

**يلقه**- با او ملاقات ميكند.

**يلقوا**- آنها با او ملاقات ميكنند.

**يلقون**- آنها ملاقات ميكنند.

**يلقون**- مى اندازند.

**يلقى**- ملاقات ميكند.

**يلمزون**- نام هاى غير مناسب به آنها نسبت ميدهند

**يلمس** - دست ميزند.

**يلهث** - نفس مى كشد.

**يلونكم**- پس از شما مى آيند.

**يليثوا**- شير مي شوند.

**يمُت**- وابسته.

**يمتعكم**- شما را شاد ميكند.

**يمحقُ**- زير نظر ميگيرد.

**يمدح** - تعريف ميكند .

**يمددهُ** - مهلت ميدهد.

**يمدهم**- افزونى دادن يا مهلت بيشتر.

**يمدهم**- به آنها كمك ميكند.

**يمدونهم**- به آنان كمك ميرسانند.

**يمرون**- ميگذرند.

**يمرّون** - ميگذرند.

**يمسَحُ**- پاك ميكند.

**يمسک**- بدست ميگيرد.

**يمسک** - در دست دارد.

**يمسنا**- مارا ميگيرد.

**يمسنى**- مرا ميگيرد.

**يمسهم**- آنانرا ميگيرد.

**يمسهم**- آنهارا ميگيرد.

**يمشون** - راه ميروند.

**یمشی** – راه میرود.



**یمکرون**- مکر میکنند.

**یمل**- زده میشود.

**یملک**- دارا میباشد.

**یملکون**- آنان دارا میباشند.

**یملکون**- آنها دارا میباشند.

**یمُنُ**- منت میگذارد.

**یمنوه**- آنان منت گذارند.

**یمهدون**- راه را هموار میسازند.

**یموت**- میمیرد.

**یموجُ**- میگردد.

**یمینک**- سمت راست تو.

**ینئون**- دوری میکنند.

**ینابیع**- چشمه ها .

**ینازع**- در حال مرگ ، جان میدهد.

**ینالو**- بدست می آورند.

**ینالون**- میگیرند.

**ینبئکم**- به آنان هشدار میدهد.

**ینبئوا**- پیش بینی میکنند.

**ینبوعا**- چشمه.

**ینتصرون**- پیروز میشوند.

**ینتظرون**- منتظر میشوند.

**ینتهو**- بأتمام میرسانند.

**ینجیکم**- شمارا نجات میدهد.

**ینجی**- نجات میدهد.

**ینذرون**- اخطار میدهند.

**ینذرونکم**- آنان به شما اخطار میدهند.

**ینزعنک**- از شما دور میشود.

**ینزغ**- فساد رایج میکند.

**ینزغ**- فساد منتشر میکند.

**ینزفون**- خونریزی میکنند.

**ینزل**- پائین می آورد.

**ینزل**- پائین می آید.

**ینزل**- نازل میکند.

**ینسلون**- بی سرو صدا وارد جائی میشوند.

**ینسی**- فراموش میکند.

**ینشرُ**- پخش میکند.

**ینشرون**- به اطلاع همگان میرسانند.

**ینشیٌ**- تأسیس میکند.

**ینصرکم**- شمارا پیروز میکند.

**ینصرنا**- مارا پیروز میکند.

**ینصرنی**- مرا پیروز میکند.

**ینصره**- او را پیروز میکند.

**ینصرو**- آنان یاری میکنند.

**ینصرون**- آنها یاری میکنند.

**ینطر**- در انتظار بودن.

**ینطق**- حرف میزنند.

**ینطقَ**- زبان باز میکند ، حرف میزند.

**ینطقون**- آنان سخن میگویند.

**ینطلق**- آغاز به دویدن میکند.

**ینظر**- نگاه میکند.

**ینظرون**- آنها نگاه میکنند.

**ینعقُ**- سرو صدای زیاد کلاغ.

**ینفخُ**- باد میزند.

**ینفَدو**- می گریزند ، رها می شوند.

**ینفع**- بامنفعت است .

**ینفعُ**- بدرد میخورد.

**ینفع**- فایده دارد.

**ینفعکم**- برای شما فایده دارد.

**ینفعنا**- برای ما فایده دارد.

**ینفعهم**- به نفع آنها میباشد.

**ینفق**- خرج میکند.

**ینفق**- میمیرد.

**ینفقون**- آنان خرج میکنند.

**ینقذون**- آنان نجات میدهند.

**ینقص** - کم میشود.

**ینقصوکم**- تعدادآنان از تعداد شما کمتر است.

**ینقض**- حمله میکند.

**ینقضون**- به پایان میرسند.

**ینقضون**- حمله میکنند .

**ینقضون**- هجوم می آورند.

**ینقلب**- بر علیه دیگری شدن.

**ینکثون**- خلاف وعده خود عمل میکنند.

**ینکح**- ازدواج میکند.

**ینکحن**- آن زنان ازدواج میکنند.

**ینکحها**- آن مرد با آن زن ازدواج میکند.

**ینکرونها**- آنان منکر آن زن میشوند.

**ینهون**- نهی میکنند.

**ینهی**- او نهی میکند.

**ینیادیهم**- صدا میزند.

**ینیب**- او به نمایندگی از خود دیگری را معرفی میکند.

**یهاجرو**- مهاجرت میکنند ، ازمیهن خود میروند.

**یهب**- میبخشد.

**یهبط**- فرود می آید.

**یهتدون**- آنان هدایت میشوند.

**یهتدون**- آنها هدایت میشوند.

**یهج**- ترك محل وزندگی خود میکند.

**یهدون**- هدیه میدهند.

**یهدین**- آن زنان هدیه میدهند.

**یهدینی**- به من هدیه داد.

**یهدیهم**- به آنان هدیه داد.

**یهرعون**- با سرعت فرارمیکنند.

**یهرعون**- باعجله میروند.

**یهلک**- هلاك میشود.

**یهلکون**- آنان هلاك میشوند.

**یهیمون**- سرگردان میشوند.

**یواخذهم**- از آنان گله میکند.

**یوازی**- برابر شدن.

**یوبقهن**- زنان را نگه میدارد.

**یوتکم**- برایتا ن می آورند.

**یوتوا**- دربردارنده.

**یوتون**- دربر دارند.

**یوثق**- امانت دار است.

**یوجهه**- وی را راهنمائی میکند.

**یوح**- وحی بر وی نازل میشود.

**یوحی**- به او گفته میشود.

**یوخذ**- برده میشود.

**یوَد**- رغبت دارد.

**یودو**- دوست دارند.

**یوذن**- اجازه داده میشود.

**یوذون**- به آنان اجازه داده میشود.

**یوزعون**- آنان را پخش می کنند.

**یوزعون**- پخش میشوند.

**یوزین**- میزان میکند.

**یوسوس**- آنان را وسوسه میکند.

**یوصل**- به هم وصل میکند.

**یوصل**- میرساند.

**یوصی**- دوازده وصیت میکند.

**یوصی**- سفارش میدهد.

**یوضی**- روشن میکند.

**یوعدون**- به آنان وعده داده میشود.

**یوعظ**- موعظه میکند.

**یوعون**- درك میکنند.

**یوَفَ**- وفا میکند.

**یوفون**- آنان وفا میکنند.

**یوفون**- آنها وفا میکنند.

**یوفیهم**- اوبه آنان میرسد.

**یوفی**- او وفا میکند.

**یوقدون**- آتش را روشن میکنند.

**یوقع**- می اندازد ، امضا میکند.

**یوقنون**- درك میکنند.

**یولج**- روشن میسازد.

**یولهم**- به او اعتماد میکنند.

**یولون**- به آنان اعتماد میکنند ، ولایت را به آنان واگذار میکنند.

**یوم**- روز.

**یوم الدین**- روز قیامت یا روز حساب.

**یومین**- دو روز.

**یونس**- یکی از پیامبران خداوند که مدتّی در شکم ماهی زندگی کرد.

**یویلنا**- به ما اهمیت میدهد